فرموده‌اند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین
در طلب علم است و عمل کردن بآن بدرستیکه طلب علم بر شما لازم‌تر است از طلب
مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده‌اند از برای شما
عادلی قسمت کرده است و ضامن شده است و وفا میکند بضمان خود و علم را نزد
اهلش ذخیره کرده‌اند و شما را امر کرده‌اند که از اهلش طلب نمائید تا بیابید
حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کسیکه علوم دین را یاد گیرد و فرا گیرد در روز قیامت نظر
رحمت بسوی او نخواهد و عمل او را قبول کنند و فرمود که چون خدا خیر بنده خواهد او را دانا میگرداند
در دین و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را عالمی را که اطاعت
او کنند و شنونده که حفظ کند و عمل نماید حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عالمی که مردم بعلم او
منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معویة بن عمار منقول است که بحضرت
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یک شخصی است که روایت کننده حدیث شما است که در
میان مردم آن حدیث شما را پهن میکند و در دلهای شیعیان شما آن را محکم میسازد و عابدی است که آن
روایت و علم ندارد کدام بهترند فرمود که آن روایت کننده حدیث ما که در دلهای شیعیان ما را

بآن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود یا عالم باش یا طلب کننده علم باش
و یا دوست اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در راهی رود که طلب علم
نماید خدا راهی برای او بسوی بهشت بگشاید بدرستیکه ملائکه بالهای خود را از برای
طالب علم از روی رضا و خوشنودی میگسترانند و استغفار میکنند برای طالب علم هر که در آسمانهاست
و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضیلت عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است
بر ستارگان در شب چهارده بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند
بلکه علم میراث ایشانست پس هر که بهره از آن گیرد بهره تمام گیرد و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقولست که بدحالترین یتیمان شیعه است که از امام خود دور شده باشد و دستش باو نرسد و در
شرایع دین خود حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد و آن جاهل بشریعت ما که از ما
دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را
تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی و چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش و از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما که عالم بشریعت ما باشد

و ضعیفان از شیعیان ما را از ظلمت جهل بیرون آورد بنور علمی که از ما باو رسیده است بیاید در روز
قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله بر او پوشیده باشد که
برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این
عالمیست از شاگردان آل محمد صلی الله علیه پس هر کس که این عالم او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در
این روز بنور او چنگ زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتگاه جنان برساند پس هر
کس از او بهره یافته باشد همراه او به بهشت درآید و در حدیث دیگر حضرت فاطمه سلام الله علیها
دیگر که از پدرم شنیدم که فرمود علمای از شیعیان ما چون محشور شوند بقدر بسیاری علم و ارشاد
ایشان خلعتهای کرامت برایشان بپوشانند حتی آنکه بیکی از ایشان هزار
هزار حله از نور پوشانیده باشند و منادی از جانب خدا ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید
یتیمان آل محمد صلی الله علیه را و ایشان را رعایت و هدایت کردید در وقتیکه از پدران حقیقی یعنی امامان
ایشان جدا مانده بودند این یتیمان شاگردان شما بقدر آنچه علم از شما فرا
گرفته اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت میپوشانند تا
آنکه بیکی را صد هزار خلعت میدهند و همچنین ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که

که از ایشان یاد گرفته‌اند پس ندا رسد خلعتهای ایشان را بخشیده‌اند ایشان عوض هم بدهند
و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه سلام الله علیها میفرماید که هر تاری از آن خلعتها بهتر است
از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد هزار هزار مرتبه و در حدیث دیگر حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید
در فضیلت کسیکه تکفل جاهلان از شیعیان کند و امور مشتبه بر ایشان رفع
گرسنگی یتیمان دیگر را از طعام دهد مثل فضیلت ماه است بر سها که حقیرترین ستاره‌هاست
و فرمود که هر که متکفل یتیمی از شیعیان ما شود و غیبت ما از علوم ما که باو رسیده است او را هدایت
کند و در علوم ما او را صواب گرداند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که
مواسات کردی من اولی‌ام بکرم از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی تعلیم کرده است
هزار هزار قصر باو بدهید و در آن قصرها آنچه مناسب آنهاست از نعمتها برای او مقرر
سازید و در حدیث دیگر حضرت جعفر ابن محمد میفرماید علمای شیعیان ما مرابطان
و لشکرها باشند در سرحدی که شیطان و اتباع او لشکر اوست که منع میکنند از اینکه
شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند
بر حذر باشند هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود بهتر است از
کسیکه

کسیکه جهاد کند با ترک و دیلم صد هزار هزار مرتبه زیرا که این عالم دفع ضرر از دین
محبان و شیعیان ما میکند و آنها جهاد میکنند و دفع ضرر از بدنهای ایشان میکنند و در حدیث
دیگر حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام میفرماید که یک فقیه و عالم که رهاند شیعیان ما را
از حیرت جهالت بخشند بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش این است
که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست
شیطان و گمراه کنندگان و اتباع او و در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند که ای
آنکسیکه کفایت یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله میکردی و ضعیفان شیعیان را ایشان هدایت میکردی
باش تا شفاعت کنی آنها را که از تو علم خبر گرفته‌اند پس بایستد و شفاعت از او داخل
بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشند بعضی از آن
کسانی که علم گرفته‌اند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز
قیامت و در حدیث دیگر حضرت امام علی النقی علیه السلام میفرماید اگر بعد از غیبت قائم ما از علما
نمی‌بودند که مردم را بامام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را
از دامهای مکر شیطان و نواصب هر آینه کسی از شیعیان ما نمی‌ماند مگر آنکه همه مرتد میشدند

و دلیل است از غبار دلهای ضعیفان از شبهه‌ها دارند چنانچه کشتیبان نگاه میدارد کشتی را از غرق شدن
و اهل بیتش ازین جمله نامند شده و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که کسی که از خانه خود بطلب علمی بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او
استغفار کنند در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام از آبای کرام خویش علیهم السلام
روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که طلب علم واجبست بر هر مسلمان پس
طلب نمایید علم را از اهلش و قبول نمایید آنرا از اهلش بدرستیکه از برای خدا علم را
یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره‌اش ثواب تسبیح دارد و
تعلیم نمودنش بکسیکه نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب الهی است
زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح دردوستی راه بهشت است
و مونس است در وحشت و مصاحبست در غربت و وحدت و همزبانست در تنهائی
و خلوت و راه نماست در شادی و غم و حربه است از برای دفع دشمنان و زینت است
نزد دوستان خدا العلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان خلق باشند در خیر و
مردم پیروی ایشان نمایند و بافعال ایشان هدایت یابند و ملائکه بالهای خود را بر ایشان

[illegible]

مالند و از برای ایشان استغفار نمایند همه چیز حتی ماهیان دریا و درندگان و حیوانات
صحرا بدرستیکه علم زندگی دلهاست از جهالت و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست
از ضعف بنده را میرساند بمنازل برگزیدگان و دوستی آورد و مجالس نیکوکاران
و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن
و مدارسه و مباحثه‌اش ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت و عبادت میکنند خدا را و بعلم میتوان
کرد و بآن صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم پیشوای عمل است و عمل
تابع اوست و علم را الهام مینماید بسعادتمندان و محروم میگرداند از آن اشقیا
پس خوشا حال کسیکه از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم
در میان جهال مانند زنده در میان مردگان در حدیث دیگر از حضرت صادق منقولست که فرمود که چون
روز قیامت میشود خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع مینماید و ترازوی
اعمال را بر پا میکند و میسنجند مدادهای علما را با خونهای شهیدان پس مدادهای علما بر خون
شهیدان زیادتی میکند اما ضروریست که علمی را برای تحصیل کردن اختیار کنند که
دانند رضای الهی در تحصیل آن است و موجب سعادت میگردد چه بسیار از اقسام علم که موجب

نجات نیست و اما جرم باید دانست که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا
علم کهانت را برای عمل یاد گیرد موجب ضلالت است و بسیاری از کتب آن حرام است
و از جمله آنها که در باب توحید و امامت مشهور است اما بطلان خود ظاهر شده که موجب حیرت است
علوم دینیه که از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده اما که محکمات
قرآن همه در احادیث تفسیر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده
و بعضی که نرسیده تفکر در آن حسن نیست و اهتمام در علومی که فهم کلام ایشان بر آنها
موقوف است لازم است و غیر آنها یا لغو است یا بی فایده است و موجب تضییع عمر است
و یا باعث حیرت و شبهات در نفس که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و
احتمال نجات بسیار نادر است و شخص عاقل خود را در چنین مهلکه نمی آورد که نداند
که نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از آن عمر ضایع میکند و در هر لحظه سعادتهای
ابدی تحصیل می توان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم منقول است که رسول خدا
روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر گرد شخصی بر آمده اند فرمودند این
شخص کیست گفتند علامه است فرمودند چه علم است گفتند دانا
ترین

مردم است به انساب عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهای
ایشان در جاهلیت و مشهور است به اشعار عربی را خوب میداند حضرت فرمودند که این علمی است
که ضرر نمی رساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از آن فرمودند که علم
همین سه علم است یا آیه واضح الدلالة که را بدانند یا فریضه و چیزی را که خدا واجب گردانیده مقرر
نموده یا سنتی را که باقیست تا روز قیامت و آنچه غیر اینها است زیادتی است و در حدیث
دیگر به سند صحیح از زراره ابن اعین و محمد ابن مسلم و برید منقول است که شخصی از حضرت
عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سؤال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده
برای او ندارد سؤال نکند فرمودند که آیا مردم از چیزی سؤال میکنند که از حلال و حرام
بهتر باشد و در حدیث دیگر امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که یک نفس کشیدن در مذاکره علمیه ثواب و
اجرش عظیم تر است از روزه و از آنکه بنده هفتاد در راه خدا از آنکه حج و از آنکه هفتاد
یعنی پری طلا در راه خدا صدقه بدهد و به سند معتبر منقول است که شخص در مذاکره عرق کند
چنان است که در راه خدا میان خون خود غلطیده باشد و چون عرق خشک شود و بعد از
خشک شدن عرق کمال گناهان او محو شود و ...

از آنهاست این است فرمودند هر جا که شخص در اهل دین مجلس علم بنشیند و بعد که آن مجلس متفرق شود
آن شخص از آن مجلس بیرون رود [illegible] آنکه با آن همه [illegible] که از او
بیرون آید اما علمی که بهره رسانیدن است سه علم است اول علم با صول عقاید
دوم علم احکام دین سیم علم اخلاق چنانچه حضرت رسالت پناه فرموده اند مردم دین خود را
نگاه دارند [illegible] اگر معصیت در دین بهتر است از حسنه که در غیر دین باشد [illegible] آنکه
معصیت در دین [illegible] کرده [illegible] در غیر دین فایده ندارد اما دین یعنی چه [illegible] آنکه
خبر [illegible] خدا [illegible] بسبب آن [illegible] که عبارت است از ایمان
بخدا و ایمان [illegible] و ایمان به پیغمبران و [illegible] ایشان [illegible] روز جزا
قلب [illegible] متصف [illegible] بصفات حمیده [illegible] دل [illegible] صفات رذیله
و دوم [illegible] دیگر [illegible] مکلف بجوارح و اعضا [illegible] که آن عبارت است [illegible]
و [illegible] ذکرا [illegible] و صلاة [illegible] این [illegible] قسمی که خدا
[illegible] قسمی که [illegible] کسی [illegible] معلوم [illegible] دین [illegible]
خدا باید [illegible] قسمی که خدا [illegible] هر [illegible] که [illegible]

١٦

و اگر [illegible] عقل [illegible] بر کت [illegible] عقل ما [illegible] باید است
با خواهشهای نفسانی مخلوط شده است [illegible] کدام است خواهش نفس کدام
چنان مخلوط [illegible] شده اند [illegible] نمیتوانیم فرق میانه عقل و نفس [illegible] پس باید رجوع بکنیم
بکسی که علم [illegible] خانوادهٔ محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین [illegible]
بر هر مکلف واجب و لازم است که تصحیح عقاید خود را [illegible] حضرت امیر علیه السلام
حدیثی را در باب [illegible] پیغمبر باید که خلاصهٔ مضمون آن [illegible] معنی دارد
دو معنی [illegible] خدا جایز در روایت و معنی دیگرش [illegible] آن [illegible] معنی که [illegible] خدا
روایت اول این است که میگویند خدا واحد است یعنی خدا [illegible]
دارد که خدائی [illegible] او [illegible] است و آن [illegible] شریک برای خدا
[illegible] قول [illegible] خدایان [illegible] نوعی [illegible] جنس
و [illegible] اول [illegible] است [illegible] حیوان
که [illegible] انسان [illegible] حیوان [illegible] جنس
نوع [illegible] جنس است [illegible] صنف [illegible] انسان [illegible]

که یک صنف از انسان است و بعضی حیوانات [illegible] نوع است [illegible]

که [illegible] آن فرا [illegible] نوع انسان [illegible]

[illegible] اما این دو وجه دیگر که [illegible]

[illegible]

[illegible]

المعنی [illegible]

در این [illegible] برای او ثابت است و بر این [illegible] بسیار است [illegible]

آنچه در عرف [illegible]

[illegible]

[illegible] الکل [illegible] واجب الوجود بالذات

[illegible]

[illegible] ذات مقدس اول [illegible]

و دیگر [illegible]

مغلوب شد

مغلوب شد ضعیف [illegible] واجب الوجود از این جهت

[illegible] ممکنات و معلولات

مغلوب [illegible] ذات واجب الوجود [illegible] معنا [illegible]

[illegible] اول دین شناختن [illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible]

دوم توحید صفات سیم توحید افعال چهارم [illegible] پنجم [illegible]

که باید در این پنج [illegible]

[illegible] ذات مقدس [illegible]

الوجود [illegible]

و از برای [illegible]

[illegible] ذات مقدس [illegible]

[illegible]

دنیائی ندارد و ذات مقدس خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در عقبی این نیز جواب این است علم
داریم که دنیا و عالم برزخ و قیامت حجت [illegible] ذات خدا در این عالم دیده نمیشود نه بدیده
بصر و نه بدیده دل لیسی که حضرت سید الشهدا علیه السلام میفرماید عمیت عین لا تراک
یعنی کور شود چشمی که ترا نه بیند و در دعای دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عبادتی
را تفسیر باید که خلاصه مضمون آن این است میفرماید من عبادت نمیکنم خدائی که او را
ندیده باشم این عبادت بها یعنی [illegible] بطور [illegible] است شخص که خودش اجزاء فقر و
محتاج ذات پس معبود باید کسی باشد که از او اخفی کرده باشد که خودش این احتیاج
نداشته باشد پس عقلا ذات خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت اگر
چرا شخص بیند در نهایت قرب باشد [illegible] در بود خدا [illegible]
[illegible] میکنند خدا [illegible] آخرت دیده نمیشود این [illegible] است در جواب [illegible]
شخص که [illegible] [illegible] واجب الوجود [illegible] که [illegible]
ممکن الوجودی باشد [illegible] واجب الوجود [illegible] غلط و اگر
[illegible] ممکن الوجود باشد [illegible] موجودات

و ممکنات

وممکن [illegible] واجب الوجود [illegible] ذات مقدس خدا محل [illegible] جهری
از [illegible] فقرای [illegible] واجب الوجود [illegible]
[illegible] حقیقت ذات خدا [illegible] حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه وآله میفرماید ما عرفناک حق معرفتک چونکه [illegible] تبارک
و تعالی حقیقت ذاتش را [illegible] این [illegible] اگر
العیاذ بالله [illegible] این متعلق [illegible] تعلق نمیکرد
از مرحله توحید صفات [illegible] بدانیم [illegible] صفات ذاتیه اش
و [illegible] صفات خدا [illegible] علم است و قدرت است و حیات و [illegible] مقدس
واجب الوجود بالذات [illegible] صفات [illegible] ذات [illegible] صفات
و این صفات [illegible] که عالم [illegible] قادر
نبودیم [illegible] غیر ذات [illegible]
[illegible] که ذات خدا [illegible] علم و قدرت و حیات خدا
[illegible] ذات [illegible]

که از مسیح بیش از علم خدا بیرون نیست زیرا که خدا محیط است بر همه [illegible] خود

رب العزت ذات است که جمیع اشیا و حقایق اشیا را به علم تفصیلی علم خدا احاطه کرده

و کل جزئی از جزویات اشیا با علم بجزئی کلیات اشیا بعید از وجود اشیا بدون تغیر ذات

و مسیح الله و [illegible] علم [illegible] هست که [illegible] عیسی است که منکر [illegible] از وجود اشیا خود

علم اجمالی [illegible] از وجود اشیا و علم تفصیلی هم [illegible] این کفر است و غلط و باید

اعتقاد داشته باشیم که مسیح [illegible] از تحت قدرت خدا بیرون نیست [illegible] عاجز نیست از کردن

هر کاری که [illegible] باشد [illegible] آن چیزی قابلیت وجود داشته باشد از کردن

[illegible] احتیاج [illegible] پس اول خطره

[illegible] این [illegible] قدرت [illegible] خلق

فرماید [illegible] خطره [illegible] خدا

قادر است که جمیع آسمانها [illegible] در تخم مرغی قرار دهد

که نه پوست تخم مرغ وسعت بهم رساند و نه آسمانها و زمینها کوچک شوند [illegible]

مانند [illegible] اگر بگویند نمی تواند [illegible] قدرت [illegible] اگر بگویند [illegible] چگونه [illegible] زندیقی

دارد

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام همین سؤال را از حضرت [illegible] چشم را

[illegible] است [illegible] چشم [illegible] چشم [illegible] حضرت [illegible] آسمانها

و زمین کوچک [illegible] چشم تو [illegible] وسعت [illegible]

[illegible] خدا [illegible] قدرت [illegible] تمام آسمان و زمین را در چشم تو [illegible]

کوچک [illegible] آسمانها [illegible] و زمینها کوچک [illegible] چشم [illegible]

اما [illegible] خدا [illegible] چشم [illegible] قدرت [illegible]

اما این [illegible] از طرف [illegible] اعتقاد

[illegible] باشیم که [illegible] عالم است [illegible] آسمانها

[illegible] ذات [illegible] **مسئله سیم** [illegible] باید [illegible] قلب

[illegible] زبان [illegible] که [illegible] رب العزت [illegible] کارهای خود [illegible]

[illegible] چهار است [illegible] حیات [illegible]

[illegible] در این مقام چهار چیز [illegible] اعتقاد داشته باشیم **اول آنکه**

خداوند رب العزت در کارهای خود شریک [illegible] آنکه شریک [illegible]

مقدس باری الوجود منزه و مبرا از جمیع نقایص است خداوند تبارک و تعالی فعال خود باختیار است
و پادشاه وزیر هم دارد چنانچه میان عوام الناس مشهور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
وزیر کارخانه قدرت الهی است و تحقیقه اعتقاد ایشان این باشد که بالاشتراک با خداوند اهم مثل سلطان
العیاذ بالله محتاج بوزیر است چنانچه سلطان بی وزیر امر نمیگذرد و بالاشتراک با خداوند اهم بی وزیر
امر [illegible] وزیر بعمل نمیتواند آورد [illegible] از این جهة کافی نیست و از یک جهة دیگر
اند که [illegible] میفرمودند اگر اعتقاد ایشان این باشد که در زمان قیصر که وزیر و
نزد سلطان دارد سلطان باید فرموده است که هیچ دولت بخود نکند حضرت خداوندی هم
با امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است که این امورات را بتو وا گذاردم هر چه بخواهی بکن
صاحب این عقیده ملعون است چنانچه در فرقه [illegible] است زنادقه میگویند عقیده ایشان این است
که خداوند [illegible] تمام امورات خلق و رزق و حیات و ممات را وا گذارده بمحمد و آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] چنانکه بعضی از اهل تشیع هم این عقیده دارند
از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] غلو است [illegible] عقیده
[illegible] که خداوند [illegible] اگر [illegible]
ای کسانی

٦

این [illegible] که از باب [illegible] که وزیر در نزد سلطان دارد و در مقام حاجت سلطان
بجا آورد سلطان باید عطا میفرماید و در این صورت [illegible] اگر
اعتقاد ایشان این باشد که در نزد خداوند قرب بالاتر از همه حضرت احمد است
حضرت رسول الله اهم بعد حضرت امیرالمؤمنین را و مدارج بلند [illegible] فرزندان طاهر او
بالاتر از همه [illegible] عقیده داریم [illegible] آنکه [illegible]
عزت در کارهای خود [illegible] چنانکه [illegible]
در خداوند [illegible] ابتدای خلق عالم حضرت امیرالمؤمنین [illegible] نموده بعد از این
در کتب معتبره احدی از علمای امامیه [illegible] و اهل [illegible]
نشده است الا آنکه در نسخه [illegible] در [illegible] عبد الکریم
مانند [illegible] که [illegible] خودشان [illegible]
خداوندی خواست خلق آسمان و زمین [illegible] حضرت [illegible] امر نمود که در
عالم انوار در [illegible]
خواهی کرد که بعبادت [illegible] اسلام [illegible]

که خدا او را بیافریده صلاح میداند در حق کسان در دنیا و عقبی [illegible] چه او

مقرر نمود چنانچه خواهیم کرد پس چون [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] جواب

داد بعد از فراغ از ذکر و تسبیح ایشان [illegible] و اداء سلام و تسلیمی [illegible] کرد

دار برای او است البته خیر و صلاح است [illegible] حدیث [illegible]

صحت و صدق [illegible] العیاذ بالله

چون [illegible] اعتقاد سیم

در توحید افعال است که باید معتقد باشیم که این خوارق عادات که از انبیا و اولیا

صادر میشود مثل کور بینا کردن و بینا را کور کردن [illegible] و در حین [illegible] گفتن

و از سنگ شتر بیرون آوردن [illegible] و از این قبیل چیزها همه [illegible] فعل خدا است

و لاکن [illegible] از انبیا و اولیا [illegible] سخن گفتن [illegible] حضرت موسی تکلم

نمودن فعل خدا است [illegible] از درخت شد و همچنان فعال

خوارق عادات از پیغمبران و ائمه علیهم السلام صادر شده است و میشود [illegible] فعل

خدا است ولکن چون [illegible] ظهور [illegible] بر زبان ایشان شده است نام آن معجزه است [illegible]

العیاذ بالله

العیاذ بالله از قبیل [illegible] آن کس که [illegible] باشند چنانچه جماعتی از اهل اسلام

اعتقاد ایشان این است که معجزات آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

که [illegible] شده اند که آثار الوهیت و ربوبیت از ایشان ظاهر شده [illegible] متمسک

بحدیث العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة شده اند و ندانسته اند [illegible] فهمیده اند بلکه معنی

حدیث شریف این است که عبودیت و بندگی [illegible] و غایت خضوع و خشوع است

جوهری است گران بها که کنه او یعنی نهایت و حقیقت آن معرفت ربوبیت است یعنی شناسائی

صفات فعلیه حضرت خدا است زیرا که مرتبه حقیقت عبودیت سه چیز است

اول آنکه خود را مالک هیچ چیز نداند از آنچه در دست او است از نعمت دوم آنکه

خود را صاحب تدبیر نداند و تدبیرات خود را ضایع و بی فایده داند سیم آنکه شغل و عمل را

از برای خوف [illegible] شغل و عمل را [illegible] او [illegible]

مقرر [illegible] در این مرتبه [illegible] شد

و حقیقت [illegible] و از برای او

شناسائی [illegible] بلکه [illegible] ربوبیت

خود را ضایع نموده در دست و زبان و گوش و چشم و جوارح او ظاهر و جاری می سازد
بانکه نمیخواهد مگر آنچه را خدا خواسته و نظر نمیکند مگر بچیزی که خدا نظر بآن میفرماید و هم
چنان نه آنکه اعضا و جوارح بنده اعضای خدا باشد و مرتبه بنده که او از قسم
موجودات دیگر باشد چنانچه بعضی از ملاحده مسلک صوفیه با خدا ... رفته اند و یا
آنکه معنی این حدیث باشد که چون بنده در بندگی کامل شد صفات فعلیه خدا در او حادث
شود ... بنده ... آثار ... آهن که در آتش گداخته شده در آتش
گردد ... آثار آتش ... اینهم غلط است چنانچه بعضی گفته اند
غیب ندارد و این معنی هم که بنده که ... که نهایت ... ربوبیت است یعنی بنده که
علی سلطنت باشد چنین ... از هر جهت و هر باب بوجود رسول و امام علیهما السلام
و لا بد موجود ... که مطیع خدا در ... امام ... پس عزیزی ... این ... شناسی
و امام شناسی نیست بلکه آن توجه ... گردانیده محض عرفان بایشان و مسلمانان
از دین ... جمیع برادران دینی را از شر شیطان جنی و انسی
و شر ... اتباع ایشان ... تاید محمد و آله الطاهرین

اعتقاد چهارم

اعتقاد چهارم در توحید افعال است باید اعتقاد داشته باشیم که این اسباب را خدا خلق
فرموده است برای ترتیب مسببات بر آنها و از این اسباب ... که متعلق است
به مشیت الهی اگر خدا میخواهد این آثار بر آنها مترتب میشود و اگر نمیخواهد نمیشود مثل آتش اثر سوختن
آتش سوزاندن است و ... خاک کسر نمودن و گرم کردن آب باید معتقد باشیم
که این اثر ذاتی آتش نیست متعلق است بر مشیت خدا اگر خدا میخواهد میسوزاند و اگر نمیخواهد
نمی سوزاند چنانکه آتش نمرود که بر حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علی نبینا و آله و علیه السلام
گلستان شد اگر کسی میخواهد از این اطلاع ... اخبار ... و احادیث ... را
ببیند ملاحظه نماید که امام علیه السلام چه فرموده است این مقام کسی زیاده
از این ندارد پنجم که فرع این چهار است باید اعتقاد داشته باشیم که کار خدا را
... را از کار دیگر اگر ... جمیع ... را بخواهد همه را
... نماید و این صفات خاصه ذات مقدس واجب الوجود است و بس چنانکه در ادعیه
... یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا یشغله فعل عن فعل یا من لا یشغله
شیئ عن شیئ چنانکه در حدیث است که شخصی ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام

عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله مذهب سوم آنکه حکیمی داریم که میگوید خدا در عالم
در روزی خلق میفرماید هزار عالم را و میمیراند خلق هزار عالم را و زنده میکند خلق
هزار عالم را آیا میگوید یا نه حضرت فرمودند خطا کرده است بعلت آنکه طول داده است قدرت را
بلکه خداوند تبارک و تعالی در طرفة العینی خلق میفرماید هزار هزار عالم را و میمیراند
خلق هزار هزار عالم را و زنده میگرداند خلق هزار هزار عالم را و عزیز میگرداند خلق هزار هزار
هزار عالم را و ذلیل میکند خلق هزار هزار عالم را و سقیم میگرداند خلق هزار هزار عالم را
و صحیح میکند خلق هزار هزار عالم را مرتبه چهارم توحید عبادات است که باید عبادت کسی بکنیم
باین معنا خدا را یگانه و یکتا بدانیم در عبادت کردن و معبود ندانیم غیر
ذات واجب الوجود کسی دیگر را سزاوار پرستیدن و معبود بودن ندانیم و در عبادت بچیزی
توجه نکنیم مگر بآنچه که خدا قرار داده است توجه کردن بآن چه بآنکه در اخبار اهل بیت عصمت
و طهارت علیهم السلام عبادات اطلاق به سه چیز شده است یکی عبد مملوک گرفتن
غلام و کنیز دوم عبد اطاعتی سیم عبد سجده یعنی گوش دادن پس در مقام اول
و امام و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و حجر و مدر همه مساوی اند بلکه همه عبد مملوک
و مقهور

و مقهور و مخلوق خدایند دوم عبد مملوک و مخلوق پیغمبران نیستیم بلکه عبد اطاعتی
پیغمبران هستیم در این مقام ما و اوصیا پیغمبران شریکیم و لکن در مقام اطاعت نعوذ داریم
سیم عبد سجده است اگر شخص محبت یار را سجده کند آن شخص یک میدان سعی خدا را عبادت کرده و اگر
در شیطان بگوید شیطان را عبادت کرده است پس خدا یگانه و یکتا است در عبادت
کردن باین معنا که غیر ذات مقدس او در کس دیگر شریک جامع جمیع عبادات باشد که
مملوکیت و اطاعت و سجده باشد اما آن نوع پرستیدنی که ما باید بکنیم حرام است
اگر العیاذ بالله در اسم ما فرمودیم بدانکه آن عبادت سجده است که مانند العیاذ بالله
شخصی است غیر خدا را سجده کند کافر است و نجس پس این صورتها دارد یکی آنکه در ظاهر
غیر خدا را سجده کند لکن ... چنانکه علانیه بت را سجده میکنند اولا بدانکه
این بتها پاره بصورت ... و پاره بصورت حضرت ادریس است بصورت داری است و پاره
حضرت عیسی را باد کشیده و پاره دیگر بصورت شبیه خطوطات اسم اعظم است
و همچنین باشکال مختلفه است دوم مثل ادای تصوف ... که میگویند باید صورت
مرشد را بنظر بیاوری و پاره از اهل اسلام میگویند ایاک نعبد و ایاک نستعین را که میگویی باید

منظور است حضرت ... اسلام ... این علامات اولا ... که حضرت پیغمبر ... نظر
کردن بصورت اهل تصوف ... بسیار ... نظر کردن بصورت ... ... که
خدا و ائمه ... را ... پیغمبر ... ملک ... و بهتان ... معصیت
بهتان ... از معصیت ... و دروغ ... که ... پیغمبر ... بهتان
تصرف و صوفیه ... دروغ ... [illegible]
دیگر پیغمبر ... سیم ... از اهل تصوف را ... و پس قلبش ... [illegible]
... از ... خارج است ... اسلام و ... [illegible]
... دیگر پیغمبر ... فضل ...
الف عارف و صوفی پس باید ... عبادت ... بصورت
جسمانیه بصورت ... پس ... حضرت امیر علیه السلام پیغمبر ... عبد ...
یعنی هر که ... پس ... تحقیق خدا را ... دیگر پیغمبر ...
عبد ... عبد ... محمد ... [illegible]
است حضرت امیر علیه السلام پیغمبر ... من عبد الاسم دون المعنا فقد کفر ... المعنا

فقد اشرک

فقد اشرک و من عبد المعنا ... الاسم ... الاسم علیه ... مضمون
اینکه کسیکه عبادت ... اسم ... معنا ... تحقیق ... و کسیکه عبادت
بکند اسم ... معنا ... تحقیق مشرک است و کسیکه عبادت بکند معنا را ... اسم ... از زبان
خواندن ... تحقیق ... معنا که ذات مقدس خدا ... ثانی
و مثل ... نظیر و شبیه ندارد و ... و هم ... آید و ابتدا
مقدس بزرگوار این ... برای ... قرار داده و پیغمبران و ... ملائکه
تعلیم فرموده است که در وقتی ... بخوانند ... را اجابت ... پنجم
از مراتب توحید ... آنکه باید اعتقاد به قلب و اقرار بزبان ... خدای تعالی ... ششم
خدا ... نه در ... شریک ندارد و غیر خدا ... همه را حادث
بدانیم ... قدیم ... معنی دارد حادث برخلاف ... اول آنکه ... که
... یعنی ... العلی ... آنکه غنی علی الاطلاق است ... احتیاج
ندارد سیم آنکه ... چهارم آنکه تغییر و تبدیل در او ... پنجم
... این چهار ... است که وجود ... وجود دیگری ... اما

حادث نه بر خلاف اینها است پس قدیم گفته نشد بشنود بر چهار معنی حال باید اعتقاد
داشته باشیم که خدا اند رب العزت یگانه و یکتا است در قدیم بودن به چهار معنا
اما این چهار با مالک معنی از ضروریات دین است که هر کس منکر باشد کافر است
و نجس است با او برطوبت نمیشود ملاقات کرد و الا اینکه تغیر دین بدهد خدا او را راه هدایت نماید شد
این اتفاق جمیع ملت و اهل ادیان است و مسلمی جمیع فرق است و اینکه محتاج
نباشد و سنگلونه احتیاجی نداشته باشد این هم مسلمی ما این جمیع فرق ملل و اهل
ادیان است سیم آنکه اولی است بلا اول و پیش از همه است این هم مسلمی است چهارم
آنکه بی ابتدا است و هستی [illegible] باشد این هم مسلم است و لاکن از برای پارۀ از حکما پارۀ از
اهل اسلام شبهه شده است و جماعتی از علمای امامیه که رضوان الله علیهم اجمعین میفرمایند
از اینها که شبهه شده است از برای ایشان با رطوبت نمی شود با اینها ملاقات کرد
بعلت آنکه کافر و نجس است از برای آن باید حیات کردن لازم است و اما آن جماعت که
میگویند با خدا چیزی است نمیگویند که این شئی هم قدیم است و حادث ازلی جوهر است
بلکه میگویند این شئی حادث است بحدوث ذاتی و قدیم است بقدم دهری و میگویند

الا بجز نخوی

این خبر جو شستی فی صفة الله و جهد از درد جو شستی و از او جو خدا ولکن باخدا نفعه است
آن شئی هم با او بوده است اثری که از او منفک نیست پارۀ از حکما میگویند آن فلک
الافلاک است و فلک اطلس است متکلمین میگویند عقل اول است و پارۀ از اسلام
میگویند آن شئی نور محمدی است مثال میزنند به چراغ و روشنائی او و آفتاب و شعاع او
میگویند روشنائی آفتاب و چراغ بدون آفتاب و چراغ نمی شود اما می شود آفتاب
و چراغ باشند و نعمی نداشته باشند و با مانع روشنائی نداشته باشند این محال است
نمی شود پس میگویند خدا اندرب العزه فیاض علی الاطلاق است چگونه می شود که فیض از او منفک
بشود و افاضه فیض نفرماید اما حکما دلیلی دیگر می آورند و دلیلهای قوی میزنند بجهة
حرکت چرخ و آخر معلق [illegible] میگویند فلک بسته گنبد را می اندازند میان آن فلک و
حرکت میدهند آن آخرش حرکت گنبد قبل گشته می شود [illegible] فلک گشته میشود
پس خدا اندری که علت العلل است چگونه میشود که آثار فیض از او منفک شود جواب
میگوییم اول آنکه خدا اند تبارک و تعالی در قرآن مجید در آیه شریفه میفرماید و لا تقرب الیه
الا [illegible] یعنی مثلی از برای خدا نزنید که خدا مثال بر دار نیست دوم آنکه واجب الوجود را

به ممکن الوجود نسبت کردن غلط است سیم آنکه این مثالرا که تو میزنی با آفتاب و چراغ و کوکب
و آتش این آثار اختیاری ایشان نیست با ضطراری اول آنکه این آثار آفتاب و کواکب و چراغ
و آتش اضطراری ایشان است بلکه آفتاب نمیتواند شعاع را از خویش باز دارد و همچنان چراغ
نمی تواند روشنائی را از خویش باز ایستد و همچنان آتش دویم آنکه آثار غیر اختیاری است دویم
از صفات واجب الوجود مختار است که بمشیت و اراده آثار از او ظاهر میشود و ثبوت
همه چیز بر دور کار مختار است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و این مثالهای شما مطرد نیند
در حق خدا آنها نمیشود پس شما مثالها را بیاورید که بمشیت و اراده باشد و الا
اینها غلط است سیم آنکه در حدیث قدسی از ائمه اطهار رسیده اند که ذات واجب الوجود مختار است
بمشیت و اراده آثار از او ظاهر میشود و این حدیث شریف متفق علیه علما و خاصه است
در حق خدا در همین مقام باید گفت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
خلاصه آنکه من گنجی بودم پنهان که هیچ اثری و علامتی از برای من نبود دوست
داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را تا آنکه شناخته شوم و این باید
چهارم و خشنه هاشم رسیده از حلول در شئی ممکن بدانکه حلول بر دو وجه است

اول

یا بر سبیل طبیعی است مثل رنگ در کرباس و یا بر سبیل قسم جسم است پس باید ما خدا را
از حلول بهر دو معنا منزه و مبرا بدانیم بجهة آنکه حلول در شئی که کرد محدود میشود بمعنی حد
و نهایت بهم میرساند همینکه حد و جهت از برای او بهمرسید پس او قدیم و واجب الوجود
نخواهد بود و دیگر آنکه معتقد باشیم که واجب الوجود با ممکنات متحد میشود این هم دو جهت دارد
یکی از محالات است که نحو اتحاد یان هم او را قائل نیستند و دیگر از ممکنات است
اما آنکه از محالات است مثال اینکه دو شیء باشند و این هر دو یکی بشوند این محال است
دویم این است که شیء دو تا بشود پس ممکن است حال شده او واجب الوجود و غیر او
ممکن الوجود و هر دو یکی بشوند یا باید واجب الوجود ممکن الوجود بشود و یا آنکه ممکن الوجود واجب الوجود بشود
اینهم غلط است بعلت آنکه تغییر و تبدیل بهم میرساند پس قدیم نخواهد بود و باید معتقد باشیم
که وجود واجب الوجود غیر از وجود دیگران است نه بطریق دریا و موج است و نه بطریق شعاع
شمس است چنانکه بیشتر از اهل تصوف بوحدت وجود قائلند میگویند آنچه را که تو در
عالم امکان نظر میاوری همه در حق است و دیگر آنکه نظر می آوری همه مانند حباب و وهم و خیال است
مثال میزنند بدریا و موج دریا میگویند دریا که موج میزند این اشکال مختلفه که در

روی است حقیقت دارند یک چشم چون می بینند میگویند این همه اشکال همه موج و هم و خیال بغیر از
آب چیز دیگر نیست که جهان موجهای این دریا است موج و دریا یکی است غیر یکی آب است آیه دلیل میکنند
انا لله و انا الیه راجعون میگویند موج که آرام میگیرد دریا می شود وجود واجب و ممکن هم از
قبیل دریا و موج است هر چه به نظر ما درمی آید موهوم و خیال است غیر وجود حق وجودی نیست این
کفر است و غلط جواب میگوئیم اینکه تو میگوئی وجود حق از قبیل دریا و موج است و غیر از وجود
حق وجودی نیست العیاذ بالله پس تا از وجود ما و وجود سگ و خوک است و قاذورات کدام صاحب
عقل است که این را که تو میگوئی قبول میکند دیگر اینکه اگر العیاذ بالله از قبیل دریا و موج
باشند طبعش سرد و تر است و موج حقش هم سرد و تر است اگر العیاذ بالله وجود ممکن عین وجود واجب
باشند پس ممکن صاحب صفات ذاتیه می شود پس باید چیزی از ممکنات جاهل نباشند و حال
انکه می بینیم در علم ممکن حادث است بارها یا بارها بر که نشسته اند بوجوب وجود تعدد
موجود قائلند میگویند وجود یک وجود است ولکن موجود متعدد است باین معنا از وجود ما
با وجود حق در دار است اما هستی ما هستی خدا یکی است اینجماعت را الجلیه میشناسند مثل
با آفتاب و بنجره میزنند و تا دیان سکیند میگویند فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا
میگویند

میگویند آفتاب که شعاعش تابیده شود به بنجره زرد و سرخ و سفید و سیاه و کبود و سبز و رنگهای مختلف
می شود چون به کنه او میبری همه از آفتاب است خدا هم مثل شعاع آفتاب تابیده می شود
بر ممکنات صورتهای مختلفه میشود اینهم غلط است بعلت آنکه تشبیه واجب بر ممکن قبیح است
خدا مثال بردار نیست فرقه دیگر میگویند خدا اجسام مراتی و انعکاسی دارد و مثل آهن
اسباب عکسی با آنکه خدا در ممکنات تجلی میکند دیگر بر خلاف ممکنات العیاذ بالله در خدا تجلی
میکنند اینهم غلط است پس معنی تجلی کدام است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید بنده را از بندگانش
بر دوست میدارد خلق میکند در قلب او نوری را که با آن می بیند و میشنود و عقیده دیگر
در توحید است که ما باید معتقد باشیم که خداوند رب العزت داخل در جمیع اشیاء است اما
نه مثل دخول شیء در شیء و خارج از همه اشیاء است نه مثل خروج شیء از شیء بقدر که
خود را شکوت به هم نیست که خدا چیزی هست اما نه آنچه در خیال و فکر و وهم و تصور
بیاورند چنانچه پیغمبر باید شیء لا کالاشیاء عقیده دیگر در توحید که از جمله مسلمیات اهل ملل و اهل
ادیان است و احدی خلاف از قائلین نشده این است که باید عقیده داشته باشیم
بر فیوضات واجب الوجود عطاهای الهی و معلومات خداداد نشانها است یعنی اهل دارد

و خبر ندارد و لا تعد و لا تحصاست شماره و انتها ندارد و با اینها خداوندی معلومات
خدائی هم گنجایش دارد زیرا حکما و متکلمین و جمیع مذاهب و ملل قائلند و اگر خلاف این
معتقد باشند از طریقهٔ اسلامیین خارجند چونکه جماعتی هستند میگویند که صرافه
هر چیز عالم را و بعضی بتعلیم محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین کرده و در خزینهٔ علم حضرت
خداوندی دیگر علمی باقی نمانده است این غلط است بعلت آنکه خود آن بزرگواران بسفر باید
رب زدنی علما این فضیلت نشده از برای آن بزرگواران پس غرض ام هر چیزیکه خبر ندارد
از فیضان حسابی چگونه تو فیض میشود بلکه هم اول دارد و هم آخر پس باید ما خدا را
قدیم بدانیم با این معانی که ذکر شد و غیر خدا حادث شد لکمال التوحید نفی التعطیل والتشبیه ما باید
خدا را بیکار و معطل ندانیم و شریک هم از برای او بهیچ وجه قرار ندهیم مجادله کردن حضرت رسول
با فرقهٔ یهود و نصارا و مشرکین عرب و ثنویه فرقه دهریه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است
که فرقهٔ یهود و نصارا و مشرکین عرب و ثنویه و فرقهٔ دهریه را طلبیدند با ایشان فرمودند
شما چه گوئید عرض کردند ما میگوئیم نه مدبری نه صانعی در عالم هست و این عالم را آفریده
میگفتیم همین قسم بوده است حضرت فرمودند از چه راه میگوئید که عالم صانع ندارد
عرض کردند

عرض کردند ما چیزی را میگوئیم که بحس رسیده چنانچه ما می‌بینیم و از پدران خود هم شنیده‌ایم و پدران
ما هم از آبا و اجداد خود شنیده‌اند که عالم همین قسم بوده است و همین قسم خواهد بود حضرت
فرمودند آیا غیر از این دلیلی از برای خود قرار داده‌اید عرض کردند نه حضرت فرمودند
شما قبول میکنید و میگوئید چیزی را که بحس رسیده عرض کردند بلی فرمودند آیا پس شما مخلوقید
یا غیر شما هم مخلوق است عرض کردند که مخلوق دیگر هم هست فرمودند آنها چه میگویند گفتند آنها میگویند
عالم حادث است حضرت فرمودند شما میگوئید عالم اول و آخر ندارد آیا شما اول بعد دیده‌اید و آخر
هم خواهید بود که این را میگوئید و بعد فرمودند ما می‌بینیم جماعتی را با همین عقلهای شما و
با اینها هم شما نه اول دنیا را دیده‌اند و نه آخر را خواهند دید ایشان میگویند عالم
حادث است و صانع و مدبری دارد و میگوئید عالم قدیم است صانع ندارد از کجا معلوم است قول
شما اولاتر از قول اینها باشد با وجود اینکه در میان اینها جماعتی هستند که عقلهای ایشان از همه بالاتر است
و فهمهای ایشان بالاتر است و زیاده دارد و با خوارق عادات و کارهای ایشان عجیب و غریب است
که اگر تمام عالم جمع شوند کاری بمثل کارهای ایشان نمیتوانند بکنند و ایشان از همه چیز خبر دارند
و در میان شما چنان اشخاص پیدا نمیشود آنجماعت میگویند عالم حادث است و شما میگوئید عالم قدیم است

پس چه بار شما ترجیح دارند و علاوه بر اینها شما میگوئید عالم قدیم است آیا معنی قدیم را فهمیده اید
چه چیز است و معنی حادث چه چیز است یا نفهمیده اید باز گفتند حضرت فرمودند قدیم یعنی همیشه بوده و تغییر و
تبدیل در او راه نیافته و محتاج به جایی نبوده و هم محتاج به مصاحبی نبوده و چون میگوییم کسی دیگری
ندارد نیست و اما معنی حادث برخلاف اینست و بعد فرمودند این شب و روز و پیری و جوانی و حیرت را
می بینیم که زوال است و انقطاع دهر و انقطاع چیست که زوال و انقطاع از برای او نیست از حادث است
قدیم نخواهد بود از معنی دیگر دارید و نمیدانید از برای قدیم بگوئید ایشان عرض کردند ما حالا جوابی
نداریم بگوئیم ما مهلت بدهید بروید فکر کنیم اگر جوابی داشتیم میگوئیم و اگر جواب نداشتیم اسلام اختیار میکنیم
حضرت ایشان را مهلت دادند رفتند و سه روز دیگر گردیدند جوابی پیدا نشد بعد آمدند خدمت حضرت اسلام آوردند
اما فرقه دیگر از دهریه ایشان را طبیعیان میگویند ایشان هم انکار صانع را میکنند و میگویند طبیعت صانع ما
صانع نمی‌بینند و استدلال ایشان از این قسم است میگویند این اجزاء عالم را که می بینیم که ماه و
کلا از چهار عناصر است و این عناصر اربع فهمیده اند و لاابالی از برای ایشان نیست حضرت پرسیدند
فرمودند شما میگوئید عالم از عناصر اربعه است از چه راه میگوئید عرض کردند ما حس و مشاهده میکنیم
حضرت فرمودند آیا مرکز کره انها را دیده اید عرض کردند خیر و لکن این آثار را که روز بروز
می بینیم

می بینیم از آثار طبایع اینها است حضرت فرمودند آیا این عناصر اربعه از دیگر میکنند یا نه باز فرمودند
شما میگوئید اینها از آثار طبیعت است یا این آثار اختیاری خود ایشان است آیا اضطراری
اگر میگوئید این عناصر اربعه مختارند پس چرا مختلف نمی شوند مثل اینکه آب اثر سردی را از
خود سلب دارد و آتش اثر گرمی و سوزش را از خود زایل نماید یا اینکه آفتاب از مغرب
طلوع کند و همچنین و اگر میگوئید مضطرند پس کسی هست که ایشان را مضطر نموده است
پس آنکه اینها را مضطر نموده او قدیم است ایشان ماندند معطل باز حضرت فرمودند آیا
معنی قدیم را فهمیده اید که میگوئید عالم قدیم است یا نه عرض کردند فهمیده ایم ما می بینیم این
شب و روز همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود پس اینست که ما قدیم میدانیم حضرت فرمودند
شما میگوئید این شب و روز نیز از این قسم بوده یا این اخلاط اربعه احتیاج بهم دیگر دارند یا ندارند
عرض کردند ما محتاج یکدیگر هستند بعد حضرت فرمودند پس عالمیکه جزء و جزو او محتاج بیکدیگر
باشد شما چرا قدیم میدانید اگر این عالم با این همه احتیاج حادث نباشد پس چگونه
می باشد و بعد فرمودند این شب و روز که می آید دیر دیر آیا میشود که هر دو یک جا جمع شوند
عرض کردند نه فرمودند یکجا جمع نمی شوند می شود از جای روز زیاد و روز از جای

شب عمر طی کردند خبر فرمودند پس این انقطاع شد پس این حادث است از برای قدیم
انقطاع نمی‌شود بعد فرمودند آیا این بدن شما اول و آخر دارد یا ندارد اگر میگوئی
اول دارد و آخر ندارد پس آخری است شما رسیده است بلا اول این غلط است بعلت آنکه
هر آخری را اولی نمیشود و اگر میگوئی این بدن را اول دارد پس حادث خواهد بود و قدیم
اول و آخر ندارد کریم ابن ابی العوجاء خدمت حضرت صادق آمد حضرت با او فرمودند تو صانعی
یا مصنوع گفت من صانع قدیم هستم این معلوم را اگر بها المنظر و بیدرویت بود حضرت
فرمودند تو صانعی یا ترکیب هستی آیا اگر مصنوع هستی چه طور است ابن ابی العوجاء
خجل شد برخاست پا های اندا حدیث دیگر حضرت امام حسن علیه السلام میفرمایند شما عالم را قدیم
میدانید فرمودند متکلمیم عالم را بقدر یک کف دستی اگر او در اقرار کنید بهم آیا بهمان
حالت باقی میماند یا بزرگ تر می‌شود دیدند اگر بگویند بزرگ نمیشود بهمان حالت اولی باقی
میماند ایشان سرزنش میکنند عرض کردند بزرگ تر می‌شود حضرت فرمودند همین که
بزرگ شد تغییر می یابد پس این قدیم نخواهد بود حادث است بعلت آنکه قدیم تغییر و تبدیل
ندارد و راه ندارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرقه ثنویه را طلبیدند و این جماعت

فرقه است شد از آنکه زنادقه قائلند و این چهار فرقه اند یک فرقه مانویه و یک فرقه دیصانیه
و یک فرقه ثنویه و یک فرقه مزدکیه و این فرقه مذکوره خدا را دو تا میدانند حضرت اول فرقه
طلبیدند فرمودند شما را چه باعث شده است که بدو صانع قائل شده اید عرض کردند
ما نظر کردیم در عالم خیر را و شر را دیدیم و خیر و شر ضد یکدیگرند بعد از آنکه ملاحظه نمودیم
گفتیم که از فاعل واحد دو ضد صادر نمیشود الواحد لا یصدر الا الواحد فلهذا باید خدا دو تا باشد
بعلت آنکه نور اثر خیر است و ظلمت اثر شر است از نور ظلمت صادر نمیشود و از ظلمت نور
صادر نمیشود پس از این جهت باید دو صانع باشد یک خالق نور مثل آتش و یک خالق ظلمت مثل دود
حضرت فرمودند شما همین سیاهی و سفیدی را که دیده اید مگر ضد اند منحصر بهمین سیاهی و سفیدی نیست
آیا صحت و مرض عزت و ذلت نور و ظلمت خیر و شر سیاهی و سفیدی است هر دو که اینها همه ضد
یکدیگر است باید حصر عرض کردند بلی فرمودند از دو تا بیشتر است پس باید از برای هر ضدی یک صانعی
باشد و از برای هر کدام یک خدائی قائل باشید بعد حضرت فرمودند مالیس اشیاء را
که در عالم می بینم از سه حال بیرون نیستند یک قسم نور محض است مثل ملائکه و یک قسم ظلمت
محض است مثل شیاطین و یک قسم نور و ظلمت است مثل بنی نوع انسان خوب خالق نور یک

دخالق ظلمت هم یکیا ای می بینند نفر را که یکی از مشرق بود و یکی از مغرب و متصل هم در رزم کی باشند
ممکن است که بهم برسند عرض کردند نه بلکه هر دو از یکدیگر دور شوند حضرت فرمودند
باید یکی باشد در میان این دو نفر که ... میان ایشان را اصلاح بدهد و ایشان را بهم
برساند فرمودند خالق نور بنهائی نور خلق میکند و خالق ظلمت هم ظلمت محض خلق میکند و اینکه
نور و ظلمت را خلق میکنند و میانه ایشان را اصلاح میدهد و همه چیز را از زمین و آسمان ایجاد
صانع و مدبر خالق است و بعد فرقهٔ دیصانیه عرض کردند خدمت حضرت که ما خدا را طینتی بود
هو فرمودند خدا اهر کاری کرده که بلکه این طینت را از خوش در کرده شد و خدا ادر هر حال که تو
بمن شنیده من از کجا اشیاء خلق میکنم پس خدا ابد از آن طینت خلق کرد و حال طینت
خالق ابد است و خدا خالق ارواح است حضرت فرمودند العیاذ بالله اینها خدا عاجز بود
از آنکه این طینت را از خوش دور کند بعد فرمودند اینها که بدن از روح است و یا روح
از بدن است فلهذا در هر صورت چرا باید منع خدا خلق چیزی را که خلق دیگری قرار بدهد اینکه
عاجز باشد پس العیاذ خدا نیست تعالی الله عجز و نقص نیست از ذات مقدس ایشان و واجب الوجود
و منزه و مبرا از جمیع نقایص است اما فرقهٔ مذغویه بطریق از این مسائل میگویند خدا جسم است و لکن منشد
یسمار

قسیمای جسم شده در حرکت است با خدا ابلهٔ است آنچ حرکت هم بوده و قوام و استقدام آن حرکت
هم با جسم است حضرت ایشان فرمودند شما از یکطرف توصیف خدا قائل شدید و از جهتی دیگر بعید دانید
و اینکه شما میگوئید مجرد است و خدا عاجز نیست و باره دیگر از فرق مذغویه میگویند قدیم در ابتدا
یا نور و ظلمت و لاکن در زمان ایشان حکمی است حضرت فرمودند پس از نور به تنهائی کاری
ساخته نمیشود از ظلمت به تنهائی هم کاری بر نمی آید پس هر چه هست از این حکم است و این از رشته
حال چون نیست یا مغلوب است و یا جاهل است و یا مظلوم پس همهٔ اینها عاجز است و خدا
عاجز نیست و مغلوب و اصرای از عباد و حس نیست بلکه غالب است بر جمیع موجودات و ممکنات و
محالات و بعد فرمودند باید خدا را از هر چیز منزه کرد و یا تشبیه و یا تعطیل شما که بدو خدا
قائل شده اید خدا باید یکی باشد پس اگر بگوئید این مخلوقات را دو خدا است ما
می بینیم که جمیع پیغمبران هم خبر داده اند که این همه جوانب مخلوق یک خدا است و اگر
العیاذ بالله خدای دیگر می بود هر آینه او هم در ارسال رسل و انزال کتب تقصیر و تمیمه
نکند و خلق را از شناختن خود محروم نماید حال شما اگر بگوئید که این موجودات مخلوق
دو خدا است اولا آنکه پیغمبران همه را تکذیب کرده اید و ثانیا ضعف و عجز بر خدا اثبات کرده اید

واگر گویند بوجود مخلوق تکمیل است پس لازم می آید تعطل و بیکاره بودن خدای دیگر پس

این غلط است و بعد فرض هر کدام تاثیر می کنند تا در میان ایشان فرق و تمایز باشد یعنی

تمیز دهند پس این دو با هیچ کدام در یک بعض جهت شان استقلال ندارند و اما اگر فرض تمیز دهند

بدون آن هر دو معطل میشود پس لازم می آید در آن تمیز فرق نه خدا باشد بسبب آنکه

او احتیاج بایشان ندارد ولاکن ایشان هر دو باو احتیاج دارند پس فرض نمودیم که آنکه

هیچ صورت احتیاج بحرکت نباشد **واما فرقه چهارم که منکر چه هستند** بعلاوه آنکه کواکب را

مؤثر میدانند مخصوص ایشان همه کافر است و زندیق پس اعتقاد ما این است که باید اینها

مؤثر همه این اثرها ذات مقدس واجب الوجود است و کس باید غیر خدا را مؤثر بالذات نداند هم

اصل دوم از اصول دین عقاید عدل است و در آن نیز یک اعتقاد لازم است که باید اعتقاد

داشته باشیم **اولا آنکه** عدل در لغت عبارت است از برابر کردن دو میزان و هم وزن بودن دو شیء با

و دیگر معنی تجاوز کردن بمعنی که تنها از حق و باطل هم آمده است و این عدل اینجا بمعنی که نسبت

داده میشود که خدا بالی که فعل مخلوق مثلاً عدل که نسبت داده میشود بمخلوق معنیش این است

که اجتناب کند از محرمات کبائر و احتراز کردن از صغائر و بجا آوردن سنت فی

اوست

مروت یعنی فعل او بیشتر از ایشان است ایشان شبه باشد مثل اینکه ملای هیچ کس

از نظام بیرون شود و لطف نکند او **و اما عدل که بمعنی نسبت داده میشود العیاذ بالله**

نه از این قبیل است خداوند تبارک و تعالی منزه از این صفات است خدا از این معنی

ظلم از خداوند ناصادر نشده است و نخواهد شد و ظلم کردن یا از جهت جهل است و یا

از بابت نقصان و یا از جهت عجز است و ذات مقدس خدا مبرا از این جهت است مثلاً

پاره از عوام الناس میگویند خدایا این چه ظلمی بود در باره من کردی و این در حالت است

و مهر بر ایشان رسیده چنین عبارت نامربوط به او نسبت از ایشان بروز میکند ایشان

این کلام در صورت دارد که بی دینی است اگر شخص از حالت شعور در رفته است و دیوانه

شده اگر چنین عبارتی بگوید کسی را نسبت مثل کسی است که در حالت خواب **العیاذ بالله**

کفری بگوید چونکه این شخص در خواب کفر گفته است باعث کافر شدنش نمیشود لکن این دلالت

بر خباثت باطنش میکند و **العیاذ بالله** در حالت شعور این عبارت را بگوید هم که قائل این

نوع عبارت کافر است و نجس بار صورت نمیشود با حس شخصی ملاقات کرد احتیاط است

و از او لازم است خلاص **خدا عادل است** یعنی خداوند متعال ظلم نکرده است و ظلم

کار [illegible] همیکند و نخواهد کرد و کارهای خدا همه بطریق عدل است و عدل از معنای
ضروری دین است و این مسئله از جمله مسائل فرق اسلام است جبری
منکر این صفت العیاذ بالله هرکس نسبت ظلم بخدا بدهد کافر است و جبر و ملاحده [illegible] گویند مرحله
دیگر غیر از این داریم که آن نیز از اصول مذهب است که باید ما اعتقاد به قلب و اقرار
بزبان بدوازده امام داشته باشیم که اگر غیر از این که مذکور میشود معتقد باشیم خارج از
اثنا عشری هستیم حاصل باب این نیز مرحله که از اصول مذهب است عدل تکوینی و تخلیقی نیز گویند
یعنی خدا عادل است در خلق کردن و رزق دادن و زنده کردن و میرانیدن
و فقیر کردن و غنی کردن و عزیز کردن و ذلیل کردن در همه این امور عادل است
و همه فعلهای خدا نیکو است بحسن ذاتی و واقعی عقلی یعنی هر صاحب عقل که عقل صافی داشته
تامل بکند خوب تفکر نماید در افعال الله جل شانه [illegible] درک میکند که کارهای خدا
کلاً با فایده و حکمت و مصلحت است که آن حکمت و مصلحت در نزد خدا است که آن فایده و مصلحت
عاید بسوی بنده است افعال الهی بطریق لطف است یعنی بطریقی است که بنده را
نزدیک بطاعت و دور از معصیت میکند بدون الجاء و اضطرار یعنی در طاعت کردن
و معصیت نمودن

و معصیت [illegible] بالجاء و اضطرار نیست [illegible] قسمی از سوختن آتش چونکه آتش مضطر است در
سوزانیدن [illegible] اختیار است خدا در [illegible] زیرا که اگر [illegible] میکند و آن معصیت میکند
نه اینکه در معصیت کردن مضطر و ملجاء باشد بلکه و اگر از کردن بنده بخواهش اینهم لطف است
بعلت اینکه بخواهش خود بهشتی گردد و میشود حال جماعت اشاعره در مقام اول میگویند حسن ذاتی
عقلی در اشیاء نیست یعنی عقل درک حسن و قبح اشیاء را نمیکند بلکه حسن و قبح اشیاء
با امر و نهی الهی است هر چه که او امر کرده نیکو است و هر چه را نهی کرده قبیح است در مقام
دویم میگویند میشود اینکه کارهای خدا بی فایده و بی مصلحت و بی حکمت باشد در جمله
سیم میگویند لطف بر خدا لازم نیست میشود در عبادت و معصیت بطریق الجاء
و اضطرار باشد معنی دیگر عدل تکلیف است حضرت خدا در خلق نمود جمیع اشیاء را
در جای و موضع و مکان خود بقدر ظرفیت و قابلیت و استعداد آن شئ که هرگاه آدمی
از روی بصیرت تصور کند میداند که اگر اشیاء را در جای خود قرار نمیداد
ظلم لازم می آید [illegible] جاهل و عبث
کار است پس خداوند تبارک و تعالی منزه و مبرا از این صفات است خداوند خلق فرموده بنی نوع انسان را

با چهار غالب اول با قوه میاله که میل کند بخواهشهای نفسانی دویم قوه دعوت بر اسباب
کار کردن یعنی قوه آمد و شد و بر داشتن و گذاردن آن چیز را سیم قوهٔ
رفع سوانح یعنی دور ساختن ضایعات و ما یحتاج باشد چهارم قوه ممیزه که او را قوه عاقله می‌نامند
که تمیز خوب و بد و خیر و شر را بدهد و با وجود این چهار قوه حضرت خداوندی از روی لطف
عنایت فرمود به بندگان ارسال رسل و انزال کتب و نصب حجت و اقامه معجزه و با وجود این همه
الکتفا ننموده مبتلا می‌سازد بندگان را به ابتلاء مصیبت و محن و فقر و فاقه تا حجت را زیادتی
حکمت و مصلحت و فایده که آن فایده را به سمع شریف بندگان رسانند مرحله دویم عدل تبلیغی در
بیان معنی که خداوند رب العزت از فرستادن پیغمبران و نازل کردن کتب و نصب اوصیا
و اقامه معجزات از برای تصدیق پیغمبران و تصدیق اوصیای پیغمبران گویا و اکمال
و اتمام حجه و تصویر نمودن در هر زمان تقریر احتیاج نه کمتر از احتیاج مردم که آن به سبب نقصان
حجه شود و نه زیادتر از احتیاج که عبث شود و بی‌فایده شود تا آنکه اتمام حجه بر
بندگان شده باشد و هر چه را که مردم بیشتر احتیاج دارند حضرت خداوند تبارک و
تعالی بیشتر از هر چیز خلق فرموده است و قسمت از ارواحات و علامات و بعضی از حادثات که

ثواب داد

که ثواب و اجر دارند به جهة حاجت و احتیاج در محصور شده باشند و بر جهت آنکه زاید خالی و جه آنکه
خداوند رب العزت در ارسال رسل و انزال کتب و نصب دلایل و اقامه معجزه کوتاهی نفرموده چه ضرورت
چونکه خداوند سرشته مشهور به انسان قرار داده است اول مشهور جامع دویم مشهور مخوف
بودن سیم مشهور به احکام و میان این مشهورات اغوا می‌کنند بنده را به چیزهایی که سوی ضرر شد ندو
مالی و ارضی عقلی و دینی و تشاجر و تنازع میشود لهذا باید رئیس و راعی باشد و اگر رئیس نباشد و حاکم
بی‌فایده است پس از این جهة ارسال رسل و انزال کتب و نصب حجت و اقامه معجزه شد از اعلام
کنند به مظلوم رفع خصومات در حالی تشاجر و تنازع پیدا شده اما چون رفع غرض و دفع
در میان نیست فلهذا حضرت خداوند جانشینانه قرار داده است اوصیای پیغمبران جانشین
پیغمبران کتاب و اقامه معجزه و در پیدا ایشان به جهة دلیل بر تصدیق ایشان و دستگاهی شد العباد
بالله ظلم و عبث نمیشد و از حکیم علی الاطلاق ظلم و عبث کاری سر نمیزند ابدا مرحله سیم عدل
ابتلای نعمت یعنی خداوند رب العزه مبتلا می‌سازد بندگان را به ابتلای مصیبت و آنچه که مقصود مشهور
از بلایا به همه طریق و از روی عدل است و با فایده تمیز شر و طریق لطف است و آن فایده را به سمع شریف
نجو بنده و بلا زیاده از قدر طاقت بندگان نیست و صاحب بلا معنی از ما نیست که این

دولت و فقر هر دو مشغول به صحبت و تضرع هم از ما نیست مشهود مثلاً در حال صحت و دولت شاکر است

و در حال فقر و مرض شاکر است و دیگر اینکه زن صالحه و همسایه خوب با و داده شود که در اثر آن ... ما

بر عکس این بجهة اینکه معلوم شود که ایمان او مستقر است یا عاریه خداوند حالت ... شامت و

حیات را از برای این قرار داده است که عمل و کردار معلوم شود بدانکه بلایا و مصائب حق سبحانه و تعالی نسبت

از سه قسم بیرون نیست یا از باب عقوبت و مکافات است بجهة صدور معصیت از بنده و یا از باب امتحان

با بجهة ظاهر نمودن سجیه و اخلاق بنده که بجهة خودنمائی در نزد خود یا دیگران و یا ... مثل شیطان ملعون

که چهار هزار سال عبادت ... تنقیصش ظاهر شد و یعقوب و ایوب را مبتلا گردانید از درجه

اعتبار ایشان ساقط شد و یا اینکه بلایا من باب ازدیاد درجه و رفعت مقام است مثل ابتلاء امیر المؤمنین

و اوصیای ایشان و مؤمنان کامل که در ایشان نقص نیست باید که هر چه از ایشان ... خواهند

بیش باشد خواص و شیعیان را بیشتر بلا از جهت اینست امام علیه السلام فرمود همیشه ... داده خود حضرت

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر ما ... دوستان ما مبتلا با مرض شده اند در ...

باشد ... اطفال ... کفاره گناهان پدر و مادر ... پیغمبر ما

مریض را امتحان ... که ... طفل ... پدر و مادر ایشان ... خوردن ...

ایشان ...

ایشان ... در ... زیاد ... نیز ... بیماری ... اینکه ... ...

... ... بنده ... چه ... در باب توجه ثابت کردیم علم خدا را ... بدون

... بلکه ... حقیقت حال بنده پیش خود یا دیگران و یا ملائکه که ...

مثلاً از آنجمله ملائکه بنده را می بینند که صدور اعمال ازو زیاد است و در عبادت باقی

ندارد و چون لوح اجر او را می بینند گمان عبادت تا این اجر بهم و ... عرض

میکنند بار خدایا چه قدر کم است اجر و ثواب او در مقابل عملش حضرت ... دفع منفرما

... او را بکمال خوش ... نمیدانید آنچه را که من میدانم ملائکه عرض میکنند که

... بر ما منکشف شود پس خداوند بنده را مبتلا می سازد به بلا و مصیبت و

... میکند او در ... عمل ... از آن ملائکه ... این لوح اجر آن ...

و یا بر خلاف شخص عاصی ... عبادت زیادی ندارد و لیکن اجر بسیار دارد عرض میکنند

خداوندا این چرا چنین است ... از آن شخص ... میکند از آنجمله ... عصیان

در ... حضرت سید الشهدا علیه السلام به ... شهادت رسید ... از آن جمله ...

... از آنجمله حضرت ابراهیم ... و الله علیه السلام ... زیاد ...

ملائکه عرض کردند خداوندا این عبادت میکنند اینها هم عبادت میکنند و این معنی مرتبت اینها هم
پیغمبر بود چرا تقرب ایشان بیشتر از ایشان است خداوند بجهت فهمیدن ملائکه او را امتحان نمود
بذبح حضرت اسمعیل که او را میخوابانید و کارد بر گلوی او میکشید نمی برید آن بزرگوار
کارد را بر روی سنگ میزد می برید که کارد عرض میکند الخلیل یامرنی و الجلیل ینهانی
ملائکه بهر از خلق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین خلق شدند انوار عظمت و شان
و جلال و بزرگواری اینها را که دیدند تعجب کردند حال باید جمیع بلایا و مصائب روزگار
بان بزرگواران برسد و صبر کنند تا جلالت ایشان بملائکه معلوم شود حال باید
اعتقاد داشته باشیم که این بلایا و مصائب از قضا و قدر اللهی بر ذمت ایشان آمد لابد اینکه این
حدیث شریف متفق علیه عامه و خاصه است که حضرت رسول خدا فرموده اند در حدیث قدسی پیغمبر باید
این [illegible] هر کس صبر بر بلای من نکند و شکر نعمای من نکند و راضی بر قضای من نباشد و گو
[illegible] بجوید خدائی غیر از من برای خود [illegible] اعتقاد [illegible] که این
در خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد که [illegible] هم قضا و قدر [illegible] باید
[illegible] قضا و قدر [illegible] از [illegible]

[illegible]

قضا و قدر راضی است عرض کنند کفر و اسلام هم از قضا و قدر است پیغمبر باید پس سوال
شکی است که راضی بودن بکفر کفر است اعتقاد اینکه کفر از قضا و قدر خارج است
آنهم کفر است پس حال باید معنی که از حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است بیان
فرموده اند معتقد باشیم بدانکه قضا و قدر اللهی بر دو قسم است یا قضا و قدر تکوینی است و یا تکلیفی است
و قضا و قدر تکوینی بر دو قسم است یا قضا و قدر تکوینی ابتدائی است و یا قضا و قدر تکوینی
ثانوی است تکوینی خیر را گویند که از قوه بعبادت فعل رسانید از آثار قدرت حق سبحانه
و تعالی است اما معنی قضا و قدر تکوینی ثانویه که از قوه بقدرت عباد در آید از قبیل خلق
و رزق و حیات و اماته و عزت و ذلت و خلق آسمان و کواکب و زمان است علی حاله پس معنی
تقدیر در اینها است که خداوند عزیز به مقتضای حکمت و مصلحت نفس الامر قبل از ایجاد
بندگان [illegible] بعد از بندگان در هر زمان از ازمنه [illegible]
و نعمت [illegible] در باره بندگان خود [illegible]
[illegible] از این [illegible] را
با فواید که آن [illegible]

انقطاع حجة و الزام معاندین هم بیان نموده باشد پس هر مقدار که بهجه حال آن بندگان
گناه نموده پس ماورای انبیا و ملائکه و مومنان کامل که از ایشان صغیره و کبیره سر زده است مبتلا
ابتلای حضرت ایوب و ابتلای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین پس از برای ارشاد دیگر بندگان
و الزام معاندین بوده اما معنی قضا در اینجا جاری نمودن ظاهر ساختن و آشکار کردن آن امورات
که تقدیر شده یا بطریق حتم و یا بمقتضای مشیت است که ملتزم نیست میخواهد بکار می آورد و
نمیخواهد نمی آورد در مشیت حضرت تغییر و قضا و امضا تغییر قرار دادن امورات بر
وفق مصلحت [illegible] تقدیر و قضا بمعنی ظاهر ساختن امورات و امضا بمعنی تکلیف نمودن از ظهور
امورات قضا می گوید تکلیف نکنند و لیکن همینکه بمقام امضا رسید تکلیف نخواهد کرد اما معنی
قضا و قدر تکوینی ثانویه که فعل خدا است دلالت بر باعث افعال عباد است مثل ناقص الخلقه
و یا زاید الخلقه و بر درمی و یا ممسوح که نه دبر دارد و نه قبل باید سوراخ کرد یا شور چشم و یا
عفونت دهان و کوسج و یا کوتاهی عمر بسبب افعال عباد و یا آنکه اگر زنا کنی زنا کرده
خواهی شد یا در سه وقت مقاربت کردن که ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین منع نموده اند که
فلان وقت اگر مقاربت کنی نطفه فلان قسم شود مثلا [illegible] یا بیند خر همیشه که گردن [illegible] زیادتی

عمر است موجب زیادتی رزق است و عمارت باعث برکت و بسیار شدن است و باعث محبت قلوب
عباد است و باعث زیاد شدن رزق است [illegible] قطع رحم باعث کمی عمر است منع زکوة
باعث فساد زرع است زنا باعث قلت عمر و زیادتی شدن فقر است خلاصه قضا و قدر تکوینی ثانویه
که باعثش افعال عباد است معنی تقدیر در اینجا تعیین خداوند رب العزه مقدار و اندازه است از برای اثر
که از بندگان صادر شده چه از خیر و چه از شر تقدیر مستعد آثاریرا و خواص بسیار در دنیا شان [illegible]
ولیکن با سببها مقدار حسن افعال خیر و قبح افعال شر چونکه از برای هر یک آثاری و خواص مقدر
فرموده است که کم بیشتر میکند [illegible] افعال بندگان از خیر و شر حتی [illegible] ایشان بقدر
اندازه حسن آن فعل و قبح آن فعل در دنیا آثاریرا و خواص بسیار و در آخرت ثواب بسیار و عقاب بسیار
که در آخرت بآن وعید و وعده میشود اما معنی قضا در اینجا این است خداوند رب العزه جاری
میسازد آن آثار و خواص را و آن امور مقدر را در دنیا و علی المشیة للحکمة و المصلحة دیگر حتم نیست
میخواهد جاری میفرماید و اگر نمیخواهد ذخیره میکند که در آخرت اگر از جزای آن با اضعاف مضاعف یا دوام
و ثبات و نورانیت بهم میرساند و اگر از آثار شر است عذاب را دارد و آن آثار هم مزید
بر علتش میشود مثلا در میان [illegible] خوردن آن [illegible] عرض میکند خداوند اثر و خواص خود را ظاهر کنیم

یا نه اگر خدا نخواهد خوب هست و اگر خواهد ظاهر میکند و اگر نخواهد پنهان میکند حتی اینکه میشود رسم و تعیین
اسم و رسم و اوصاف و سیمای ایشان نیز که همه افعال عباد باشد چنانچه در بعضی از اخبار صحیحه آمده است
در تأخیر افتادن حضرت قائم علیه السلام بسبب شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام است اما قضا و قدر
تکلیفی از نسبت بفعل خود بنده است یعنی قدر در اینجا اینست که حضرت واجب الوجود مقدر فرموده است
از برای هر فعل از افعال بندگان از خیر و شر حتی حالات ایشان از واجب و حرام و مستحب و مکروه
و مباح و هر فعلی از این افعال خمسه بمقدار و اندازه حسن و قبح افعال ثواب را و عقاب را
که در آخرت بآن فاعل عاید و واصل میشود پس قدر در اینجا باین معنی است که خداوند عالم مقدر
فرموده است از برای هر بنده در افعال ایشان از افعال ظاهریه از عبادات از جوارح و اعضا
و قصد باطنیه که عبارت از حقد و حسد و کینه و عداوت و گمان بد باشد و خداوند نعیم
از لیت حکیم و اندازه او را امید اند فلهذا مقدر فرموده است بمقدار هر عملی بمصالح و
مفاسد او ثواب و عقاب را بانحای احکام خمسه هر کدام از حسن ذاتی او زیاد بود او را
حلال فرمود هر کدام از قبحش زیاد بود حرام فرمود هر کدام از حسنش زیاده از قبحش بوده
و بجا نیاوردن او قبح نداشت او را مستحب قرار داد و هر کدام از قبحش زیاده از بجا نیاوردن
او است

او است مکروه قرار داده و هیچکدام که نه حسن و نه قبح دارد او را مباح فرموده و ثواب
و عقاب هم در قیامت باندازه عمل قرار داده است و معنی قضا در اینجا اینست که خداوند رب العزة جاری
میسازد آن ثواب را در افعال خیریه تقدیر فرموده است بطریق حتم و الزام و میرساند
عقاب را بصاحبان افعال شریه یعنی میخواهد میرساند و نمیخواهد نمیرساند و یک
معنی دیگر قضا در اینجا اینست که خداوند عالم در امر خیر امر فرموده است و در امر شر نهی بنده را
فاعل مختار گردانیده است بدون اجبار تا بدون زمام امر خویش در دست خویش باشد
و در آخرت هم وفا بوعده خود میکند و تکلیف نمی نماید و اما در وعید خودش میشود نقض کند
کلف نماید یک معنی دیگر قضا و قدر تکلیفی نسبت بخداوند رب العزة مقدر فرموده است به مقتضای عملش
با اختیار کردن بندگان هر فعلی از افعال چه خیر و چه شر بها گذاردن اسباب آن
فعل را در بندگان و گذاردن اسباب کار را از ایشان نحوه آنکه هر کار تعلقی بکار
کار را اختیار کند و اسباب آن کار مهیا باشد پس فعل از او صادر میشود پس باید اسباب
کار باشد تا آن فعل بشود و الا بدون اسباب فعل نخواهد شد حاصل اسباب کار هر کدام آنست
حواس ظاهره و باطنه و قوه و قدرت و رفع موانع در حسن و قبح افعال معلوم شود این معنی تقریر بود اما

معنی قضا در اینجا مشیت جاری ساختن حضرت خداوند همان امور مقدره را از اسباب کار
گرفتن باشد لاکن در امور خیریه با تایید الهی و اعانت کردن اما در افعال شر
جاری ساختن همان امور را از اسباب که گرفتن باشد بدون تایید و اعانت
کردن دنیا و اگر انسان تابع احوال خود و یا به مشیت اگر میخواهد جاری میفرماید و اگر نمیخواهد
جاری نمیفرماید مثلا یکی جمیع اسباب معصیت جمع است و فاعل هم اراده و عزم
دارد که بعمل بیاورد ولاکن خداوند توفیق نمیدهد که آن فعل بظهور رسد بدانکه قضا و
قدر تکوینیات ابتدائیه ثانویه مرتبط بحوادث است در حصول و وجود آنها آنچه را حکمت الهیه
و مصالح مقتضی صدور و وقوع است اگر نشود باعث مفسده یا موجب جهالت
دلغویه شود البته میخواهد وجود و وقوع او را اینرا محتوم میگویند که اگر هیچ حرکتی
هم نکند آن کار خواهد شد و اگر باین قسم نباشد معلق خواهد بود که اگر بخواهد میشود
و اگر نخواهد نمیشود و حقیقت حتمی و معلق را بدانیم درست نیست مگر آنکه خدا و خلیفه های او
خبر بدهند چنانچه در ادعیه ائمه صلوات الله علیهم اجمعین میفرمایند ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم
یکن یعنی در امورات تکوینیه آنچه خداوند خواسته است میشود و آنچه را که نخواسته
نخواهد شد

نخواهد شد و اما در امور تکلیفیه عباد آنچه را که خواسته است امر باو فرموده و آنچه را که نخواسته نهی
از او کرده است ما شاء الله کان یعنی ما امر به و ما لم یشاء لم یکن یعنی نهاعنه و یا اینکه ما
شاء الله من افعال العباد الامر به کان وقع الامر به و ما لم یشاء منها الامر به لم یقع الامر منه الامر به
پس معنی قضا و قدر امور تکوینی آن شد و در امور تکلیفیه اینکه عرض شد و یا از مطالب و کلمات
ائمه علیهم السلام در اخبار از این بیانات معلوم شود حال اعتقاد به مشیت از متعلقات قضا و قدر است
اما قضا و مشیت خداوند یا در امور تکوینیات است و یا در تکلیفات اگر در تکوینات است باید اعتقاد ما
این باشد در آنهمه مسئله که خداوند خواست چیزی را دیگر کلف بردار نیست حتما خواهد شد و اما اگر در تکلیفات است
این صورت است اول اینکه خداوند کارهای بنده را خواسته و خواست خدای به آوردن بندگان است
فعل خیر را بدون اضطرار و خواهش خدا عدم صدور فعل شر است از ایشان که با اختیار خود
بدون اضطرار یعنی او را هم خواهش خدا در افعال مکلفین امر باو است و نخواستن خدا در افعال مکلفین
نهی از او است این شد بطور اما معنی رضا باید اعتقاد داشته باشیم که آنچه را که خدا از او راضی باشد است
از افعال مکلفین امر باو کرده است و آنچه را از افعال مکلفین راضی نباشد نخواسته است او را
نهی از او است پس اینکه ایمان و کفر هم داخل در افعال مکلفین است این رد بر قول ابو حنیفه ملعون است

جزء دیگر از متعلقات قضا و قدر مسئلهٔ خبابات یعنی تعلق کلی قضای خدا این معناها
که سابق ذکر شد اسلام را در جای خودش حصر معنی باید ایمان به خدا و به جمال اهل بیت و ایمان
بروز جزا و انبیا و در ده است که اقرار به قضا و قدر خدا کنند و رضا به قضای خدا باشند یکی دیگر
از چیزهایی که متعلق قضا و قدر اللهی است علم خداست تا نجاب شکان اولا در باب جبر عرض شد که علم
باشیاء پیش از وجود اشیاء با علمش به اشیاء چیز از وجود اشیاء بدون تفاوت است حال اعتقاد ما
این است که تخلف در علم اللهی نیست یعنی هر چه را که خدا علم باو دارد همان خواهد شد و غیر او
نمی شود زیرا که اگر غیر او شود العیاذ بالله لازم می آید جهل خدا حال جماعت اشاعره بلاحظه این
جبر میگویند که خدا در عالم ذره است برای کسی که معصیتش را میدانیم و یا طاعتش را خواهم کرد
و علم خدا هم کلف بردار نیست فلهذا چگونه می توانم غیر او را بکنم لهذا در عبادت کسی یا معصیت
کردن شکان مضطرند جواب میگوئیم چون این شکان خیالات مختلفه دارند و خدا از جانبش
یکان یکان را سپید اند و عدم تکلف علم خدا در افعال عباد و نبات اضطرار بندگان نمی شود زیرا
که علم خدا تعلق گرفته است با حر اشیا فعل بندگان به علم شیء باعث تعلق آن شیء
نمی شود مثلا شخصی علم دارد به اینکه شب ربع صبح مانده ماه طلوع میکند یا علم این شخص

باعث

باعث طلوع کردن ماه می شود پس اعتقاد ما اینست که علم خدا تعلق گرفته است با حر اشیا فعل
بندگان و علم اشیاء باعث ایجاد آن شیء نمی شود اول کسی که شیطان ملعون در آسمانها ابداء حجت
این بود عرض کرد خدایا تو عالم بودی و میدانستی که من اطاعت امر ترا نمیکنم پس چرا مرا خلق
کردی پس این عدم رضا به قضا بود حال پس رضا نبودن بکفر غلط است این معنیش اینست
که ابو حنیفه ملعون گفته است در اصول کافی شیخ یعقوب کلینی روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام
در آنجا حرف است خدا امر فرموده شیطان را بسجده کردن حضرت آدم علی نبینا و اله و علیه السلام
ولکن نخواست از او سجده را و نهی فرمود حضرت آدم را از خوردن شجره و لکن خواست بخورد پس این
حدیث یعنی چه بدانکه امر و نهی خدا بر سه قسم است یک امر و نهی واجب و لازم فرقه هم خود
فعل و هم مقدمه فعل آن مثل نماز و روزه و سایر احکام الله مثلا زنا را حرام کرده هم
خود فعل و هم مقدمه او را و پاره از امر و نهی ارشاد است که مقدمات او را خواسته و خود او را
نخواسته چرا لاکن امر بخود او نمود بجهة امتحان و یک دیگر امر و نهی ارشادیست مرا نهی میکند که دیگران
هدایت یافته شوند و یک دیگر امر و نهی جهادیست این امر و نهی از قبیل این سیم ما بابت
مثال مثلا هر گاه کسی نمازش را در حمام بخواند یا نخواند معصیت نکرده و ثواب هم ندارد و خلاصه عرض شد

که خداوند رب العزة پاره از اعمال را واجب نموده و مقدمه او را واجب فرموده و با
عمل را حرام نکرده و مقدمه او را حرام کرده فلهذا امر بسوی آن فعل و با نهی از
فعل پیغمبر باید تا بنده خوش و ناخوش امتحان شناخته شود مثلا آنکه خدای تبارک و تعالی مقدمه سجده را
از ابلیس لعین خواست امر نمود او را که مقدمه سجده را بعمل بیاورد تا بکردار اقدام
و تمکین نشتابد پس از مقدمات سجده بست لهذا آن ملعون مردود شد و حضرت آدم را نهی
فرموده بود فعل آوردن و رفتن بسوی شجره و چیدن ثمر شجره را که مقدمات خوردن است
و لکن در ظاهر نهی بخوردن فرموده بس آدم رفت بسوی شجره و از درخت شجره چید لهذا
خداوند امر فرموده او را از بهشت اخراج نمودند آن امر و نهی ارشادی بود نه امر و نهی
الزامی است که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام در آسمان بحضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام رسید بعد از سلام با آن بزرگوار
مباحثه کرد عرض نمود ای پدر بزرگوار تو چرا از شجره خوردی ما را از بهشت بیرون نمودی
حضرت آدم فرمود ای فرزند در تورات نخوانده بچه تو فرستاده بود آیا حکمت
چرا آن فرموده بود یا خیر عرض کرد بیان فرمود حضرت آدم فرمود ایام را خلیفه
زمین قرار داده بود یا خلیفه آسمان حضرت موسی عرض کرد خلیفه زمین قرار داده

۱۲۱۶

بود چرا مرا از بهشت بدر کرد حضرت موسی گفت بهشت جای تکلیف نبود پس چرا تکلیف قرار
داد از برای من پس حضرت موسی ساکت شد پس در این مقام است بداء در اخبار است
حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین پیغمبر ما ایمان با اهل بیت وارد شده است که چهار
چیز را اعتقاد بهم رسانیده باشد اول بداء دویم اعتقاد بسؤال نکیرین است سیم اعتقاد
برجعت محمد و آل محمد است چهارم اعتقاد به متعه پیغمبر باید کسیکه این چهار امر را اعتقاد
نداشته باشد ایمان با اهل بیت نیاورده است اول حق تبارک و تعالی که خداوند عالم است
از ملائکه و سایر عباد شیر گرفت میثاق توحید بود دویم میثاق نبوت بود سیم میثاق
ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بود بدانکه بداء در لغت عرب بمعنی ظهور بعد الخفا است
یعنی ظاهر شدن بعد از مخفی بودن است چیزیکه ظاهر شود عرب میگوید بدا له یعنی ظاهر شد
حال فرقه اهل سنت و جماعت دیده اند که فرقه شیعه اثنی عشری معتقد به بداء هستند و میگویند
از برای خدا بداء است اینچه فهمیده اند که جماعت شیعه میگویند که از خدا ظهور بعد الخفا است
اهل سنت و جماعت میگویند این جماعت رافضه قائل به بداء شده اند کافر شده اند بعلت
آنکه علم خدا احاطه کرده است جمیع اشیاء را چیزی در علم خدا پوشیده و پنهان نیست

جمیع موجودات و ممکنات و محالات در علم خدا ظاهر است بلکه بعضی از ایشان پا را بالاتر

گذاشته اند و نفس پاک اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین میکنند و میگویند که

ائمه اینها هم به بداء قائل نیستند و حال آنکه خود ایشان سنت و جماعت قائل و معتقد به محو

اشیاء هستند اما فرقه اشاعره میگویند ما را بر خدا حکمی نیست به فعل الله ما یشاء و یحکم ما

یرید فرقه معتزله میگویند خدا را هر چه خواست میکند اینجماعت رفضه که بداء را

قائل شده اند اثبات جهالتی برای خدا میکنند کافر شده اند [illegible] است که قاضی

القضات مسلمون میگوید یهودی بهتر است از ایشان که جهت آنکه یهودی قائل

به بداء نیستند و ایشان قائل به بداء هستند و حال آنکه این قسم میگویند اعتقاد

داشته باشیم کافر است و ایشان را نیست میگویند های فرق ما ای شیعه و سنی یکی است و

یکی رجعت و بداء جمیع حتی در بعضی از اخبار است که چیزی بزرگتر از بداء

نیست معنی دیگر که ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین در مقابل یهودی فرموده اند چونکه یهودی

میگویند خدا از روز یکشنبه تا روز جمعه از خلق و تقدیر و تدبیر عالم فارغ شده در روز شنبه

بیکار شده و استراحت نموده بمضمون آیه شریفه و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم

یعنی

یعنی میگویند جماعت یهود که خدا در روز شنبه بیکار شده دست بکردن خلق کردن ا

خلاف است بلکه ما جماعت شیعه خدا را معطل و بیکاره نمیدانیم که از خلق و [illegible] کائنات

تحقیق بر خدا نیست کل یوم هو فی شان که یکی منکر این باشد از جماعت یهود است تا آنکه

همه شان نصف از ایشان و اشعری و معتزله هم که اصول بداء قائل اند و این چهار

مذهبت فروع هستند و قائل هستند معنی دیگر که از برای نسخ است یعنی نسخ کردن

و تغییر و تبدیل دادن ادیان و احکام را چنانچه در زمان آدم صفی تا زمان حضرت

نوح مقید بزمان حضرت آدم بعد از زمان حضرت نوح تا زمان حضرت ابراهیم

خلیل الرحمن مقید بزمان نوح بعد از ابراهیم تا زمان حضرت موسی مقید بزمان

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن بعد باز زمان موسی تا زمان حضرت عیسی تا پیغمبر

آخر الزمان صلی الله علیه و آله مقید بآن زمان بعد اما دین و شریعت پیغمبر ما باقی است

تا روز قیامت این را نسخ زمانی میگویند و بداء هم میگویند و محو و اثبات هم میگویند و

معنی دیگر سید مرتضی اعلی الله مقامه بیان میفرماید بداء بمعنی وقوع علم است سید

مرتضی میفرماید که خدا قبل از وجود اشیاء علم باشیاء از جزئی و کلی دارد

وجود اشیاء بتدریج و ترتیب است و مخفی نیست بر اربابان که بتدریج بسته بظهور تعلق علم خواهد بمعلوم در هر آن

وجودش تعلق تازه است که پیش نبوده حالا شده بجهت آنکه وجود اشیاء دفعی نیست که یکدفعه تعلق گیرد

وجود اشیاء تدریجی است بتدریج و ترتیب است پس بدا بمعنی ظهور است که پیش نبوده و تعلق تازه است

که پیش نبوده حالا شده بمعنی لغوی میرساند و لاکن علما خلط کرده اند معنی دیگر بداء بمعنی بداء است

یعنی ظاهر کردن امورات تقدیریه مخفیه چونکه امری از امورات تقدیریه بر عباد مخفی میدارد

و ظاهر میسازد آن امور مخفیه را به بندگانش باید فهمید که بر خدا لازم نیست که هر امور تقدیریه را

به پیغمبران و ائمه و ملائکه و بندگانش ظاهر کند اگر میخواهد ظاهر میسازد و اگر نمیخواهد ظاهر نمی سازد

و این معنی مسلمات است پس از برای بداء چهار معنا شد و در سه فقره او علمای اهل سنت و جماعت هم

قائلند و معتقد و لاکن خبری که در این میانه هست اینست که ما میگوییم اعتقاد به بداء از اصول دین است

که امم سابقه هم معتقد بوده چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرموده که اگر یک آیه در

قرآن نمی بود هر آینه خبر میدادم شما را از آنچه که تا روز قیامت واقع میشود ان ظاهر کردن

امور است خلاف عادات باشد در غیر مقام معجزه حال اهل سنت و جماعت میگویند در جماعت

دو چیز را قائلند که نمی شود با اینها حرف زد یکی رجعت است و دیگری بداء حال بداء معنیش چه چیز است

یعنی یفعل الله

یعنی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و دیگر آنکه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام

الکتاب در صورت اول یعنی آنکه هر چه را که خداوند میخواهد بفعل می آورد و هر چه میخواهد

حکم میفرماید در صورت دویم یعنی هر چه را که میخواهد محو میفرماید و آنچه را میخواهد ثابت میدارد

این ضروری دین است جمیع فرق اسلامیان این را قائلند حتی منکران این تفسیر از جمله

اعتقادات اثنی عشریه اینست که بداء است از برای خدا باید دانست که در چند چیز بداء است اولا

در امور گذشته بداء نیست دویم در امور حالیه بداء است سیم بداء در نبوت و امامت

پس اینکه در زیارت حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام است که میخوانند این فقره را

السلام علیک یا من بدا لله فی شانه معنی این زیارت و آن حدیث شریف که حضرت میفرماید

بدا لله ظاهر این زیارت و حدیث شریف اینست که خداوند جل شانه خواست اسماعیل

پسر حضرت صادق علیه السلام امام باشد و بعد از برای خدا بدا ظاهر شد اسماعیل را

هلاک کرد و حضرت موسی ابن جعفر علیهم السلام را امام قرار داد چنانچه ظاهر زیارت و حدیث

شریف است و لاکن این خلاف طریقه اثنی عشریه است زیرا که اینکه خدا قرار

داده از برای نبوت و امامت همانست و تخلف بردار نیست حالا چونکه از اول خلقت آدم

تا زمان موسی ابن جعفر عادت الهیه بر این جاری شده بود که هرگاه مردم بعد از پیغمبر و وصی
منقلا گشته در نبوت و امامت گفتگو میکردند باعجاز رفع شبهه ایشان میکرد چنانچه در زمان
پیغمبران سلف که هرگاه دو کس با هم مباحثه میکردند در نبوت آن میگفت من پیغمبرم
و دیگری میگفت من پیغمبرم مردم شبهه میکردند و رفع شبهه مردم را باعجاز مینمود چنانچه
در زمان حضرت علی ابن الحسین علیهم السلام محمد حنفیه ادعای امامت کرد باعجاز سید سجاد
به تصدیق حجر الاسود رفع شبهه مردم شد چنانچه در زمان حضرت باقر علیه السلام
عبدالله افطح ادعای امامت کرد حضرت فرمودند آتش را افروختند حضرت باقر باو گفت
اگر تو امامی بر میان آتش عبدالله فرو نشست پس حضرت باقر تشریف بردند در میان آتش
تا رفع شبهه مردم شد خلاصه تا زمان موسی ابن جعفر اما چون اسمعیل ارشد اولاد
حضرت صادق بود و شبیه با رسول بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و صورتا شبیه بود با اسمعیل
پسر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن و ضابط علوم کثیره بود و سعید و دلیر بود و مادرش هم از
بزرگان بود حضرت صادق زیاد محبت باو داشتند اما حضرت موسی ابن جعفر کندم
بود و مادرش کنیز بود لهذا مردم شبهه کردند و اعتقاد نمودند که بعد از حضرت صادق امام

غیر از اسمعیل کسی دیگر نخواهد بود فلهذا خداوند رب العزه رفع شبهه مردم را باین کرد در پیش از
حضرت صادق اسمعیل را هلاک کرد و او را میرانید پس این امر تازه بود از خدا الظهور رسید تا
آن روز پس این امر از خدا به ظهور رسیده بود چنانکه میگویند اولاد حضرت یعقوب علیه السلام خدا در
گمان شبهه بود که از انبیا شوند بدعای حضرت یعقوب و حضرت یوسف علیهما السلام ایشان از انبیا شدند اینها
همه مقالات است چنانچه فرقه از غلات میگویند ابتدا خدا جبرئیل را نازل کند بعلی ابن
ابی طالب علیه السلام به بداء حاصل شد از برای خدا جبرئیل را بحضرت رسالت نازل کرد و پاره دیگر
از غلات نسبت خطا بجبرئیل میدهند میگویند در آوردن پیغام سهو کرد و حال فرقه اهل سنت
و جماعت حسن میدانند که فرقه اثنی عشری این عقیده را دارند و از این جهت طعن میزنند
چهارم بداء در امور معادیه نیست یعنی در وعده و وعید نیست از برای افعال محکومه خدا بداء نیست
ششم در امور محتومه که پیغمبر و امام خبر دهند که حتما واقع خواهد شد در آن هم بداء نیست
هفتم از برای خدا بداء نیست در نقض دلائل اقامه معجزه چونکه فلاسفه اعتقاد ایشان آنست که
خداوند موجب بالذات است یعنی معلومات غیر مختلفه اند و قابل تغییر نیستند اما ما میگوئیم
که از برای خدا بداء است مرحله چهارم عدل و تکلیف است که ما باید بقلب معتقد باشیم و بزبان

اقرار نمائیم که خداوند رب العزه تکلیف را که بر بندگان کرده است همه تکلیفات ظاهریه
و چه باطنیه جمیعاً بطریق عدل است تکلیف بعسر و حرج نفرموده یعنی بچیزیکه مشقت کشیده باشد
و بطریق ضرر و ضرار هم نیست آنکه بندگان مشقت و عسر و حرج و ضرر و ضرار بخود بر خود قرار
بدهند و باید معتقد باشیم بر اینکه جمیع افعال که از عباد صادر میشود از خود بنده است تا مید
اللهی یعنی جمیع اسباب را خدا کرده از نفس و شهوات و قدرت و قوه و رفع موانع و بقای روح و
اسباب کار حاصل شدن از حضرت خداوند جل شانه است و فعل را بجا آوردن از خود بنده است
و هر چیزیکه جسم و اعمال مجازات است که باید معتقد بقلب و اقرار بزبان و اعتقاد داشته باشیم بر اینکه حق تعالی خداوند
تبارک و تعالی جل شانه جزائیرا که به بندگان میدهد از ثواب و عقاب از روی عدل است و مقدار
حسن و قبح اعمال است و حقیقت حسن و قبح آن عمل را دیگر ما نمیدانیم و در مقام عدل
خداوند قرار داده است بلکه میخواهد ثواب بمقتضای فضل زیاد میدهد و یا اینکه میخواهد عقاب
کند تفضلاً کم میکند و در اینجا ✱ چند مذهب است حباط و تکفیر و موازنه و لاکن مذهب ما
در مجازات است این مذاهب ثلاثه باطل است اعتقاد ما همین است فمن یعمل مثقال ذرة خیراً
یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره تا اینکه جزای شر را بردارد یا اینکه جزای خیر را برطرف کند و یا اینکه جزای شر را
مقابله کند

مقابله کنند هر چه در آخر تنها بماند جزای او داده شود پس مذهب ما آنست که هر کس
در دنیا عمل خیر کند در قیامت جزای خیر میدهند و بر خلاف اگر عمل شر کرده جزای
شر میدهند الا اینکه عملیست که حباط و تکفیر میکنند مثل ایمان آن عمل ایمان و کفر تغییر اعمال بعد الا
کفر را میکند مثلاً هر گاه شخصی از اول عمر تا آخر عمر کسی کافر بود آخر ایمان آورد جمیع معصیتهای او را بر طرف میشود
و دیگر کفر بعد الایمان است مثلاً هر گاه شخصی مؤمن بود و عبادت کند تا آخر عمر پس در
آخر عمر کافر شد آن عبادتها جمیعش بر هبا بباد رفت آنرا حباط میکند و دیگر توبه است
که حباط میکند معصیتها را بعبارت اخری توبه حباط المعصیت میباشد اگر ده معصیت را
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب جمل کسیم آیات و اخبار حباط و تکفیر را در
اینجا هم بقسمیکه حباط و تکفیر رجوع بهمان میشود باینکه بطریق شرط بکریم وعده و وعید را
و آن نامه اعمال در نزد خدا است آن را نویسه که ملائکه می نویسند محو و اثبات میکنند و
در اینجا مذهب چند از اهل عامه شده اولا مذهب عقاید است اعتقاد آنها بر این است میگویند
که بر خدا لازم است ترک وعید بکند بر من عاصی را اعلی است آنکه حضرت خداوند وعده است
که میکنم و خلاف آن نیز ... بر ... خود نمود

و هم مذهب زیدیه و مرجیه تمسک میکنند که بر خدا لازم است که عفو کند از مؤمن عاصی از جهة آنکه عفو حق اوست
بجهة آنکه ضرر است یا تنبیه و یا رفع کثافت پس اگر بجهة رفع کثافت است خداوند قادر است
بر هر چیز میتواند رفع کثافت نماید بغیر از عقوبت و عذاب مثلاً میگویند طلا بد و خبر از
غش بیرون می‌آید یا در آتش گذاردن یا در زیر خاک گذاردن پس در این دو
صورت کدام یک بهتر است البته زیر خاک نهادن بهتر است میگویند معلوم است مدّه
در زیر خاک بماند از غش بیرون می‌آید پس در این صورت بر خداوند لازم است که از
مؤمن عاصی عفو کند و اگر عقوبت هم بجهة تنبیه است پس در اینکه دیگر جای او شد و
تکلیف نیست لهذا عفو بر خدا لازم است این هر دو غلط است و بیجا و جماعت
اثنا عشریه رضوان الله علیهم میگویند که حضرت خداوند تبارک و تعالی خلق فرموده بنی نوع انسان
را بجهة بندگی و عبادت که نفع و فایده و مصلحت که فایده [illegible] راجع شود بسوی بنده
و معرفت هم [illegible] باشد که او را [illegible] میشود و باز
روی تعقل اولاً آنکه در صفات ثبوتیه ثابت کردیم که ذات مقدس واجب الوجود بذات خود [illegible]
نه در عالم دنیا و نه در آخرت و نه در عالم برزخ دویم آنکه [illegible] ما قاصر است
ادراکه

از اینکه هر [illegible] در حق ذات و افعال او بتوهند بهم رسانند لهذا از حضرت خداوند
لازم است که [illegible] ایراد فرستند بسوی بندگان از هم جنس و هم زبان خودشان که
مستغنی باشند از او و جنس غیر آدمی باشند و کار خداوند هم از دست آن
بر آید از قبیل معجزات و اثبات و دلائل و معصوف [illegible] صفت هم باشد خاصه
در عقل و علم و اخلاق از اهل عصر خودشان باشند و باید داشته باشند تفوق بر جمیع امت
داشته باشند و در این صورت این پیغمبران و اوصیای ایشان فرموده اند که اگر کسی
یعنی اعتقاد داشته باشد که خداوند عقاب میکند مستحق جهنم است و اگر یقین
و اعتقاد داشته باشد که خداوند عفو میکند او هم مستحق جهنم است بلکه باید شخص
میانه خوف و رجا باشد که اگر حضرت خداوند تبارک و تعالی بخواهد عقوبت میکند
و اگر بخواهد عفو میکند از روی حکمت و مصلحت و ان شاء یغفر و ان شاء یعذب
[illegible] همراه آن حکمت را ندانیم و نفهمیم از کجا
معلوم شد که منحصر است به عذاب آن چیز که گفته اند و مطالب علمیه [illegible] است
و علما میدانند [illegible] عند اهل تصوف [illegible] الله میگویند [illegible]

می‌شود که تکلیف بر او داشته شود و علت آنست که انها اول عبادات را تقسیم میکنند که واجبات و مستحبات را
بجا می آورند و ترک محرمات و خوردن حیوانی را هم از خود برای ایشان منع کنند که به مرتبه ای که
دارند لاکن که در دنیا مشهور شدن و از اینجا که حضرت خدا فرموده است که اگر بکنند
کار از اضایع نمیکنیم و انها هم قصد دنیا دارند لهذا از انها منکشف میشود پاره مطالب را
که منظور دارند و ایشان سه مرتبه دارند اول علم الیقین دوم عین الیقین سیم حق الیقین بمرتبه اعلی
رسیده میگویند تکلیف قطع شده هر چه بدیشان میرسد از او بخشش هم باشد
پاک است و دیگر زوال تکلیف نیست اگر تکلیف هم باشد که همه از دو به دست و مثال آب
مثال میزنند میگویند مثلاً شخص تشنه که اگر آب را ندیده تعریف از آب میشنود علم حاصل
میکند از حسن آب است لطیف سقالی ندارد و سیاله است و در طبع هم دارد و در رفع حرارت
میکند مرتبه دویم آب را می بیند که آن صفات در او هست مرتبه سیم میرود میان آب و از ذوق
بمرتبه حق الیقین رسیده است پس در آن حال جمیع آثار اسمائی بر انها منکشف و معلوم میشود
این غلط است که همه آدم که بنی نوع انسان که مکلف باشند و عاقل و صاحب اختیار هم باشند
تکلیف از او بر داشته نمیشود ما میگوییم مثل انها مثل سنگ است اگر چه سنگ بجنس العالی است خیر

صفت

صفت نیک دارد که آثار رحمت و غضب که از اسمای الهی اینکه سگ که هست زنده داری
دو وفا و قهر صاحب و دانش و صبر و قناعت تمیداند اگر چه این صفات در آدمی باشد آنهم
بطرق اولی دیده اند نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمایند خوشا حال کسیکه زندگانی او
در دنیا مثل زندگانی سگ باشد بدرستیکه از برای سگ ده خصلت است و سزاوار است
از برای مؤمن که دارا باشد این ده خصلت را اگر ده صفت در سگ نمی بود هر آینه
اکمل ترین حیوانات ذی روح بود اول این ده صفت است که مقدار و رتبه از برای سگ نیست
حالت او مثل حالت مسکین است هر جا باشد میخوابد و می نشیند و قرار میگیرد دویم
صفت مجردین است که در سگ است که از مال دنیا از برای او نیست سیم حالت و صفت متوکلین است که در
سگ است جاه و مکان معینی ندارد چهارم صفت صالحین است که این زمان سگ بیشتر از اوقات
گرسنه است ابداً صدایش در نمی آید پنجم صفت مریدین است هر چند صاحبش او را از زند در خانه
دور او را ترک نمیکند بجز در خانه او جای دیگر نمیرود ششم صفت محبان است نمیخواهد در
حکم کسی هفتم صفت خاشعین است اگر او را از اینجا برانند هر چند ظلم و تعدیش میکنند تا صید آتش زده اند
باز او جانب ایشان را میکند و میرود هشتم صفت راضین است که اگر او را فات کارش

سکوت است نهم صفت قانعیت است که آنچه صاحبش با دیدن بود بهمان رضا است زیاده
از آن نمیطلبد دهم صفت زاهدیت است هرگاه بمیرد دیگران میراثش ندارد اما آن صفت بدی
که در سگ است که حضرت فرموده اگر این ده صفت در سگ نمی بود کاملترین جمیع
حیوانات ذیروح بود و اما آنکه نجس است که از خلط دماغ شیطان لعین خلق شده است
چنانکه ما مأموریم که از شیطان دوری کنیم همچنان ما مأموریم که از اجزای شیطانی دوری
کنیم دویم آنکه صفت گزندگی و درندگی در سگ است خلاصه سگ بجهة این صفات آثار رحمت
و عذاب را می بیند مثلاً مثل آنکه اول از آن سگ حزن می آورد که آنکه آثار بلا را
می بیند گاهی صدای شعوفانه میکند که آنکه آثار رحمت را می بیند و در سایر حیوانات
این صفت نیست لهذا مثل اهل تصوف مثال سگ است و در جزء اهل طلب میگویند
کافر تقلید ندارد و قول ابوحنیفه ملعون را میگویند میگوید بعد از آنکه کافر
اصول عقایدش درست شد افعالش هم درست است دیگر چه تقلید دارد غلط
میکند کافر تقلید دارد فردای قیامت هم معاقب اصول عقاید است و هم معاقب
فروع بدانکه این دو قسم است یکی مرتد فطری و یکی مرتد ملی است که پدر و مادرش

هر دو کافر باشند و خودش اسلام اختیار کرده باشد و بعد العیاذ بالله مرتد گشته و بعد
توبه کرد توبه اش قبول است اسلامش هم صحیح است اما مرتد فطری آنست که پدر و مادرش
هر دو مسلمان باشند یا پدرش کافر و مادرش مسلمان باشد و یا برخلاف مادرش
کافر و پدرش مسلمان باشد و خودش هم مسلمان باشد العیاذ بالله مرتد گشت از اسلام
خارج شد بقول بعضی علماء از طرف شرع مأمورند که او را ملاقات کرده و بکشند اموالش را باید بورثه
قسمت کرده و زنش هم باید عده وفات نگاه بدارد حالا بینیم تکلیف او در حالی که مسلم شد
یا نشد اگر زنده باشد بجهة دیگران مأمورند که او را ملاقات کرد بقول بعضی
از فقهاء و لاکن بجهة خودش تکلیف ساقط است اصل سیم از اصول عقاید نبوت است و در
آن هم آنچه اعتقاد لازم است ما باید داشته باشیم بدانکه اصل معنی نبی در لغت بمعنی اعلام
دادن است یعنی پیغام دادن خبر دادن است آن کاملست که از جانب خداوند
آن است که او باید معصوم باشد از جمیع گناهان کبیره و صغیره بدون واسطه
انسان دیگر با آیه و معجزه هم باشد که از اول تا آخر الصدیق ... و آن
کاملان خبر از امر دین و دنیا آخرت بهمه مخلوق ... است

اگر بگوید خدا در فرزند است چون این کس ها بد اطاعت کنید او را و فرزندان

پیغمبر خدا او حق و لازم است لیکن وجوب عقلی بجهة دلالت کردن عباد را باطاعت

حضرت خداوند چونکه در باب عدل است گفته شد که خداوند رب العزة در

ارسال رسل و انزال کتب تقصیر محققین مقصرست بجهة انکه جمیع بندگان خدا را

حالت واحده نیستند و قابل خطابات خداوندی نمی باشند و اگر کسی که هم نوع و هم جنس ایشان

باشد بمقام او رسیده باشد باعث دوری و متفرق خلق میشود پس لازم است که از جنس ایشان که

از هم جنس ایشان باشد الجنس مع الجنس یمیل و عزت و دنیائی و دولت شرط نیست اولا

این مطالب را باید فهمید مثلاً پادشاه ظل الله است این تشبیه است نه اینکه العیاذ بالله خدا

جسم باشد و سایه داشته باشد بدانکه همه موجودات بندند و لاکن در مقام قرب

و نزدیکی تفاوت دارند خلاصه پادشاه وزیر را صاحب اختیار مملکتش قرار

داده و جمیع مملکتی که در تصرف پادشاه است در حیطه تصرف آن وزیر است و

کمک کارگذاران پادشاه مأمور باطاعت آن وزیرند و لاکن پادشاه چند نفر خاص

قرار داده است که وزیر ضامن است که جمیع ارباب و صنعت در اطاعت آن استند و آن وزیر

تصرف

تصرف در آن ایشان کسی چیزی دارد همچنان کسی مستوفی و ناظر و فراش باشی و میر آخور و امثال اینها است کرام

تو و جیب مأمور خود دارند و لاکن وزیر کار تصرف در این اشخاص مذکوره و جمیع ممالک پادشاه دارد

و هیچ یک باطل عمل آن وزیر که تصرف وزرا کل نظیر تصرف خود سلطان است این مثال

عرفی دانستی مثال شرعی مثلاً در زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام آن بزرگوار نوابها قرار

میدهد از جمله یکی را امر میفرماید که فلان تو در فلان شهر برو زکواة ایشان را

تصرف کن پس کس دیگر نمی تواند مزاحم گرفتن زکواة بشود و آن شخص هم نمی تواند زیاده

از این امر تجاوز نماید و آن مأمور این است که زکواة را جمع نماید و یکی دیگر را امام علیه السلام

امر میفرماید که تو باید در فلان بلد نماز جمعه را اقامه نمائی پس ولایت او همان است که

نماز جمعه را بر پا بدارد و کس دیگر بجز او نمی تواند مزاحم بشود و یکی دیگر را امام علیه السلام

میفرستد در بلدی بجهة اجرای حدود و تعزیر کس دیگر بجز او نمیتواند مزاحم بشود

ولایت او همین قدر است که حدود الهیه را جاری کند و لکن پاره از دیگر نهان زراره

ابن اعین و معاویة ابن عمر و محمد ابن مسلم و هشام ابن حکم و برید و امثال اینها تصرف در

جمیع این امورات میتوانند بکنند و مزاحم نمیشوند و آن شخص هم مأمور باطاعت ایشان

هستند و تصرفات ایشان نظیر تصرف خود امام علیه السلام است چنانچه حضرت پیغمبر و امامان
از جانب من حکم میکنند بر تمام مردم از جانب خدا و حکم بر ایشان و بر تمام ایشان ولایت عامه ایشان
است که میتوانند جمیع تصرفات را بکنند در هر چیز که خاصه خود امام علیه السلام است حال نبوت و
رسالت و ولایت و امامت این چهار منصب از منصبهای خداست لهذا اول
باید ولایت را بدانیم بعد از آن نبوت و رسالت و امامت را تفهیم بدانکه این منصب
الهیه که بر بندگان خویش عنایت فرموده است یک القابی داریم مثل صفی الله و نجی الله و خلیل الله و
کلیم الله و روح الله و حبیب الله پس در اینها متعبدیم که باید بدانیم که در بارهٔ هر یک چه
ذکر شده است و از شارع مقدس در بارهٔ هر یک چه رسیده است بدلخواه خودها نیست
حال اول منصب از منصبهای الهیه منصب ولایت است اما ولایت یعنی اولی بتصرف
و صاحب اختیار بودن در امر دین و دنیای مردم و بندگان از جانب خدا و این
ولایت هم بر دو قسم است یکی ولایت مطلقه عامه و دیگری ولایت خاصه و اما ولایت
خاصه تصرف در اشیاء مخصوص دارد مثل آنکه بعضی از پیغمبران سلف بملکوت ارضی دست داشتند
و بعضی دیگر بملکوت ارضی و هوائی و بعضی دیگر بملکوت ارضی و هوائی و بحری دست داشتند
و بعضی دیگر

و بعضی دیگر علاوه بملکوت بری و بملکوت آسمان اول هم ولایت داشتند و لاکن ولایت
مطلقه عامه تصرف در جمیع عوالم ملک و ملکوتیه و ناسوتیه دارد الا عوالم جبروتیه
که آن عالم جبروتیه خاصه ذات مقدس احدیت الواجب است و بس هر کسی سزاوار این منصب
ولایت مطلقه عامه و ولایت خاصه نیست و هر کسی درخور این قابلیت نیست چنانچه اهل
تصوف میگویند حسن بصری و معروف کرخی و عثمان ثوری و ابراهیم ادهم و ملای
روم و شیخ عطار و منصور حلاج و دیگران از اولیاء الله هستند این کفر است و غلط
بدانکه هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری را در هیچ جهتی تصرف در جمیع ملک و ملکوت و جمیع امور
جن و انس و در جمیع عوالم الا عالم جبروتیه نبوده مگر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
حتی آنکه بهمه کرامات ایشان داریم و شیعیان ایشان که قدم بجای قدم ایشان گذاشته اند
ولایت مطلقه دارند چنانچه ابوذر غفاری بعیادت سلمان فارسی می آید میبیند سلمان دیگ
بالای اجاق گذاشته و پایش را زیر دیگ نهاده پایش میسوزد و آتش دیگش را میپزد
خود ابوذر با آنکه تعجب کرد و گرگ او را اطاعت میکند چون ولایت را دارا نیست پس
بعد از منصب ولایت منصب نبوت است این را نیز باید فهمید بدانکه نبوت یعنی خبر دادن

از جانب خداوند یا بوحی و یا بالهام و یا بقذف و یا برؤیا و یا بتعلیم شجر و یا بتخلیق کلام در هوا
و یا بالقای گردانیدن آب و غیره بدانکه طریقه خبر دادن از جانب خدا بهفتاد قسمست
که یک از آن قسم الهام بخوابست و آنچه را که خبر میدهند چه در امر دین و چه در امر دنیا همه
از جانب خداوندست پیش خود چیزی را نمیگویند چه میخواهند قومی داشته باشند یا قومی نداشته باشند
و اما رسول قسمی پیغمبر را گویند که باید صاحب قومی داشته باشد و کتابی هم داشته باشد و مأمور
بدعوت هم باشد و اما امامت آن دو امامت است یکی امامت مطلقه عامه است بمعنی ولایت عامه
و دیگری امامت خاصه است که هم نبوت دارد و هم رسالت و هم امامت و بعلاوه صاحب شریعت
هم هست و این امامت خاصه چهار نفر از پیغمبران سلف بود حضرت نوح ع و حضرت ابراهیم ع و حضرت
موسی ع و حضرت عیسی ع و خاتمه پیغمبران ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم هم صاحب شریعت و نبوت
و رسالت و امامت و ولایت اما حضرت نوح ع و ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع امام بعضی از
قوم خودشان و لکن پیغمبر ما امام است بر جمیع موجودات چنانکه در شب معراج جمیع پیغمبران
و ملائکه اقتدا بآن بزرگوار نمودند پس نبوت و رسالت و امامت بلا فصل منتهی شد درباره حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام همان ولایت و امامت مطلقه که خداوند بحضرت خاتم الانبیاء عنایت فرموده است

همان

همان منصب را بدون کم و زیاد بحضرت امیر علیه السلام عطا فرموده است حضرت رسول ص میفرماید
انا و علی من نور واحد و لکن حضرت امیر علیه السلام تابع رسول الله است خداوند جل شانه این منصب را
بواسطه حضرت رسول بآن حضرت عطا فرموده است و خود خاتم الانبیا بدون واسطه عطا فرموده است و باید
دانست که هیچ پیغمبری بمنصب نبوت و رسالت و امامت نرسیده تا آنکه عطا کرده شده باو ولایت را
پس ولایت مقدم بر نبوت و رسالت و امامت است و امامت آخر منصب از منصبهای الهی است
که در احادیث میگویند که امیر المؤمنین علیه السلام افضلست از پیغمبران بعلت اینکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام دارای ولایت بود حضرت رسول ص دارای ولایت بیش این علامات
پس این مطلب را باید فهمید که امیر المؤمنین علیه السلام تصرف در حضرت رسول ص نداشت و اما حضرت
رسول ص ولایت و تصرف بحضرت امیر ع داشت حتی اینکه تصرف کائنات آن بزرگوار داشت
پس آنکه میگویند حضرت امیر ع افضلست از رسول الله است بعلت اینکه رسول محتاج بامیر
المؤمنین بوده اما حضرت امیر ع هیچ احتیاج باو نداشت این کفر و غلط و غلو کردند در حق
حضرت امیر علیه السلام بدانکه حضرت امیر ع تابع و عبد رسول الله است حالا باید دانست که
در نبوت هم شیخ عقیده دارم که باید داشته باشم اولا اینکه آن شخصی که ادعای پیغمبری میکند باید علو نسب

و علو حسب داشته باشد یعنی باید از قبیله معروفی بوده باشد و از قبیله‌ای نباشد که مردم
ازو نفرت و دوری جستن داشته باشند مثل اینکه العیاذ بالله زنازاده و حرام‌زاده نباشد
که باعث امتناع مردم از متابعت او بوده باشد نه خودش و نه قبیله‌اش باید
خود و قبیله او اجنب قبائل نباشند و صحیح النسب باشد و اما علو حسب آنست که زاید الخلقه
و ناقص الخلقه نباشد مثل شش انگشت و کر و کور و خنثی و ممسوح نباشد و نمام
و فتنه‌انگیز نباشد که موجب و کج خلق نباشد و از ناخوشیهای مذموم مثل برص
و جذام و عفونت دهان و هر عفونتی که مذموم است در او نباشد و اباء و اجداد
و خودش شغل و عمل پستی نداشته باشند مثل حجام و کناس و جولاه از قبیل این چیزها که
مشهور به پستی در نظرها است در خود و قبیله و عشیره‌اش نباشد و حقد و حسد و کینه
و عداوت و بخل و حرص نداشته باشد و لجوج و ... و بی‌غیرت نباشد که
اگر دارای این صفات ذمیمه باشد باعث نفرت طبع و امتناع مردم است اعتقاد
دویم درباره پیغمبر آنست که باید از اول عمر تا آخر عمرش معصوم باشد از صغایر و کبایر
کبیره و صغیره و از خطا و سهو و نسیان محفوظ باشد باین معنا که نمیخواهد بگوید زید خطا
کند

بکند بگوید عمرو یا اینکه امر واجبی را فراموش کرد و واجب است سهواً ترک شد مستحب است یا مستحب را ترک
واجب است که اگر پیغمبر دارای عصمت نباشد و متصف بصفات رذیله باشد خلق وثوق
و اعتماد باو ندارند نه در علانیه و نه در خفیه پس باید پیغمبر معصوم باشد تا مردم وثوق و
اعتماد باو داشته باشند در خفیه و علانیه اعتقاد سیم درباره پیغمبر آنست که باید اشجع و اعلم و
افضل و اکمل و ازهد و اسخی اهل عصر خود باشد در اخلاق و صفات کریمه و در علم و صلاح و تقوی
و فضل و شجاعت و سخاوت و همچنین از این قبیل که اگر ترجیح نداشته باشد ترجیح بلا مرجح میشود و
این قبیح است خصوص از حکیم علی الاطلاق اعتقاد چهارم درباره پیغمبر آنست که باید پیغمبر صاحب
معجزه باشد که اهل آن زمان فرد فرد همه اجماع جمیع شوند از اتیان بمثل آن عاجز باشند
که اگر این طور نباشد ثمر ندارد و دیگر آنکه پیغمبر باید صاحب فضیلت باشد و مراتب فضیلت چهارده
افضلیت فضایل و علم و کمال و عبادت و تقوی و زهد و شجاعت و سخاوت و قرب و اخلاق و
اینها و عمده مراتب نبوت و امامت را حضرت الهیه است یعنی برگزیده خدا کسیکه برگزیده خدا است
افضل‌تر است از همه خلق و معجزه علامتی است که خلق بآن رسیده‌اند که او مختار است اعتقاد
پنجم باید در این مقام چند چیز را معتقد باشیم اول اینکه باید اعتقاد قلبی و اقرار زبانی داشته باشیم که

خداوند عالم یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را که در روی زمین فرستاده است اول ایشان حضرت
آدم صفی الله علیه السلام است و آخر ایشان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است که
آن بزرگوار خاتم و آخر پیغمبران است و منصب خاتمیت و رسالت آن بزرگوار است و بعد از او دیگر
پیغمبری نیست و دین او ثابت است تا روز قیامت و بعد از آن بزرگوار اگر کسی ادعای پیغمبری بکند کافر است
و ملعون است دوم آنکه باید معتقد باشیم که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج به آسمانها جسمانی رفت
یعنی چنانچه در خانه بود همان بدن شریف مقدس را با همان حالت دنیا و همان کفش و ردا و عمامه
او را به آسمان و عرش و حجابات بردند و عروج دادند و به همان قسم برگردانیدند مشاهده میشد
سیم باید اعتقاد داشته باشیم که پیغمبر ما صاحب منبر وسیله و لوای حمد است در روز قیامت بدانکه وسیله اسم
منبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن قرار میگیرد که آن منبر هزار پله دارد که در روز قیامت حضرت بر روی
او قرار میگیرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یک پله پائین تر از حضرت قرار میگیرد و لوای حمد را بدست
آن بزرگوار میدهند و آن حضرت آن لوا را به حضرت امیر میدهند و علمای ما میفرمایند حضرت آدم و من دونه
دنیا الی منتهای دنیا مگر آنکه همه در سایه پیغمبر ما در آیند چهارم آنکه باید معتقد باشیم که آن
بزرگوار صاحب حوض کوثر است و چشمه سلسبیل است در صحرای محشر آبی چشمه و حوضی که از آنها
دارد

در روز قیامت که نهرها همه خشک و چشمهها از تشنگی بود و شدت حتی انبیا و اولیا علیهم السلام
مگر حضرت رسول و امیرالمؤمنین آن بزرگوار از آب سلسبیل میدهند بایشان و احدی از پیغمبران
دارای این صفات نیستند اعتقاد پنجم آنکه آن بزرگوار صاحب شفاعت کبری است و احدی از
انبیا جرأت نمیکنند زبان بشفاعت جاری کنند مگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
اول شفاعت انبیا و اوصیا و مؤمنان را میکند و از آن وقت آنها هم زبان بشفاعت میگشایند
و باید دانست خلق و رزق و حیات و اماته و امور قیامت اینکه جمیعا داخل در شفاعت کبری است
ششم آنکه باید معتقد باشیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اول و اسبق است در وجود بر جمیع موجودات
و جمیع موجودی و مخلوقی در وجود برابری با آن بزرگوار ندارد هفتم آنکه باید معتقد باشیم که آن بزرگوار
صاحب شرف بزرگ است یعنی داده است هیچکس در عالم او شرکت ندارد خداوند رب العزة خلق
فرموده است آن حضرت را از نور عظمت خاص از عظمت چه حیرت است عقولهای ما قاصر است همین قدر
معتقد باشیم که نور عظمت نوری است که جمیع موجودی بعظمت آن نور نیست هشتم باید معتقد باشیم
که جمیع انبیا پیغمبران خاصه پیغمبر ما بدون وصیت و تعیین وصی از دنیا رفته اند و این حدیث شریف
متفق علیه عامه و خاصه است که میفرماید من مات بلا وصیة مات میتة جاهلیة خلاصه

مضمون آنکه هر کس بمیرد بدون وصیت مرده است بطریقهٔ جاهلیه پس در این صورت چگونه میشود که پیغمبر
بدون وصیت و تعیین وصی بمیرد و خلاف المذاهب العامه نیز هم باید معتقد باشیم که جمیع پیغمبران ثابت است از
برای ایشان حالاتیکه در نوع بشر است از هر چیز سوای سهو و نسیان و خطا و غفلت و بیهوشی و
زوال عقل حتی خوردن و آشامیدن و گرسنه شدن و حرارت و جماع و سقم و صحت و عزت و دولت
و سلطنت و ثروت و فقر هم از برای ایشان ثابت است حتی پیغمبر خود ما انچنان بهمان طریق ثابت است
و هم باید معتقد باشیم بآنکه خود ایشان مکلف بودند باآنچه میرسانیدند بخلق از احکام علاوه آنکه
پاره ای از تکالیف خاصه و خصایص داشتند که سایر خلق نداشتند مطلب چهارم از اصول عقاید
امامت است و در آن نیز پنج اعتقاد لازم است که باید داشته باشیم اما امام یعنی اولی به تصرف
و صاحب اختیار بعد در امور دین و دنیای امت که جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
معنی دیگر امامت [illegible] بودن است از برای انسان کاملی که خبر دهنده باشد از جانب خدا
بواسطهٔ انسان کامل دیگر است که لهذا مجتهد هم داخل در این امامت است لاکن یک قیدی که می آوریم
مجتهد خارج میشود و آن قید است که آن انسان کاملی که پیش از او و نص او بر او پیغمبر شده و آن انسان
کامل دیگر جانشین و وصی آن باشد نیز بتعیین او و در این امامت پنج اعتقاد لازم است چهار تای

او همان

او همان است که در چهار اعتقاد نبوت گفته شد اولا آنکه بگوییم باید این بزرگواران مثل پیغمبران
علو حسب و نسب داشته باشند که هیچ عیب و نقصی در خلق و خلق نداشته باشند اعتقاد دویم آنکه
باید این بزرگواران مثل پیغمبر معصوم باشند از گناهان کبیره و صغیره محفوظ باشند از خطا و سهو
و نسیان سیم آنکه باید این بزرگواران مثل پیغمبران افضل و اکمل اهل عصر خودشان باشند
در علم و فضل و تقوا و زهد و عبادت و شجاعت و سخاوت و غیرت لامحاله باید این چهار چیز را دارا
باشند علم و تقوا و عبادت و شجاعت و غیرت اعتقاد چهارم آنکه باید این بزرگواران مثل پیغمبران
صاحب معجزه باشند که اهل آن زمان از آوردن مثل آن عاجز باشند اعتقاد پنجم آنکه باید
معتقد باشیم که خلیفه و جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفر بودند اول ایشان
حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه و هشتم ایشان حضرت رضا علیه السلام و آخر ایشان امام عصر حضرت
مهدی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و در این امامت پنجم امامت اعتقاد خاصه داریم که
باید بهمان طریق معتقد باشیم اولا آنکه این بزرگواران با پیغمبران شریکند که بدون وصیت و تعیین
وصی از دنیا نرفته اند دویم باز با پیغمبران شریکند از برای ایشان ثابت است حالات بشریت غیر از
آنهائیکه استثنا شده است که خطا و سهو و نسیان باشد و الا از خوردن و آشامیدن

وجماع کردن و زن خواستن و حریف بعض و زن خواستن و اولاد خواستن و جای بنا کردن و بیمار شدن
و ادای حاجت از هر چیزیکه از برای بشر است از ایشان هم بوده است الا خطا و سهو و نسیان و زوال عقل
و آنچه که میگویند امام علیه السلام غش کرد مانند که العیاذ بالله زوال عقل و زوال شعور شده باشد
مراد از غش اینست که اعضا و جوارح ظاهریه او از حرکت باز میماند بلکه بعضی از قدمای علمای
ما رضوان الله علیهم اجمعین میفرمایند هرگاه کسی بزبان اقرار کند باینکه امام علیه السلام غش کرده است
و میگفتند از جمله غلات است یعنی در حق امام غلو کرده است پس اینست معنی آن حدیث شریف که امام
علیه السلام میفرماید نحن مع الله حالات نحن هو و هو نحن میفرماید ما را با خدا حالتهاست او
ما است ما او میشویم و او او است و ما مائیم یعنی او منزه و مبرا است از همه صفتهای جسمانیه که خوردن
و آشامیدن و معاشرت کردن و خوابیدن و جماع کردن و غیر اینها باشد پس او منزه از این
صفات است و ما دارای این صفات هستیم و آنکه میفرماید ما او میشویم نه اینکه العیاذ بالله با خدا
متحد شویم یعنی حالات و آثار ربوبیت در ما بروز میکند مثل مرده را زنده کردن و کور را شفا
دادن و آسمان بزمین چسبانیدن و مرد زن شدن و از این قبیل معجزات و آنکه میگویند
حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید نشد بعلت آنکه امام ولی خداست باید مغلوب نشود اینها همه
غلات

غلات است و در حق امام غلو کرده اند و اعتقاد دیگر اینست که این پیغمبران و ائمه هرگز از پیش خود
سخن نمیفرمودند و پیغمبران سابق هر چیزی را که خبر میدادند چه از شریعت و چه از حکمت و چه از
مغیبات همه از جانب خدا بود و پیغمبران سلف دو فرقه بودند و در میان پیغمبران بعضی از آنها
نشده که یک پیغمبر دارای دو علم باشد خداوند تبارک و تعالی شریعت را در خانواده قرار داده
بود و حکمت را در خانواده مثلاً از آنجمله حضرت موسی از شریعت خبر میداد و حضرت خضر از حکمت و اما
پیغمبر و ائمه خود ما صلوات الله علیهم اجمعین عالم بودند بتعلیم اللهی بما کان و ما یکون الی یوم
القیامه چه از شریعت و چه از حکمت و چه از مغیبات و علم جمیع پیغمبران و ملائکه و جمیع موجودات در علم
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مثل نهر کوچک است در جنب دریای بی پایان که نه ساحل معلوم
باشد و نه عمق و اگر جمیع موجودات جمع شوند و خواسته باشند که احصا کنند علوم محمد و آل محمد را
هر آینه یک صفحه نمیتوانند احصا نمود و عقولهای ایشان قاصر است حال اگر کسی بگوید پیغمبر و
امام عالم هستند آنچه را که خدا عالم است این کفر است و غلو است و غلو کرده اند در حق پیغمبر و امام پس
این است معنی حدیث شریف که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که از حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که علم اهل بیت افضل است یا ملائکه فرمودند که ملائکه شرف یافتند الا

به محبت محمد و آل محمد و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غل و غش و کینه
و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه در بحر الفواید مذکور است که این خبر را فرمودند
که به پنجاه هزار سال از زمانی که گردش نماید هر سال این جهان باشد قبل از آفرینش آسمان
و زمین روح من در قندیلی از نور بود و خدا را تسبیح مینمود و پس چون فرشتگان همه جوق جوق جمع شدند
روح من تسبیح و تقدیس نمودند تا آنکه یکی از کبار ملائکه که او را هزار بال بود و هر بال که از آنها را
میگشود تمام زمین و آسمان در زیر بال خود پنهان مینمود از حق تعالی رخصت طلبید که میخواهم که این
روح مقدس را که زمزمه ذکران غلغله در حلقه ملائکه انداخته ببینم بعد از رخصت هزار سال
به پرواز آن نور گردید چنان بیند است که بمعرفت آن نور رسید از حق ندائی شنید که ای
فرشته روح محمد را چون یافتی و بسوی او شدی چگونه شناختی عرض نمود بارخدایا
تو دانا تری که من سی هزار سال با هزار پر و بال چون پرگار بسر دویدم ندانم که به نقطه مقصود
رسیدم یا نه خطاب آمد که ای فرشته نور محمد را صد هزار پرده است و تو هنوز یک پرده
از آن را ندیده و بغیر از آن نرسیدی بلکه از خلایق اولین و آخرین از ادراک حقیقت محمدی
عاجز هستند این است که آنحضرت میفرماید یا علی کسی خدا را نشناخت الا من و تو و کسی مرا نشناخت

الا خدا

الا خدا و تو و کسی ترا نشناخت الا خدا و من و باید عقیده داشته باشیم که زیادتی علوم محمد
و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در هر روز و در هر ساعت و در هر هفته و در هر سال و در هر
شبهای عزیزی و در هر شبهای قدر ماه مبارک رمضان و اگر کسی غیر از این عقیده داشته باشد
خارج از اثناعشری است امر چهارم از اموریکه باید درباره ائمه خود عقیده داریم این است که روح
مقدس ایشان خلق شده است از نور عظمت و جلال احدی با ایشان مشارکت ندارد و
همچنین مشارکت نیست احدی از موجودات با ایشان در قالب مثالی بدانکه این قالب مثالی را ابدان
و اشباه و اظلال هم میگویند و مثال هم میگویند خلاصه بعد از آنکه خداوند خواست ابدان
مثالی ایشان را خلق فرماید بکلم فرمود بکلمه و از طینت آن کلمه خاصه ابدان ایشان را خلق
فرمود و [illegible] ارواح احدی از موجودات شریک نیستند و در بدنهای عنصری ایشان که
در دنیا محسوس خلایق بودند خلق فرموده است از ده طینت چنانچه آن از بهشت آسمانی
و پنج تای دیگر از بقعات متبرکه که روی زمین است که یا مکه معظمه و مدینه طیبه و وادی السلام
و کربلای معلا و ارض مقدس طوس که مشهد مقدس است و باز هیچ احدی از موجودات با ایشان
مشارکت ندارد و همچنان دیگر بدنها [illegible] طینت را دارند و خداوند رب العزه به همراه دیگر بدنهای را

ازباد و وفا صفات طینت ایشان خلق فرمود چنانچه اینکه میگویند که ائمه علیهم السلام از یک نور واحدند
این توجیه دارد بدانکه وحدت چند وحدتست یکی وحدت جنسیست مثلا ما با حیوان
از یک جنسیم حیوان متحرک بالاراده است و ما هم متحرک بالاراده ایم بمضمون آیه شریفه
والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی ٢
اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر و یک دیگر وحدت نوعیست که در نوع
ما با یکدیگر شریکند اما در صنف جدا هستند مثلا مرد و زن و خنثی و ممسوح پس اینها کلّو عند
و چهار صنف شده اند و یک دیگر وحدت صنفیست که در صنف با یکدیگر شریک هستند و یکی
دیگر وحدت شخصیست که بهیچ نوع اختلاف در او متصور نمیشود پس وحدت جنسی اختلاف نوعی دارد
و وحدت نوعی اختلاف صنفی دارد و وحدت صنفی اختلاف شخصی دارد و وحدت شخصی دیگر
اختلاف ندارد پس اینکه میگویند که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین از نور واحدند نه اینکه
نور واحد شخصی باشند بلکه وحدت نوعی دارند که همه از نور عظمت هستند امر دیگر از
امور دیگر که ما باید درباره ائمه معصومین اعتقاد داشته باشیم اینست که حیات و مبدع و معدن
و منتهای جمیع هر چیزی که است از خیر دنیا و آخرت محمد و آل محمد اند و باقی مخلوقات منتفع میشوند

بوسیله

بوسیله و سبب ایشان است و باید اعتقاد داشته باشیم که اهل هر عصری که در زمان هر امامی که بوده اند
امام یکی بیشتر نیست که باید مردم در جمیع مهمات رجوع کنند بسوی آن بزرگوار و امام
ناطق و امام ساکت و صامت یک معنیش اینست که جمیع اهل آسمانها و زمینها
از ملائکه و جن و انس مرجع و مأذون هستند که رجوع کنند بسوی دیگری و امام مرجع و
مأذون نیست که بانجاح امر مسلمانان مگر باذن امام ناطق چنانکه فرقه شیخیه میگویند ضرری
ندارد که در زمانی چند امام باشند و مثل نیز میزنند که در زمان نبی اکرم چندین پیغمبر آن
چند نفر با طاعت صاحب شریعت و در زمان شریعت یکی بیشتر است باید اعتقاد داشته باشیم
که امر خلافت و وراثت بسلسله آبای اطهار با امام عصر علیه السلام عرض میکنند و لا لکن
هر چیزی که میرسد بترتیب میرسد یعنی اول بحضرت خاتم الانبیاء میرسد و بعد بترتیب
میرسد تا با امام عصر عجل الله تعالی فرجه امر دیگر درباره ائمه اینست که باید معتقد باشیم که از برای
هر یک از ایشان القابی خاصه است که القاب خاصه و مخصوص بآن امام ذات است اولا
این مطلب را باید فهمید که اسامی و القاب ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از جانب خدا است
مثل سایر ناس بدلخواه پدر و مادر ایشان نیست و اینها هر لقب مخصوصی دارند که اطلاق

کردن بعضی از آن القاب را بر دیگری ممنوعیم یعنی ما نتوانیم مثلاً حضرت امیر را امیرالمؤمنین و
امام المتقین یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین میگوئیم و این چهار اسم مخصوص حضرت امیر است ع و وجود
این همه ائمه صلوات الله علیهم اجمعین دارای این صفات هستند اما این معنی کلیه در
سایر ائمه نیست ائمه شیعه حضرت امیر اند و لقب امیرالمؤمنین بغیر از آن بزرگوار جایز
نیست اطلاق بر دیگری از ائمه نشود از اول خلقت عالم الا انقراض و نهایت این اسم
مبارک خاصه حضرت امیر علیه السلام است از آنجمله درباره حضرت فاطمه سلام الله علیها سئوال
میکنند از یکی از ائمه ع که چه فخر است درباره حضرت فاطمه و مریم هم سیده زنان
بود حضرت جواب میفرماید که مریم سیده زنان اهل عصر خویش بود ولاکن جده ام
حضرت فاطمه سلام الله علیها سیده زنان اول دنیا و آخر دنیا است و سیده زنان
آخرت است خلاصه منظور ما اینها نیست مثلاً یک لقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قسیم الجنة والنار است اینرا
نمی‌توانیم بیک دیگر از ائمه ع اطلاق کنیم اگرچه ولایت ایشان هم مدخلیت دارد
و همچنین داخل الارض القاب خاصه حضرت امیرالمؤمنین است حال آنکه ولایت جمیع
اهل بیت علیهم السلام در ایمان و کفر مدخلیت دارند و اما القاب خاصه امام عصر علیه السلام

قائم بالحق

قائم بالحق و حجة منتظر است و ما ممنوعیم از اطلاق این القاب بر دیگری از ائمه ع و حال آنکه همه ائمه قائم
بالحق هستند و حجة منتظر بودند لهذا آنست که هر یک از ائمه القاب مخصوصی دارند که ما از اطلاق آن
القاب که خاصه آن امام است بر دیگری از ائمه ممنوعیم ولاکن جمیع القاب مخصوصه را با امیرالمؤمنین
علیه السلام میتوان اطلاق داد در لفظ و لیکن در معنا همه دارند این القاب را لهذا
درباره حضرت امیرالمؤمنین ع ممنوعیم که قائم بالحق و حجة منتظر بگوئیم اما درباره سایر ائمه ممنوعیم
اعتقاد دیگر که ما در امامت باید داشته باشیم اینست که ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین افضلند از جمیع انبیاء
مرسلین و ملائکه مقربین بجمیع اسباب فضیلت و مراتب فضیلت عند الله چهارده فضیلت
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین باین چهارده فضیلت افضلند بر جمیع اهل آسمانها و زمینها
حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین اعتقاد دیگر اینست که ائمه ما صلوات الله علیهم مبین کلام خدا و رسول
صلی الله علیه و آله هستند یا اینکه خودشان وضع کننده باشند و ایشان ناسخ شریعت
نیستند احکام الهیه را چنانکه جماعتی از شیعه میگویند پیغمبر عمر نفرمود و دوام نکرد که شریعت را
تمام بمردم برساند و یا من باب تقیه نرسانیدند و ائمه علیهم السلام احکام را رسانیدند
بمردم اینها همه غلط است بلکه اعتقاد ما اثنی عشری اینست که از اول بعثت تا مدت

بیست و سه سال که عمر شریفش در دنیا باقی بود جمیع احکام الله را بیان فرمود حتی ارش الخدش و حکم
خدا که از وی جمیع تکالیف مردم را بیان فرمودند الی یوم القیامه حال جماعتی پیدا شده که بعض
از زمانی قائلند اینهم یا از شبهات شیطانی است بدانکه مشهور است میگویند آیا باب علم احکام بعد
مسدود است یا مفتوح پاره از متقدمین علما بلکه مشهور از علما از متقدمین و متاخرین تا زمان
بر آنست که باب علم مسدود است مفتوح نیست میفرمایند ما از این چهار کتاب اسمانی مطلعه از
برای ایمان حاجتی نیست که علم الله است تا مثل که بعضی علمی بشود عیسی علم باحکام رسانیدند منحصر است
بچهار خبر اول شنیدن از لفظ معصوم دویم باجماع مسلمین یعنی اجماع علما سیم بضروری
دین مثل نمازهای واجبی چهارم متواتر اخبار و جماعت دیگر از علما که از اخبار پیدا شده و از
جمله اصولیین نیستند مثل مرحوم حاجی سید محمد بروجردی و دیگران میفرمایند که باب علم مفتوح است
خلاصه شان اگر بدانند از رئیس ایشان که اخبار فقه را سنجیده اند که خوب است ما باب علم را مفتوح
میدانیم و حکم الله را هم میفهمیم پس طریق چه است که فلان مسئله در زمان شیخ احمد
حکمش این بود و در زمان استاد من حکمش چیز دیگر بود و در زمان خودم این حکم است اینها همه
غلط است بلکه اعتقاد ما اینست که ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین همین بیان کرده اند کلام خدا و رسول

الحمد

هستند بدون کم و زیاد و نه اینکه وضع کنند و یا نسخ شریعت نمایند اعتقاد دیگر در امامت که
پیغمبران و اوصیاء ایشان و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین حکم بر خدا ندارند و بسبب تمکینی که
بر قول و فرمان و با امر خدا عمل کرده اند از آنجمله حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به هارون
الرشید ملعون میفرمود یا امیر المؤمنین پس از این خبر معلوم شود که مامور بوده ائمه از جانب خدا
از حضرت امیر علیه السلام تا بامام عصر علیه السلام جمیع اعمال و افعال ایشان از جانب خدا صحیفه
و هر یک صحیفه داشتند بخصوص و جمیع پیغمبران کرام از جانب خدا صحیفه داشتند پس
مزیدی که محمد و آل محمد صلوات دارند اینست که خداوند خلق فرموده محمد و آل محمد را و جمیع موجودات را
امر فرموده باطاعت ایشان و فرموده که ای موجودات آن نوع اطاعتی را که بمن میکنید در
مقام عبودیت و بندگی و مملوکیت همان نوع اطاعت و انقیاد را بمحمد و آل محمد بکنید و اینکه در آیه
شریفه میفرماید از هر شیء عهد و میثاق گرفتیم مراد از این عهد میثاق است که ولایت
و دوستی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین باشد بدانکه این مطلب دو جهة دارد یکی اینکه خداوند
اشیا را خلق فرموده و اشیا را امر فرموده باطاعت و انقیاد محمد و آل محمد حتی الخنفس و
حتی الارواح و از جهة دیگر میفرماید ای انبیاء و اجسام شما و الی آسید در امور

مملکت تو و صاحب اختیار دو عالم شدید هر چه میخواهید بکنید چنانکه خدا در حدیث به
پیغمبر فرموده که ای حبیب من بجهة صعوبت عقلیه و سبقت در صعود حقه حلال و حرام خود را
بدست تو دادم هرچه را که میخواهی حلال کن و هرچه میخواهی حرام کن با این همه مزید بزرگی
ادب را از خود زایل نفرموده و با مقام رخصت نمیشد هرگز از خدا چیزی نخواستند
مطلبی را بعمل نموده اند مگر باذن خدا چنانکه آیه شریفه و ما ینطق عن الهوی شاهد بر این
مطلب است و پیغمبران دیگر چنین نبودند که جمیع اشیاء مأمور باطاعت و انقیاد ایشان
و هرچه بخواهند بکنند اما مقام حاجت میشد اشیاء مأمور باطاعت و انقیاد بعضی هر چه محتاج میشدند
میکردند امر دیگر از امور امامت اینست که باید معتقد باشیم بر اینکه از برای این بزرگواران
بعد از شهادت رجعت بسوی دنیا خواهد بود بدانکه جمیع ائمه یا شهید بزهر شدند یا شهید
بشمشیر خلاصه باید اعتقاد داشته باشیم که بزرگواران عود میکنند و سلطنت در روی زمین
خواهند کرد قبل از قیامت و از برای حضرت امیر علیه السلام رجعتهای عدیده خواهد بود
بلکه در بعضی از اخبار رجعت استفاده میشود که آن بزرگوار را یکبار دیگر شهید میکنند و باز
از فرق همایونش ضربت شهادت را خواهد چشید میفرماید مراد از ذو القرنین
حضرت امیر

حضرت امیر است و قرآن بمعنی معروف است که دو دفعه ضربت بر سر مبارکش خورد خلاصه و از برای ایشان
بعد از اموات تا بعد از موت و یا در قبض ارواح و یا در نزد سؤال در قبر و یا در دو حالت دیگر اما حضرت
رسول می آید یا حضرت امیر می آید یا جمیع ائمه می آیند روایات مختلف است و به تفاوت
ناس است و اما حضرت امیر بر سر هر کس خواهد آمد بجهة آنکه صاحب ولایت است شیخ مفید اعلی الله مقامه
میفرماید مراد از آمدن ائمه آمدن تمثال ایشان است نه آنکه خودشان تشریف بیاورند خلاصه روایات
مختلف است علی الاختلاف روایات اعتقاد دیگر که باید درباره حجج داشته باشیم که پیغمبران و اوصیاء ایشان مظهر
اسماء الله هستند و اسماء الله بروایتی نهصد اسم است و بروایتی یکهزار اسم است
در یک روایت است که خدا در حالت تنهائی یک اسم را از برای خود ضبط فرموده است و بروایت
دیگر سه اسم و بروایت دیگر هفت اسم و این اسماء را تعلیم احدی از عباد خود نفرموده است
اولا این مطلب را بدانکه این اسماء که خدا از برای خودش وضع فرموده است دیگری
از برای خدا اقرار نداده است فلهذا اینست که اسماء الله تعدد نیست و ما معتقدیم که خدا را
باین اسماء میخوانیم اسماء متعدد و مسما واحد ❁ و این اسماء الله هم بر سه
قسم است یکقسم از برای ذات مقدس است مثل الله که جامع جمیع صفات است و قسم دیگر

اسم از برای صفات ذاتیه است مثل یا علیم و یا قدیر و یا حی و یا قیوم و یا حکیم و یا خبیر و یا باقی
و دیگر اسمهند از برای افعال الله بملاحظه افعال مثل یا رازق به نسبت رزق دادن
و یا خالق به نسبت خلق کردن و یا محیی بملاحظه زنده کردن یا ممیت بملاحظه میرانیدن و یا غفور
بملاحظه آمرزیدن و بعضی از این قبیل اسماء که فی نفسه اسم از برای ذات مقدس است
بدون ملاحظه صفات و افعال چنانچه گذشت و باقی اسماء اسم است از برای ذات مقدس بملاحظه
صفات و افعال اما اسامی که از برای ذات مقدس است بدون ملاحظه صفات و افعال این
بالاتفاق غیری در او شرکت ندارد مگر یک قول از غلات که میگویند از برای ذات مقدس
اسمی نیست و در شأن محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اما اسلامیان میگویند احدی
شرکت ندارد در اسمیکه از برای ذات مقدس است مثل الله اما اسمائیکه از برای ذات
مقدس است اما بملاحظه صفات و افعال آیا به بینیم می توانیم غیر خدا را باین اسماء بخوانیم
یا خیر مثلاً بگوئیم یا بصیر و یا سمیع و یا علیم و یا حکیم و مراد ما پیغمبر ص و یا امام باشد اینهم بالاتفاق
اگر بطریق ندا بخوانیم جایز نیست و اما اگر بغیر از ندا بخوانیم مثل اینکه محمد ص حکیم و محمد ص علیم و یا اینکه
ع حکیم و ع علیم اینهم اگر باین معنا بخوانیم که علم عین ذات محمد و ع است کفر است و اگر باین

معنا بخوانیم

معنا بخوانیم که خداوند تبارک و تعالی محمد و علی را حکیم و علیم فرموده این عیب ندارد حاصل
بدان اینکه خداوند رب العزه هر فعلی از افعالش باسمی قرار داده است مثلاً از انجمله خلق را
باسم خالق و رزق را باسم رازق و ملک را باسم مالک و صنعت را باسم صانع و مکذا
از این قبیل اسامی که در ادعیه جات مسطور است حال پیغمبران و اوصیاء پیغمبران که مظهر
اسماء الله هستند بالاتفاق خودشان صاحب این صفات نیستند اما غلات پیغمبران و
اوصیاءشان را صاحب این صفات میدانند غلط است بلکه اعتقاد ما اینست که پیغمبران و
اوصیاء پیغمبران و ائمه خودمان صلوات الله علیهم اجمعین صاحب این صفات نیستند بخودی خود
بلکه بروز نیش از ایشان است یعنی صفات از خداست و محل ظهور صفات خدا ایشانند و اینست
معنی اینکه پیغمبران و اوصیای ایشان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مظهر اسماء الله هستند
بدانکه در خبر است یا این انها موقوفات است برسیدن شارع مقدس بلکه در بعضی از سنه خبر است
بلکه اسماء الله توقیفیه اسم احکام الله است لغات و این سنه خبر توقیفیه پس اول اینها اینست هر گاه
من و تو بخواهیم خدا را باسمی بخوانیم باید ملاحظه کنیم به بینیم که از شارع مقدس رسیده است
یا خیر از رسیده است پس از رسیده است میتوانیم خدا را باین اسم خوانده والا فلا مثلاً اگر

خدا را یا جواد بتوانیم خواند و یا سخی نمی توانیم و حال آنکه هر دو یک معنی دارند لهذا است که
اسماء الهیه موقوف است برسیدنش از شارع مقدس من عندی نتوان گفت یعنی
هر چه بخواهیم بگوئیم و بدلخواه خویش و همچنین اسماء مبارکه ائمه علیهم السلام و همچنین
در اوصاف القابشان چنانچه پیش ذکر شد که اگر از خود آن بزرگواران رسیده میشود
ذکر کرد و اگر نرسیده نمی توان ذکر نمود حتی اینکه در بارهٔ از اخبار مستفاد میشود که ائمه
علیهم السلام اسمائیکه از برای اولادان خود میخواستند بگذارند خدا آن اسم از برای آنها
قرار میداد حتی اینکه حضرت امیر سلام الله اسم ذات یک اسم پدری یک اسم مادری
اسم خدائی اسم پدرش زید بود و اسم مادرش اسد اسم خدائی آن بزرگوار علی است
دویم احکام الهیه است که آن موقوف است برسیدنش از شارع مقدس بخیالات خود نمیشود
حکم کرد و عقول ما حیران است بجهة اینکه هر چیزی حکمی دارد بعقل و توجیه درست در نمی
بندیم بقیاسات و استحسانات احدی نیست پس ما نمی توانیم و باید در این دو تا تسلیم کنیم هر
که کدام یک از شارع مقدس رسیده است و کدام یک نرسیده پس خود حرف نزنیم
یکی از مواضعی که فرقه شیخیه اهمال است که محتاج به بیان مقدمه است و آن این است که آیا اسماء الهیه

اسم ذات

اسم ذات الهیه میشود و یا اسم افعال الهیه است لا بد آنکه خداوند جل جلاله و عظمته در قرآن مجید
در این آیه شریفه میفرمایند و لا تضربوا لله الامثال یعنی مثال خدا را برای غیر مزنید بدرستیکه خدا
مثال برای را است میفرماید و لله الامثال العلیا و له الاسماء الحسنی یعنی از برای خدا است
مثالهای بزرگ و نامهای نیکو حال مراد از اسم و مثال یعنی چه بدانکه اسم چیزی است
که تمیز میدهد او را و اسمائی میکند شخص را الجسم الجوف یا خشت و حال جمیع مخلوقات
جسم میشوند و هر کدام اسم خصوصی دارند که یکیک را امتیاز میدهیم بواسطه آن اسم
و اما این مثال که میخواهد مثال که یعنی چه مثلاً هیچ انگشت همه در انگشتیت با هم شرکت
دارند حال بخواهیم که انگشتها را از هم امتیاز بدهیم هر کدام اسم خصوصی دارند که
بسبب آن از هم امتیاز داده میشوند فلهذا اسم لفظی است که دلالت میکند شخص را
به اسما امتیاز میدهد مسمای خود را از دیگری که هم جنسند با هم و چیزی که مشارکت
ندارند باشد با هیچ شیئی اسم نمیخواهد و اسم را هر که قرار میدهد باید که آن مسما جلی و معلوم
و محسوس در حقیقت و بنداته باشد تا اسم گذارده شود مثلا تا سنگ معین نشود اسم
او را نمیگذارند و بلکه اهر شیء و حال فرقه شیخیه که این را ملاحظه کرده اند میگویند اسم

لفظی است که دلالت میکند شخص را به اسماء و صفات بسیار میدهند آن اسما را از عزیزش که با او
نزدیک است و وضع اسم هم بعد از معلومیت مسماست میگویند اولا اینکه خداوند
رب العزت با احدی شراکت ندارد که از او اسما زیاده شود واجب الوجود بالذات
شبیه و مثال و مانندی ندارد و ذات مقدس خداوند هم مستحق و معلوم احدی نیست پس اسم
یعنی چه و از برای ذات واجب الوجود اسمی نیست در جواب میگوئیم پس این اسماها که در
جوشن کبیر است چه چیز است و اینها اسم کیستند این یا علیم یا حکیم یا حلیم یا خبیر
یا بصیر یا قدیر یا حنان یا منان یا برهان یا غفران یا دیان یا سلطان یا رحمن یا رحیم یا کریم
یا عظیم یا حی یا قدیم و یا آنکه از این قبیل اسمیکه در جوشن کبیر مسطور است میگویند
این اسامی اسماء محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است واجب الوجود بالذات
اسم ندارد و حدیث هم از اخبار ائمه می آورند که میفرماید نحن اسماء الحسنی ما ائمه
اسماییکه در آیه قرآن تفسیر میکنند لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فا
یای فارهبون یعنی در یک زمان دو امام را مگیرید در هر زمانی یک
امام است و آن عوام بیچاره هم فریب این را میخورند میگویند عجب فضیلتی است که از برای ائمه

بیان میکنند

بیان میکنند پس میگویند جمیع این اسماها که در ادعیه و زیارات و اخبار مسطور است
اسماء محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است پس چیزیکه بهیچ گونه شراکت ندارد با شئ
اسم یعنی چه لهذا از برای ذات مقدس خدا اسمی نیست در جواب میگوئیم آیا میشود شئ
موجود باشد و آن شئی اسم نداشته باشد این ممکن نیست لهذا هیچ موجودی بی اسم نمیشود
یا معدوم است که اسم ندارد آیا خداوند رب العزت موجود است یا معدوم اگر العیاذ
بالله میگوئید واجب الوجود بالذات موجود نیست معدوم است این کفر است و غلط و اگر
میگوئی موجود است پس هر موجودی بی اسم نمیشود و دیگر آنکه چنانچه سابق گفتند شئی
معلوم و محسوس نشود اسم او گذارده نمیشود دیگر و لاکن ممکنه ممکن است اسم و یا آنکه بعمرو امام
که ممکن است بشناسند اگر اسم از برای ذات واجب الوجود بلکه از خدا حق با شما است و شما راست میگوئید
و لاکن واجب الوجود بالذات این اسامی را که خود ذات مقدس خودش وضع فرموده است
آیا خداوند ذات خودش را می شناسد یا نمی شناسد اگر میگوئی خدا ذات خودش را
نمی شناسد نقص بر خدا لازم می آید البته که خداوند تبارک و تعالی خودش ذات خودش را
می شناسد و این اسامی را هم خودش وضع فرموده و بعد تعلیم انبیا و اوصیا و ملائکه

فرموده و فرموده است که مرا باین اسامی بخوانید تا در وقت اجابت شمارا اجابت نمایم
امر دیگر که ما باید در امامت اعتقاد داشته باشیم این است که هر کس پیغمبران و اوصیای ایشان را
نشناخت خدا را هم نشناخت و هر کسیکه جاهل شد در حق ایشان خدا را نشناخته است
و هر کس با ایشان چسپید که او چسپید بخدا یافت و هر کس دوری از ایشان کرد و تجافی از برای
او نیست مثل غلات که میگویند هر کس که علی را و اولاد علی را شناخت دیگر لازم نکرده
که خدا را بشناسد بعلت اینکه خداوند خلق فرموده از برای شناختن محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین و از برای اینکه ایشان را عبادت کنیم این کفر است و غلط بلکه خداوند
بالغت خلق فرموده جن و انس را از برای عبادت و شناختن خودش چنانکه
در کلام خودش میفرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و بعضی از اخبار الا لیعرفون
یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر از برای عبادت و شناختن خودم و لیکن خداوند محمد و
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را وسیله قرار داده است در معرفت خود که از راه ایشان را
بشناسید یعنی همینکه انها را شناختید ایشان راه خداشناسی را بشما نمایانند
شیخ محمود شبستری چه خوب جواب میگوید میفرماید عجب است از اینکه پیغمبران
و محمد و آل محمد

و محمد و آل محمد را مخلوق میدانند و باز نسبت خالقیت و رازقیت بایشان
میدهند اعتقاد دیگر در امامت داشته باشیم درباره محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
اینست که این بزرگواران صاحبان امر و حکمند هم در دنیا و هم در آخرت و در جمیع عوالم
از اول خلقت آدم الا انقراض عالم نسبت بملائکه و جن و انس و جمیع مخلوقات علوی
و سفلی و انواع ملائکه هر انچه هستند مامور باطاعت ایشانند و این بزرگواران شاهدان
و گواهان بر اعمال هستند از مطیعین و غیر مطیعین در روز قیامت از ملائکه و جن و انس
همینکه دیوان عدل گسترده شود هر ملک و جنی که مامور بکتبی بوده اند و هر پیغمبری که
مامور بکتبی بوده اند بشهادت محمد و آل محمد اجر داده شود مثلا اگر از انجمله جبرئیل را
می آورند بپای حساب خطاب از مصدر جلال الهی میرسد که ای جبرئیل احکام مرا
به پیغمبران رسانیدی عرض میکند بلی شاهد میطلبد از او عرض میکند که شاهدان من
محمد و آل محمد است و همچنین پیغمبران و در این منصب احدی با ایشان شرکت ندارد
اعتقاد دیگر در امامت اینست که ارواح مقدسه انبیا و اوصیا قبل از خروج
از ابدان محسوسه ایشان و بعد از غسل و کفن و حنوط خداوند جات شایسته ابدان

مقدسه ایشان را بلند میکنند بسوی آسمان اما بتفاوت است که هر کدام مقامی دارند
در مقام خودشان و اول کسیکه نماز بر ایشان میخوانند خداوند جل شانه است و مراد
از نماز خدا رحمت خاصه است نه تکرات و رکوع و سجود و بعد اهل آسمانها جنازه ایشان
نماز میخوانند و بعد اهل زمین تا مقام محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین علو مقامات
است و بخاطر اسم خطور کننده نمیرسد هیچ مخلوقی بان بزرگواران در مقام
شرکت ندارد حتی پیغمبران اولوا العظم و ملائکه های مقرب باید اعتقاد ما این باشد که ابدان
انبیاء و اوصیاء بعد از سه روز یا هشت روز یا چهار روز در مدفن خودشان میباشند بعد
خداوند همان بدن مقدس را بلند میکند بسوی آسمان و در آسمانها قرارش میدهد
که اگر در آن حال قبر شکافته شود جسدی را نمی بینند و یا آنکه در مقام ضرورت
و حاجت بر میگردانند و آنکه در آسمان خواهد ماند ما شاء الله با مرطاف در مزار
ملائکه شود یا آنکه دوباره عودشان میدهد و در قبر خودشان هستند تا روز قیامت
و در قیامت از قبورهای خودشان محشور خواهند شد درباره جسد مقدس مطهر
جناب حضرت سید الشهدا علیه السلام که سه روز ماندند بعد از سه روز دفن شدند
دالی.

وجهش این بود که بعلم ازلیت خدا گذشته بود که در آخر زمان جمعی بهم میرسند که گویند
حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید نشد چنانکه حضرت عیسی ع را باسمان بردند
مردم گفتند کشته شد وجهش این بود و الا از راه اعجاز حضرت سید سجاد علیه السلام
میتوانست روز اول بدن مطهر را دفن نماید چنانکه بعد از سه روز آمدند بدن مقدس آن
بزرگوار را دفن نمودند امر دیگر از امور که ما باید درباب امامت اعتقاد داشته باشیم اینست
که غسل نمیدهد و کفن و حنوط نمیکند بدن پیغمبر و وصی پیغمبر مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر مختصر اگر مباشر
تجهیز و تغسیل و تکفین معصوم نمیشود مگر معصوم و غسل نمیدهد صدیق را مگر صدیق
پس این شرافت و فضیلت از برای سلمان رضی الله عنه کافی نمیباشد که حضرت
امیر مؤمنان علیه السلام او را غسل داده و کفن و دفن فرمودند اعتقاد دیگر که در امامت
باید داشته باشیم اینست که ابدان مقدسه انبیاء و اوصیاء بطول امکنه در زمان
تغییر و تبدیل بهم نمیرسانند یعنی پوسیده و متعفن نمیشوند غایت مرحله اینست که در
پیغمبران دیگر توقف نمودن بهتر است ولکن ابدان نورانیه مقدسه محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین بطول زمان در زیر زمین تغییر و تبدیل و تعفنی و یا تلاشی

شدن از برای ایشان نیست ابد الدهر پس اینکه روضه خوانها میگویند که گوشت

بپوست حضرت ابی عبد الله علیه السلام بسم مرکب چسبیده بود و متلاشی شده اینها

همه غلط است ابدان مقدسه ایشان بهمان تر و تازگی هست ابد الدهر خواهد ماند

و باید اعتقاد داشته باشیم که هر فیضی از فیوضات الهیه که نازل میشود بر مخلوق اول بر روح ایشان

و اول در روح ایشان بر وجود مجردی است و بعد به ترتیب میرسد با امام عصر علیه السلام باید اعتقاد

داشته باشیم که هر امری از امور و هر فعلی از افعال حتی خطرات قلبیه و حرکات نبضیه و لحظات

عینیه که از برای مردم صادر میشود حتی جنبیدن عروق و رگها از خانواده محمد و آل محمد ص

پوشیده و پنهان نمیباشد چه بر جای ایشان و چه بر امور ایشان خاک با نظر دقیق

قدسیت یعنی بدل ایشان می‌فهمند و یا اینکه نظر به عمود نور است و یا نظر بمرعات

مرعات آئینه است جهان نما که خداوند خلق فرموده است که جمیع موجودات در او

نمایان است و او در مقابل امام علیه السلام است و یا با علام ملائکه است و یا برسانیدن

باد و هوا و زمین است که کیفیت و طریقه دیگر لازم نیست حالا بدانیم که اول با امام عصر ع

میرسد یا با اول ایشان که خاتم الانبیاء است ص و یا اینکه بدفعه و جهره بهمگی میرسد

این دیگر لازم

این دیگر لازم نکرده بدانیم و لکن آنچه از اخبار معلوم میشود چونکه زمان تعلق با امام عصر دارد

اول با امام عصر میرسد و بعد با باقی ائمه علیهم السلام اعتقاد دیگر در امامت اینست که احکام را

که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده تغییر و تبدیل ندارد چونکه جماعتی شده میگویند در غیبت

کبری آن احکام منسوخ است و تغییر و تبدیلش با علماست تا زمان ظهور همینکه حضرت ظهور کرد

تغییر و تبدیل احکام ظاهر میشود بنحو حضرت و مذهب این جماعت ناسخ این اسماعیل بصری است

لکن این همه غلط است بلکه اعتقاد حقه اینست که نسخ زمان و احکام منحصر بعهد است

بزمان رسول الله و بعد حلال و حرام او باقیست تا روز قیامت دیگر اینکه در میان اثنی عشری

فرقه هستند که میگویند در زمان غیبت کبری که دست به حجه خدا نمیرسد مردم معذورند

در مناهی و معاصی و معاقب نخواهند شد در زمان امام مردم بتابانی باو امر خدائی

معاقب خواهند بود و یا ارتکاب معاصی و مناهی اما در زمان غیبت مردم معذورند

این غلط است بلکه اعتقاد حقه اثنی عشری اینست چنانکه در زمان امام علیه السلام

باو امر خدائی مثاب خواهیم بود و بارتکاب مناهی معاقب و همچنین در زمان غیبت

امام علیه السلام مثاب و معاقب خواهیم بود اعتقاد دیگر که در باب امامت باید داشته باشیم

است که مراد از نظر و توجه امام نه مراد تجلی انعکاسی است مثل آنکه شخص نظر کند در
آینه تمثیل عکس او در آینه پیدا شود و توجه امام از این قسم نیست فرقه اند که
میگویند که در روی زمین مردم محتاج به واسطه که میانه خالق و مخلوق باشد که آن
شخص واسطه دو جهت داشته باشد که از یک جهت فیض از خدا گیرد و از یک جهت بمردم برساند
پس چنان شخص باید یک قرب بحق داشته باشد و یک قرب بخلق یعنی صورتی
بشر باشد و سیرتی ملکوتی این مقدمه شان صحیح همه اهل اسلام برین مقدمه
معتقدند اما مقدمه دیگر که علمای اهل سنت و جماعت ذکر کرده اند میگویند مقتضای
لطف است که باید آن واسطه موجود و ظاهر باشد که مقام اضطرار و حاجت هر کس
باو برسد اما موجود بودنش قبول که اگر معدوم باشد مردم در ضلالت مانند اما آنکه میگویند
ظاهر باشد این لازم نیست در صورتیکه مانع از خلق باشد لهذا به مقتضای این
مقدمه شان امام در زمان غیبت صغرای خود نواب اربعه داشت جامع معاملات
بودند که دست آنها به امام میرسید و دست مردم هم بایشان میرسید که افاضه
و استفاضه فیض می شد و غیبت کبری امر مشکل خیسند قائلند حال میگویند که در زمان

غیبت کبری باید کسانی باشند که امام علیه السلام تجلی کند بسوی ایشان که آنها واسطه باشند
میانه امام و مردم لهذا این که تجلی رابع میشود و یا اشراق شمسی میشود و جماعتی دیگر
با پای میشود و همه فرقها از مذهب اثنی عشری خارج اند اینکه میگویند تجلی انعکاسی است
که صورت امام در صدر او بهم میرسد غلط است پس مراد از توجه امام علیه السلام اینست
که آن شخص نزدیک بحق میشود نه اینکه العیاذ بالله تجلیه که کرد آن شخص امام زین العابدین ع
بشود بدانکه اهل این مذهب چهار فرقه اند چنانکه در باب توحید هم چهار فرقه شده اند
یک مذهب اشراق شمسی است اولا این جماعت میگویند امام علیه السلام نظر به شخص که میکند از
قبیل شمس و اشراق شمس است مثلا در خانه روزنه است چنانچه تابش آفتاب ظلمت را از آنخانه
بر داشته میشود و آنخانه روشن میشود همچنین نظر امام ظلمت از قلب آن شخص برمیدارد که حالت
روشنائی می شود از برای آن شخص چون شعاع امام در سریره و باطن تجلی و نفوذ کرد قلب آن
شخص نورانی میشود چونکه حضرت میفرماید مثل ما و شما مثل نور و شمس است لهذا این جماعت هم
متمسک باین حدیث گردیده اند که شعاع و نور حضرت بر آنها می تابد از ظلمت بیرون می آیند
و هرچه بخواهند بر ایشان منکشف میشود این غلط است دوم فرقه انعکاسی اند مثل

همین اوضاع عکس است ایشان میگویند مراد از توجه امام علیه السلام شخص است که امام
نقش می‌بیند در باطن شخص مثل اینکه در آینه نقش صورت بسته می‌شود صورت این شخص عکس آن است
و هوا آینه است پس صورت امام ع در باطن شخص بسته می‌شود در ظاهر همان شخص است ولکن در باطن
امام علیه السلام است پس این شخص یک دفعه امام ع شکل می‌کند امام می‌شود یک دفعه پیغمبر و یک دفعه
خدا می‌شود صحیح از اول و عاقبت امر می‌شود فرقه سیم اتحادیه است ایشان میگویند ما و امام علیه السلام
یکی شده‌ایم و دیگر دوتائی در میان نیست خلاصه این مطلب را علما هرچه خواسته‌اند بدانند مراد
ایشان چه چیز است معلوم نشده مطلب ایشان زاید است نمیتوانیم بعلت آنکه دو وجه بیان نشود
و بار دو باشند یکی میگویند این سخن است و دیگر میگویند ما امام هستیم ولکن بایں صورت ظاهر
شده‌ایم همچنانکه از برای امام علیه السلام صورت مختلفه است که به صورتهای مختلفه در هر
عالمی ظاهر میشود حال امام علیه السلام بصورت ما ظاهر گشته و بروز کرده است فرقه چهارم
حلولیه‌اند که میگویند همچنانکه روغن با دام در مغز حلول و نفوذ میکند بهمان قسم امام علیه السلام
سرایت در ما کرده است مثل رطوبات در بدن سرایت کرده و در هر جز آن که بگیری روغن است
و همچنین هر جز من جزو امام است چشم و گوش و دست و پای من چشم و گوش و دست و پای
امام

امام است اینها همه غلط است اولا این مطلب را بدان که با این اخلاق رذیله و اعمال و افعال
خبیثه و هواهای نفسانیه محال است توجه پیغمبر و امام نمیتوان شد و ثانیا مراد از نظر و توجه
پیغمبر و امام آن نیست که نگاه بکنند پس اگر مراد از توجه نگاه کردن می‌بود اصحاب که حضرت
با ایشان می‌نشست و طعام میخورد پس ابوسفیان و معویه و شیخین هم بودند خلاصه اگر منظور
نگاه کردن باشد همه کس مثل زمان پیغمبر میبود اگر مراد از این نظر کردن باشد پس العیاذ بالله
باید زمان پیغمبر از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر باشند لهذا مراد از نظر اینها نیست معنی دیگر
دارد و محال آن نظر هم بر کسی است والا اگر از قبیل شمس و اشراق شمس میشد پس قابلیت همه
چیز نمی‌باید بلکه مراد از نظر و توجه عبارت است از میل قلبی که پیغمبر و امام علیه السلام قلبها
مایل و دوست آن شخص باشند این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر فرمود
فردا علم را بدست کسی میدهم که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد و خدا و رسول خدا
هم او را دوست داشته باشند مراد این توجه و نظر است که پیغمبر و امام ع قلبهایشان با او باشند
پس آن شخص که محل میل پیغمبر و امام باشد صاحب اسرار خواهد شد امر دیگر از امور
امامت این است که باید اعتقاد داشته باشیم بر اینکه ریاست دینیه که احکام شریعت است

در بیت و نیابیه است هر دو با امام عصر است اگرچه غائب باشد پس با بقا است تا آنکه
افتاب میاید و ترتیب کرسی شده این عالم است از نباتات و جمادات و معادن و اشجار
آب هم طغیان و کمیش می نماید آفتاب است خلاصه چه انسان و چه حیوان نیز در این
عالم کون و فساد که از ترتیب آفتاب خارج باشد چه آفتاب را ابر گرفته باشد و چه نگرفته باشد
ولیکن اگر ابر مانع نباشد انتهاش این است که زیادتر تاثیر میکند مانند اینکه اگر ابر او را بگیرد از
تابش مستفید با اگر ابر نباشد از تابش بیشتر است و حال ریاست دینیه و دنیائیه هر دو با آن
حضرت است چه غائب و چه ظاهر حال جماعتی از شیعه که میگویند که در زمان ظهور آن حضرت ریاست
دینیه و دنیائیه هر دو با آن بزرگوار است ولیکن در زمان غیبت ریاست دنیائیه با آن حضرت نیست
نیست با دیگران است این را خفائیه میگویند ریاست دینیه بدوازده دوره حرکت میکند
یازده دوره قسمت است یک دوره باقی مانده و آن با حضرت امام عصر است و ریاست دنیائیه
در ده دوره حرکت میکند است و دوره که شش دوره هشتم با حضرت رضا بود و دوره نهم
با خودم است و دوره دهم با حضرت قائم علیه السلام است و یک شعبه از مقالات جماعت
با پنجاهی است خلاصه ابتدای این دوازده دوره و ده دوره در ای حرکت عالم

دلیل چهار

که پس چهار دوره است که دو دوره آخر در سلوک است منحصر غیر او در مجوس است تکلیف میکنند
ما امام هستیم لکن اینکه چیزی از اینها به پسند نمیدهند میگویند که دوره ریاست دنیائیه بما
رسیده ما نایب آن بزرگواریم و لی اینها همه غلط است جمیع این ریاست دینیه
و دنیائیه همه با آن بزرگوار است چه ظاهر باشد و چه غائب و باقی سلطنتها عارضی
زبانی نیست چون است امر دیگر از امور امامت باید معتقد و دانسته باشیم بر اینکه در زمان
غیبت لیکن ای فرق نیست در احکام الله تا زمان ظهور حضرت امام عصر علیه السلام
چنانکه در زمانی که دست رس داریم مردم با امام حکمی که اخذ شده باشد از محکمات
آیات قرآنی و احادیث پیغمبر و اخبار و سنت رسول الله و ائمه تا زمان غیبت امام قبول است
و متبع بخلاف مذاهب دیگر موزیه چونکه جز مونریه این پر نوع بصری میگویند در زمان
غیبت حکمی که اخذ شده باشد از محکمات آیات قرآنی قبول است و باقی
احکام که اخذ شده است از متشابهات و اخبار و سنت و طریقه ائمه علیهم السلام
قبول نیست هر عالمی که حکم کند بر خلاف محکمات آیات قرآنی از سنت پیغمبر و ائمه
قتلش واجب و لازم است اعتقاد دیگر است که باز در زمان غیبت امام مردم محمد عند

از ارتکاب معصیت و متابعت هوای نفسانیه چنانچه در زمان پیغمبر و امام ممنوع بودند
رئیس‌شان هم تسلط دارند که مردم را از معصیت مانع شوند چونکه فرقه سنیه خود را اثنی
عشری شمرده اند و سر مذهب ایشان جمهور اهل اسلام این نزاع این است میگویند
که مردم در زمان غیبت امام از ارتکاب معصیت و متابعت هوای نفس ممنوع نیستند و کسی را
بر ایشان هم تسلطی نیست که بتواند منع کند و هرگاه کسی مانع شد از ارتکاب معاصی آن
منع کند واجب چنین است و میگویند هرگاه معصیت کردن بمقام ضرورت رسید
واجب است کتمان شخص معصیت کننده و هرگاه بمقام ضرورت نرسیده باشد یا مستحب است
و یا مباح است و یا مکروه است عقیده و دیگر باب این است که در زمان غیبت امام علیه السلام که دست مردم
به حجة خدا نمیرسد حکم با علماست چه احکام معاویه باشد و چه احکام متعاشیه زیرا
که ایشان نایب مناب امام‌اند بر خلق بر خلاف مذهب قیاضیه چونکه مذهب ایشان در
غیبت امام بهم رسیده اند که سر مذهب ایشان قیاض ابن عبید زاکانی است میگویند
حکم با علما نیست باید علما جمع شوند و از میان مردم دو نفر را انتخاب کنند بعضی گویند که زیرا
مهر اسم بگذارند دیگری را و بگویند این محمد صاحب شریعت است و این یکی علی صاحب شمشیر است

بعد از آن

بعد از آن هرچه آن محمد حکم کند در امور معاویه و هرچه آن علی حکم کند در امور متعاشیه
از قبیل علم و عمل است اگر حکمت است نزاع مصابدارند و گواهیکه دو نفر کرد و [illegible] صحرای آن مشتبه عقیده
دیگر در باب این است که ما باید عقیده و قلبی و اقرار بزبان داشته باشیم درباره ائمه خود
که این بزرگواران در حالت ضعف و قوت و حیات و ممات و نوم و بیداری تفاوتی از
برای ایشان نیست در اطلاع باوضاع عالم و حالت ضعف و قوت و حیات و
ممات و نوم و بیداری از برای ایشان یکسانست هیچ تفاوتی نیست ولی در این جا
نکته است باید فهمید سابق هم اشاره بسوی مطلب شد بدانکه ضعف و نوم در نوع انسان
زوال شعور او است لکن هر کدام از اینها نوعی است مثلاً در حال نوم روح را تشبیه کرده اند
بچراغی که آن چراغ را در میان شیشه بلوری بگذارند و سر و ته آن را ببندند آن
چراغ خانه را روشنائی میدهد در میان شیشه است اما در حال بیهوشی و ضعف روح
از قبیل چراغیست که او را در زیر قابلمه مس بگذارند باز همان روشنائی را دارد و
روشنائی از او قطع نشده ولاکن در زیر آن دیگ مس و قابلمه روشنائی بیرون نمیتابد
اما در حال قوت و حیات مثال روح مثل چراغی است که او را در زیر مردنگی بلوری بگذارند

که از اطراف آن مرد کثافت شعاع و رد شیائی پر دل میتابد حال ضعف و نوم امام علیه السلام
باین طریق نیست بلکه ضعف امام بسبب بدن عنصری اوست که از حرکت بشری می قید و لکن
از گوش همان را می شنود که شنیده است و از چشم همان را می بیند که دیده است مختصر اگر از دل
شعور پیش نمی شود سبط ابن جوزی میگوید لعامة قوم خلفاء الرسول ص علی و اولاده و ما هم
در ظلمات اهم ماء الحیات میگوید اگر آب دهان و خون در ظلمات خلفاء رسول الله که علی و اولاد
علی است بر میت ریخته شود هر آینه آن میت زنده می شود اعتقاد دیگر است که در غیبت
صغرای حضرت از برای آن بزرگوار نواب و وکلا بودند ولکن نواب معروف ایشان چهار نفر
بودند و اما در غیبت کبری وکیل و نایبی از برای آنحضرت نیست مگر سه روز یا هفت روز و
یا ده روز پیش از ظهور سلطنت آن بزرگوار و پیش از خروج سفیانی اگر کسی ادعای نیابت
و وکالت کند تکذیب می کنند باید بکشید بدانکه وکالت معنی دیگر است حال در این جا بحث است
که این مجتهدین چه کاره اند جواب آن است که مراد از نیابت دو نیابت است یک نیابت
خاصه است و یک نیابت عامه حال نیابت خاص آن است که یکدفعه حضرت بفرماید که ای فلان بن فلان
تو نایب از جانب من بسوی شیعیان من مثلاً مثل حسین ابن روح و محمد ابن عثمان و دیگران قبل از

قبل از

قبل از خروج سفیانی مراد از آنکه نیابت و وکالت و نیابت که بنفس نفس فرستادن
و نیابت موقع کوشش که امام علیه السلام بفرماید فلان چنین کن و با او از کرامات و دلایل
مرصد قدرت است و اما نیابت عامه آن است که امام بفرماید من عرف احکامنا و حلالنا و حرامنا
من کان منکم فارجعوا الیه یعنی احکام و حلال و حرام که ما از جانب خدا بیان کردیم اگر معرفت که
اجتهادی باشد و ثقه و امین و معتمد باشد هر کس چنین باشد و جامع اجتهاد باشد پس
رجوع بکنید بسوی او همچنانکه من او را حاکم قرار داده ام که تشخیص و نظر باشد و همچنانکه
حجت من بر شما است حجت خدا ایم بر ایشان و بر شما و با او ان کرامات لازم نیست زیرا نیابت
عامه است لهذا رد مجتهد رد امام است و رد امام رد پیغمبر است و رد پیغمبر رد خدا است
و هر کس رد قول خدا کند کافر است اما اعتقاد خامسه امام عصر است اولا آنکه تولد آن
بزرگوار در سال دویست و پنجاه و شش از هجرت بعد است در سن ده سالگی بودند که پدر بزرگوار آن
بسم معتصمی شهید شد و از برای آن بزرگوار دو غیبت بعد بلکه سه غیبت یکی در پاره
از چهار چهار غیبت بود یک در زمان پدر بزرگوارش بود که غیبت از منافقان بود که حضرت
امام حسن علیه السلام او را مستور میکردند و کسی او را نمیدید مگر بعضی دیگر آنکه در جنازه

پدر بزرگوارش نماز خواند و دیگری او را ندید مگر بعضی تا هفتاد سال غیبت صغرای حضرت
هفتاد سال بطول کشید و در این مدت تا چهار نفر یا هفت نفر و یا هفده نفر نایب داشت
پنج نفر بودند که خدمت حضرت می‌رسیدند پاره همیشه و پاره بعضی از اوقات مشرف
می‌شدند تا آنکه منافقین مخبر شدند و عموی حضرت هم بدگوئی در نزد خلیفه می‌کرد
و مردم هم در فکر طمع دنیا و جمع دنیا افتادند و ظلم و جور دنیا را فرا گرفت لهذا حضرت
غیبت کبری اختیار کردند و آن بزرگوار در این مدت زنده است و حیات دارند تا زمان ظهور
و بعد از غیبت کبری احدی دیگر حضرت را ندیده و آن بزرگوار الآن موجودند پاره میگویند با کمال
متولد نشده است و جماعت دیگر میگویند اولاد امام حسن مجتبی است اینها ملعون‌اند و دیگر
آنکه ظهور آن حضرت وقت تعیینی ندارد بلکه اگر کسی بگوید فلان وقت ظهور میکند تکذیبش بکنید
لکن خدا وعده نموده است که آن بزرگوار که ظهور خواهد کرد و اگر چه باقی نمانده باشد از عمر دنیا
مگر یک روز آن سرور ظهور خواهد کرد دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود و ظهور سلطنتی
آن بزرگوار در عشره ماه محرم است و محل ظهورش از مکه معظمه خواهد شد و در همان یوم
ظهور حضرت از تمام روی زمین سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب بدر از بنی نوع انسان

انصار

انصار و معین آن حضرت خواهد بود بلکه در پاره از اخبار استفاده می‌شود که قریب بیست نفر
یا سی نفر اینها از مرده‌ها و اموات باشند که زنده می‌شوند خلاصه سیصد و سیزده نفر نه زیاد تر
و نه کمتر یاران بزرگوار بیعت خواهند کرد و این ظهور سلطنتی حضرت است بعد از خروج دجال
و خروج سفیانی و قتل سید حسنی و صیحه سماوی است تا این چهار امر واقع نشود آن حضرت
ظهور نخواهد کرد و این امور تبدیل بردار نیست و این چهار امر از امور محتومه است بدانکه
دجال از جمله اشقیای روی زمین است هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری در این گوشه در روی زمین
نیامدند مگر آنکه استعاذه کردند یا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و یا اعوذ بالله
من الدجال الحاصل خداوند تبارک و تعالی خروج دجال را تاخیر انداخته در این امت مرحومه
بجهة امتحان و تولد دجال در زمان رسول خدا صلعم شد و در دو فرسخی مدینه طیبه و پدر و
مادرش یهودی بوده‌اند و بعد از تولدش آنا فآنا بزرگ می‌شد و حرف میزد و در خبیث
دجال سه روایت است یکی آنست که در ناحیه خراسان در جاهای ترقس و مرو است
یکی دیگر آنست که در ناحیه بیابان یمن است و اما روایت سیم که اصح و معتبرین روایات
است که در چاهی که در قریه یهودیه اصفهان است در آن چاه محبوس است و وقت خروجش صیحه

میشکند که در هزار و سی صدای او شنیده میشود و شکسته از جا بیرون می‌آید صیحه دیگر
که اهل مشرق و مغرب باشد صدای او را میشنوند و وقتیکه ظهور میکند دو کوه در بر
دیمای او در میگیرد و تمام روی زمین را و در قتل دجال ملعون اختلاف است بعضی ذکر
کرده اند که حضرت عیسی ع او را میکشد و بعضی دیگر میگویند ملائکه او را میکشند و بعضی دیگر ذکر
نموده اند که خود حضرت قائم ع او را میکشد و مع اختلاف روایات و مضاف قدرت العزت خروج
دجال را تا آخر انداخته و در این امت مرحومه نحوی که زیرکی و فطانت و حجت بیش از ابهها
زیاده تر از امم سابقه است تا امم سابق صدق و سادگی داشته و دیگر آنکه امتحان
امتحان خروج جیش در آخر زمان می‌شود و یکی دیگر از علائم ظهور حضرت قائم علیه السلام
خروج سفیانی است و اسم آن نجس آن ملعون عثمان ابن عنبسه و محل ظهورش در صحرای
پیدا که ناحیه شام است و آن ملعون میگیرد بلاد را تا آنکه مدینه را مسخر میکند و مدینه را
خراب میکند و آن قدر فسق و فجور میکند که زنها و دخترهای مدینه زخم میشوند تا آنکه
ملائکه آن ملعون را هلاک میکند بلکه در باره از اخبار وارد که تا زمان ظهور حضرت میماند
سیم از علائم ظهور حضرت قتل سید حسنی است که آن سید جلیل القدر از جانب حضرت
مردم

و مردم را دعوت بسوی امر حق میکند تا آنکه خدام بیت الله آن سید بزرگوار را
در ما بین رکن حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم ع شهید میکنند و فاصله میان کشتن آن
او و ظهور قائم علیه السلام سیزده روز است چهارم از علائم ظهور حضرت ظهور صیحه
سماوی است در همان یوم ظهور حضرت و صیحه کشنده جبرئیل است که در روی بام
مکه فریاد میکند جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا هلموا الی بیعته
بشتابید بسوی بیعت خدا اول کسیکه با آن بزرگوار بیعت میکند خود جبرئیل است
و زمان سلطنت آن حضرت هفت سال است که به حسب زمان هفتاد سالهای ما میشود
و بر هر زن یهودیه ملعونه شهید خواهد شد و غسل داده نشده و دفن و کفن و حنوط نکنند
آن بزرگوار جدش حضرت ابی عبد الله علیه السلام است اعتقادات حقه امامیه که ذکر
شد پس هر کس اعتقادش را باین طریق تصحیح کرد از اهل سعادت و در زمره اهل العباد بالله
برخلاف این شد از فرقه اثنی عشری خارج است خداوند جمیع برادران
دینی ما و دوستان روحانی ما این اعتقادات باقی بدارد بمحمد و آله الطیبین الطاهرین
پنجم از اصول عقاید معاد است و در آن شرح اعتقاد لازم است که داشته باشیم

اولا بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای
مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست و از آیات صریحهٔ قرآنی و
اخبار متکثرهٔ نبوی صلعم و اجماع امت نبوی بظهور رسیده که قابل تأویل نیست و
شبهه در آن راه ندارد و انکار کردن و یا تاویل کردن که روح تنها میدارد
اما این بدن بر نمیگردد موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجبست اعتقاد
کند و نقل نموده اند که آخر زلزال در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها
بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهند پاشید حق تعالی بدنهای
همه را از اجزای خودشان چنانچه بوده خواهد ساخت و اعضای پوسیده متفرق شده را
از هم جمع خواهد کرد و بقدرت کاملهٔ خود حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با آن
بدنها آمیزش خواهد گردانید زیرا که این امور ممکنست و آیات متکاثره و احادیث
متواتره از وقوعش خبر داده بنحویکه اصلا قابل تاویل نیست اما پاره ذکر کرده اند
که اصول دین دو تاست یا سه تاست و دو تای دیگر از اصول مذهب است
همانست که مرحوم حاجی ملا جعفر استرآبادی اعلی الله مقامه فرموده است که این پنج تا از
اصول دین

از اصول دین است و کلیه این پنجتا از آبا و اجداد خود شنیده ایم فرقه فرقه تا پیغمبران
که همه فرموده اند اصول دین پنجتاست هر کس منکر یکی از آنها بشود با رسول نمیتوان
با او ملاقات کرد و در این قول سنی و شیعه هر دو معترفند و اما سنی در فروع چهار
مذهب دارند شافعی و مالکی و حنبلی و حنفی ولکن در اصول دو فرقه اند یکی معتزله
که با امامیه در این مقامات یکی شده اند دویم اشاعره بدانکه این طریقهٔ جلیه اصول عقاید
که ذکر می شود باتفاق جمیع ملل معتزله و شیعه فرقه است که جدا از اهل ادیان و فرق
منکر این است باب اول توحید است بدانکه نفی توحید را کسی نکرده است و نمیکند
بدلیل آنکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطورند چنانچه
حق تعالی در آیهٔ شریفه میفرماید ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله
یعنی اگر از کافران سؤال کنند که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه
گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است که أفی الله شک فاطر السموات والارض
آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است
که این حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است لهذا

پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمهٔ لا اله الا الله
نمودند تا اقرار بصانع و شبه را بمعنی اینکه همه خلق در وقت ارجاع و اضطرار
در دست ایشان از زبان ظاهره گویا هستند البته بیا و بصانع حقوقی بود و اقرار
مینمایند که خدا یکیست نه دارد چنانچه بمضمون در احادیث معتبره واقع شده است
که از عارفان گفته است که کبر کفار و جهال اگر چه در ظاهر حال منکر وجود مبداء اند
اما باطنا بحقیقت و ثبوت وجود حق مقر و معترف اند و لهذا اختلاف در مبداء از جمیع
عاقل معتبر مردود نیست **باب دوم** عدل است بدانکه عدل از اصول
دین است و ملتی با این جمع ملت و فرق اسلامی است ... معنی عدل بدانکه
اشاعره هم نمی کنند که العیاذ بالله خدا ظلم میکند و افعال خدا بطریق عدل
بجهت انکه از شرع میگویند و آنچه در قرآن رسیده است میگویم ان الله لیس بظلام
للعبید خلاصه نفی عدل از کسی گفته است و میگویند ... از ضد او ... که داره
از عوام ناس در زمان ... در حین مصائب و الام و اسقام میگویند الهی این چه ظلم بود که
در حق من کردی کفر است و غلط تا توبه نکند بخشیده نشود آنکه عبادت هم نکند **باب سیم** نبوت

نفی نبوت است که بگویند بندگان پیغمبری لازم ندارند و آنکه انسته شده اند بخود شان و
بمیل خود شان چنانچه بعضی از صوفیه که ایشان از اسماعیلیه میباشند میگویند اگر شخص
معصیت کند به میل است و اگر عبادت کند به میل است هیچ عیب ندارد و همه
اینها خیر است مخصر اینکه شرب الخمر و قمار بازی و لواطه کار روزانه به نشاط و جماعت
صوفیه میباشد حضرت رسول ص میفرماید مثل کسی که شیطان میخواهد خلاف پیغمبر رساند بود و
امر خیر باو مینماید تا یک جزئی از دین او فاسد کند الحاصل یا خیر منکر نبوت انبیاء
نباشد انکار نبوت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله کنند العیاذ بالله بگویند پیغمبر
نیست و یا آنکه بگویند آن پیغمبر موعود هنوز نیامده است مثل یهود که نصف اینها میگویند
بعد از حضرت موسی پیغمبری نیست و نصف دیگر از ایشان میگویند پیغمبر هست و لیکن تا حال
نیامده است و یا خیر در پیغمبری آن حضرت شک کنند مثل آنکه جماعتی میگویند محمد بن عبدالله
مرد حکیمی بود و سلطانی بود و بالاتر نیست از اینکه میگویند یا ... مرد حکیمی بود **باب چهارم**
نفی کل امامت است و بعد از وفات رسیدن به پیغمبر چه در غیبت پیغمبر و چه بر حضور پیغمبر که مردم
محتاجند بامام و پیشوائی که اعتقاد کنند و رجوع کنند در امر دین و دنیا بحکم امام

که رفع تشاجر و دفع تنازع و جدال اشکال کنند و جمیع مذاهب معتقدات سه فرقه حقه است اهم
معتقدند باین مطلب و باین قید امام شناسی و اعتقاد درباره امام بعد از پیغمبر لزوم آن بلزوم
عقل و شرع متفق الیه جمیع مذاهب مختلفه اسلامیان است از سنی و شیعه الا خوارج
ملعون که میگویند حسبنا کتاب الله یعنی ما را بس است کتاب خدا و بمذهب سنی هم مذهب
خوارج نجسند و کافر پس معلوم شد که امامت هم از اصول دین است و باین قید مسلمی
مابین جمیع اسلامیان است باب پنجم معادست و لفظ معاد بمعنی عود کردن است در لغت
یا مکان برگشتن و یا زمان برگشتن و در اصطلاح علما برگشتن ذوی الارواح مکلفین است بعد از
موت و فنا و مرادشان از برای گرفتن حق مظلومان از ظالمان و از برای رسیدن
هر صاحب حقی بحق خویش حال دیگر یا حق از خدا دارد یا از بندگان خدا و از برای رسیدن اهل
معاصی بجزای عقوبتشان زیرا که اگر کسی در دنیا معصیتی کرد و تعذیر نشد و اقامه حد و
نشد لابد در محشر باید آن حق باو برسد و این طریقه کلیه متفق الیه جمیع معتقدات سه
فرقه است اما مسئله این است سابق ذکر کردیم که در این معاد نیز چند اعتقادات
که باید خبر و مخبر و معتقد باشیم و این اعتقادات معاد پاره از اصول دین است و پاره

از اصول ایمان

از اصول مذهب و بدون این اعتقادات شخص یا خارج از دین است و یا خارج از مذهب اثنی
عشری پس حق است آنچه بعضی میگویند معاد و عالم جزائی نیست ابدا و جماعت دهریه خذلهم الله میگویند
هیچ نیست هر کس رفت رفت امر دنیا بهشت و جهنمی و ثواب و عقابی نیست محشر و معادی
و قیامت و آخرتی نیست ابدا آنچنانکه مشهور است از دهریه خدمت حضرت صادق علیه السلام که ظاهر
یافت پس حضرت گفتگوها فرمودند و دیدند که باستدلال سکوت نمیکند حضرت باو فرمودند امر
از دو قسم بیرون نیست یا من راست میگویم یا تو راست میگوئی اگر تو میگوئی راست باید من و تو
هر دو یکسان باشیم بعلت اینکه هر چه تو تعیش کردی منهم کردم پس تو هم و منهم راحتیم و اگر
ما میگوئیم راست باشد ما در وقت عمل خود در راحتیم و تو در جهنم بعلت آنکه ما عمل کردیم و تو عمل
نکردی خداوند رب العزت در آیه شریفه فرموده است ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه
بلا قادرین علی ان نسوی بنانه خلاصه مضمون آن گمان میکند انسان که جمع نمیکنیم
استخوانهای آنها را بلکه بند بندهای آنها را جمع خواهیم کرد و در جای خود خواهیم گذارد
و باید دانست که درباره معاد اعتقاد اسلامیین و اهل ایمان این است که خداوند رب العزت
خلق فرموده است از برای قبض روح و جسد ذوی الارواح ملک مقربی را که اسم شریف آن ملک
عزرائیل است و از برای آن ملک مقرب اعوان و انصار و اتباع قرار داده است که در وقت احتیاج آن

مجال تبایع و اعوان و انصار بکمک و یاری آن ملک مقرب را کنند و باید دانست که خداوند جلت شانه

بحکمت بالغه و قدرت کامله خود در ابدان عنصری و غیر عنصری مخصوصاً ابدان جمیع موجودات

خداوند هر کس باشد و هر چه باشد ارواحی قرار داده است که حیات و زندگی آنان از ارواح است

الیس بدن بی روح جمادات لا یضر و لا ینفع لا حس و لا حرکت و این روح مذکور حقیقت

و ماهیت و کنهش معلوم احدی نیست از انبیا و علماء غیر از ضعفاء الهیه نبوده و نیست چنانچه آیه شریفه

یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی دلیل بر مطلب است همینقدر معلوم است که

روح از عالم علوی است و شباهتی بعوالم ندارد و این بدن خداوند او را جنس فی قفص است که

مع فطنت و حرکات این بدن و مدت توقف و اقامتی و زمانی از برای روح در بدن

قرار داده است همینکه آن مدت منقضی شد و وعده سر آمد آن روح از آن

بدن باید گرفته شود و لهذا او را ازهاق روح میگویند و کسی را که مباشر ازهاق روح

میکند آن امر و منصب حضرت عزرائیل است مع اعوان و انصار و تباع او

و لازم نیست که قسمی میگردد یا خودش ازهاق روح میکند و یا اعوانش میکنند و یا آنکه خودش میگیرد

و اعوانش او را یاری میکنند در باره هر شخص با نفراده معلوم نیست و فهمیدن این نکته هم از برای

عوام مردم

زیاد

~~دیگر آنکه مباشر ازهاق روح و متکفل این امر و منصب حضرت عزرائیل است مع اعوان~~

~~و انصار و اتباع او و لازم نیست که قسمی میگردد یا خودش ازهاق روح میکند و یا اعوانش~~

~~میکنند و یا آنکه خودش میگیرد و اعوانش او را یاری میکنند در باره هر شخص بانفراده معلوم نیست~~

و فهمیدن این نکته هم از برای عوام مردم ندارد ابداً و لکن در باره انبیا و اوصیا

و اولیاء چنین باید فهمید که حضرت عزرائیل باید حضور داشته باشند لابد و لحق قابض ارواح

ایشان خود خداوند است لیس و آیه شریفه الله یتوفی الانفس حین موتها با خود دلیل

بر مطلب است و مراد از آن انفس نفوس عالیه کامله انبیاء و اوصیاء و اولیاء است و لیکن

چون خداوند جلت شانه این شغل و منصب را در ید او قرار داده است لهذا از این جهت

حضور بهم میرساند و خداوند رب العزة مقرر بداند ای عزرائیل نظر کن که چگونه روح بنده

خود را دعوت بسوی خود میکنم حال بدانکه بعضی از طبیعین و حکما باختلاف اقوال و عقاید

ناقص خود در باب روح هر یک اعتقاد فاسدی دارند بعضی میگویند روح خون است

مثل اینکه هلاک عرق قرا فصد کنند تا مادامیکه خون در بدن است انسان حیات دارد

همینکه خون تمام شد انسان هلاک میشود بعضی دیگر میگویند روح از قبیل ابخرات است

تا مادامی که رطوبت در بدن باقیست انسان زنده است و حیات دارد و همینکه رطوبت
منقطع شد از قوت انسان هلاک میشود بعضی میگویند روح از قسمهای مشک سبکتلاتی است
که او را پر از باد کرده باشند و آن مشک سوراخی داشته باشد که کم کم بادش خالی شود
چون تمام بادش خالی شد از قوت انسان هلاک میشود خلاصه هر یک اعتقاد فاسدی دارند
در این باب اینها همه لغو است و غلط و از درجه اعتبار و اعتنا ساقط و خارج اند بلکه همین
ملت حقه اسلام و ایمان است بلکه اعتقادات حقه در باب روح آن بود که ذکر شد
اعتقادات دیگر از معاد است که خداوند رب العزت بعد از مردن بر میگرداند روح را بسوی
همین بدن از برای سؤال نکیرین و ملک رومان در قبورشان و باید فهمید که قبور انسان
منحصر به حفره ارضی نیست هر جا که میت قرار بماند همان قبر است و لو اینکه هوا باشد و یا
دریا باشد و یا بطن جانوران باشد پس قبر سؤال میکند از حضرت [صادق] روایت است چنانچه
حضرت صادق علیه السلام میفرماید که قبر هر روز ندا میکند مردم را که منم خانه غربت منم
خانه تنهائی و وحشت منم خانه کرم و جانوران و منم قبر که باغیم از باغهای بهشت یا
گودالی از گودالهای جهنم اما نکیرین از دین و آئین و خدا و پیغمبر و امام و قبله و کتاب و نماز
سؤال

سؤال میکنند و اما ملک رومان از اعمال و افعال او سؤال میکند اهل سنت و جماعت
انکار منکر و نکیر میکنند چنین همینکه شخص مرد روح او را در حوصلهای طیور قرار
میدهند تا روز قیامت هر کس این عقیده داشته باشد خارج از مذهب اثنی عشری است
شیخ مفید بسند معتبر از یونس ابن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان
بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهای مرغان سبز میباشند فرمود سبحان الله
مؤمن گرامی‌تر است نزد خدا از این چنین قبضی [?] که مذکور نمودی می‌آید بنزد او
رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و با ایشان ملائکه مقربان هستند
که اگر گویا گرداند خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهند بر آنکه رسول خدا و علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بسته شد
حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید مخصوص
شهادت میدهد برای او شهادت میدهد شهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السلام و هر که با ایشانست از ملائکه جلیل حقیقة قبض روح او را نموده برد و روح

او را بسوی بهشت در صورتی مثل این صورت که در دنیا داشته است میخورد و می

آشامد پس مرده که تازه بمیرد ایشان میروند و میشناسند ایشان را با همان صورتی که در

دنیا داشته اند اعتقاد بسیم درین معاد است که ما باید بقلب معتقد باشیم و بزبان اقرار نمائیم

بر اینکه خداوند رب العزه بعد از سؤال قبر و سؤال نکیرین در روان دو مرتبه

روح را از این بدن قبض میکند و او را قرار میدهد در قالب مثالی حال در آنکه قالب مثالی

در میان علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین خلاف است بلکه مشهور علما میفرمایند قالب

مثالی خارج از این بدن است ولکن پاره از اعاظم علما میفرمایند که قالب مثالی داخل

در این بدن است که قبض روح از قالب یا روح از این بدن بیرون می آورند

و بسبب تفتیش این مطلب اختلافات علما در این است که قالب مثالی اگر خارج از این

بدن است چه تقصیر کرده است در اینکه باید با روح عذاب شود فلهذا در این باب

خلاف کرده اند اما اگر تتبع در اخبار داشته باشید میدانید که از برای

هر کس دو قالب مثالی است یکی نورانی و یکی ظلمانی اگر شخص از اهل عذاب است

رد حق را

روحش را داخل قالب مثالی ظلمانی میشود و اگر از اهل نجات است روحش را داخل در

قالب مثالی نورانی میشود و بعد از آن قالب مثالی یا در بهشت دنیا یا در جهنم دنیا است

دنیا خیر این است نه از اهل عذاب است و نه از اهل مغفرت در قبورهای

خودشان محبوس هستند تا روز قیامت و باید اعتقاد داشته باشیم بر اینکه بهشت و جهنم

دنیا الآن موجودند و هستند و حقیقت دارند بهشت و جهنم دنیا جسمند و در بهشت

حوران و غلمان و ولدان و قصورها و درختها و لباسها و طعمها و شربتها و اینها

و اقسام میوه‌ها و از هر نعمتی که تصور و خیال کنند آماده و موجود است و اشخاص وارد

از او میخورند و می آشامند و لذت میبرند و بهشت دنیا صبح و شام دارد و در او حرکت

و سکون و تفرج هم دارند و سیرگاه و تفرجگاه و بارگاه ایشان وادی السلام است

و جهنم دنیا مشتمل است بر مارها و عقربها و زندانها و انواع عذابها و اسباب و آلات

عذاب و مشتمل بر عذابهای مختلف که بخاطر خطور کند دارد و اشخاصی وارده بر او معذب هستند

بعذابها و جهنم دنیا هم صبح و شام دارد و در روز جمعه در ایام مغفرت فی الجمله

استراحتی از برای اهل عذاب هست و لو اینکه کافر هم باشند و سیرگاه و تفرجگاه ایشان

وادی برهوت است و در آن وادی چشمه ایست که او را عین البقر میگویند و هر که زنا
داخل در آن چشمه میکنند از شدت عذاب مثل گاو نعره میزنند و لکن باید دانست که بهشت
و جهنم آخرت صبح و شام نمیباشد ابدا و استمرار حتی از برای اهل جهنم آخرت نیست و اما
این بهشت و جهنم دنیا را اهل دنیا که نمرده اند انها را دیده اند یا باعجاز پیغمبر و امام
و یا با تمام حجت خدائی بمقتضای قدرت الهی دیده اند چنانچه قریب بمعنای متواتر
روایت در این باب رسیده است مثل روایت عبد الله ابن سنان و میبینم که ملاحظه حال
صوفیه و اصحاب خدعه که الهام الله میگویند دروغ است چنانچه در بصائر الدرجات از عبد الله ابن
سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از
حوض کوثر فرمود که وسعت آن از مابین بصری و شام است تا صنعای یمن میخواهی که
آن را ببینی عرض کردم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد
پس پای مبارک را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آن نمیتوانستم دید
مگر موضعی را که من و حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود نهری بنظرم می آمد
که از یک طرف آن آبی بود میرفت از برف سفیدتر و از یک طرف شیری میرفت

از برف

از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت احمر در خوبی و لطافت
که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشتر از آن شراب در میان شیر و آب ندیدم
گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمودند
که اینها آن چشمهاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه
از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود و در کنار آن نهر دیدم
درختان بود و در میان هر درختی حوریه بود و موهای سر آنها ریخته بود که هرگز
بان خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آینه بود که هرگز بان نیکوئی ظرفی
ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از حوریان رفت و اشاره
نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز
با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرده بدست حضرت داد پس آشامید و باز آینه را
باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت خم شد و بار دیگر پر کرده بحضرت داد
و حضرت بمن شفقت فرمود و من آشامیدم که هرگز شرابی بان نرمی و لطافت و لذت
نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب

در آن طرف بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه که امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمی‌کردم که
چنین چیزی می‌تواند بود حضرت فرمودند که این کمتر چیزی است که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است
مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهرها می‌آورند و در باغستانهای آن می‌چرند و از
شرابهای آن می‌آشامند و دشمن ما چون وفات می‌یابد روحش را میبرند بسوی وادی برهوت و در
عذاب همیشه هستند و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میریزند پس پناه ببرید بخدا از
آن وادی در باب دخول و نکاح در بهشت دنیا در میان علما اختلاف است پاره میگویند چونکه
در این باب چیزی نرسیده که قابل اعتنا باشد و پاره دیگر از علما میفرمایند دخول و نکاح هم است
ولکن اولاد نیست اگر اولاد بخواهند از برای ایشان رو نیده میشود خلاصه اینها لازم نکرده اند اعتقاد دیگر
از معاد در باره اطفال شیرخواره و غیر شیرخواره است اما اطفال یا اطفال مؤمنیان است یا اطفال کفار
و منافقین اما اطفال شیرخواره مؤمنیان در بهشت تربیت یافته می‌شوند یا به تربیت حضرت فاطمه زهرا
سلام الله علیها و یا مربی ایشان حضرت مریم مادر حضرت عیسی است و یا مربی ایشان حضرت ساره زوجه
حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است و یا مربی ایشان آسیه زن فرعون است این بحسب اختلاف اخبار دیگر و احوال
پدر و مادر ایشان است آنچه از پاره از اخبار مستفاد میشود اطفال مخصوص سادات در تربیت حضرت فاطمه است

که مر ایشان

که مربی ایشان میشود ولکن در بعضی از اخبار معلوم میشود که هر کس در دنیا در مصیبت فرزندش
حضرت سیدة النساء علیها السلام جزع و فزع او زیاد است اطفال او را پرستاری
میکند و اما اطفال شیرخواره کفار و منافقین پس اینها در کنار جهنم در پیش چشمه زار
و مرغزاری است و در آن چشمه زار درختی است و پستانها در آن درخت است
پس اطفال کفار و منافقین از آن پستانها شیر میخورند تا به تکلیف میرسند و در آنجا
هستند تا روز قیامت و اما اطفال مؤمنین که شیرخواره نبوده اند و به تکلیف هم نرسیده اند
مرده اند ایشان در بهشت دنیا هستند میخورند و می‌آشامند و بناز و نعمت استراحت
میکنند تا روز قیامت و اما اطفال کفار و منافقین که شیرخواره نبوده اند مرده اند ایشان هم
در آن چشمه زار و مرغزار بر جهنم ساکن اند تا روز قیامت در جائی است که در
صحرای محشر آتشی می‌افروزند و به ایشان امر میکنند که داخل در میان آتش شوند پس
اگر تمکین نمودند و داخل در آتش شدند بهشت میروند و اگر تمرد کردند و داخل نشدند
میروند به جهنم پیش پدران و مادران خود و اما اطفال بدانکه از برای اطفال مؤمنین حساب
و کتابی نیست بی حساب و بی کتاب داخل در بهشت میشوند و ایشان شفعاء روز محشرند

بچه پدران و مادران خود شفیعی می‌کنند حضرت صادق علیه السلام عرض کرد یابن رسول الله

فداءت شوم اینکه میگویند اطفال مؤمنان خدام اهل بهشت هستند صحت دارد حضرت

فرمودند حاشا و کلا اطفال مؤمنان خدام اهل بهشت نیستند بلکه اطفال مؤمنان شان آن

اجل از اینست که خدام اهل بهشت باشند پادشاه زادگانند اما اطفال کفار و

منافقین و مشرکین در روز قیامت ظاهر نیستند از برای ایشان شده است و خادم در بهشت

شده‌اند از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند و خدام اهل بهشت هستند و اما

اولادهای زنا که از زنا حاصل شده‌اند آنها هم یا از اطفال مؤمنان هستند و یا از اطفال

کفار و منافقین محشر این اولادهای زنا اگر چه از اطفال مؤمنان هم باشند ایشان در

بهشت و دنیا هم هستند و با اطفال کفار و منافقین در همان چشمه زار و مرغزار هستند تا

روز قیامت و در قیامت از برای ایشان هم آتشی می‌افروزند امر میکنند باینکه ایشان

که داخل در آتش شوید پس اگر داخل در آتش شدند نجات یابند باعراف و اگر

داخل در آتش نشدند بجهنم میروند و باید اطفال مؤمنین درباره از اخبار وارد

که تربیت دختران مؤمنین با حضرت فاطمه سلام الله علیها و حضرت مریم و ساره و آسیه است و

و تربیت پسران

ولکن تربیت پسران شیرخواره و غیر شیرخواره مؤمنان با حضرت ابراهیم است تا بزرگ شوند

و بحد تکلیف رسند و بزرگی ایشان از جهالتیست که تا مقداریست خلاصه اما اعراف

چشمه زاریست با صفا جای بسیار خوبیست در کنار بهشت آخرت است و آن جای مؤمنین

جن و مجانین و مستضعفین و دیوانگان و ابلهان و سفیهان و صبور و حیوانات است و

اولادهای زنا را هم بعد از اطفال جمیع بانجا میبرند امر دیگر که متعلق بمعاد است که ما باید اعتقاد

داشته باشیم اینست که خداوند تبارک و تعالی بقدرت کامله خود خلق فرموده است ملکی را که اسم

آن ملک اسرافیل است و او را صاحب صور قرار داده است و صوری از برای او قرار

داده که آن صور دو شعبه دارد یکی بطرف آسمانها و یکی بسوی زمین و باید اعتقاد داشته باشیم

بر اینکه دو نفخه دمیده خواهد شد یکی نفخه فنای جمیع ذی روح بلکه انعدام جمیع اشیاء

اولا آن مطلب را باید فهمید که جمیع اشیاء روح دارند حتی سنگ و درخت و باید

فهمید که روح هم بر سه قسم است یکی روح تکلیف است که او را روح القدس هم

میگویند دویم روح الحیوان است سیم روح الطبیعه است بدانکه انسان هم روح

القدس دارد و هم روح الحیوان و هم روح الطبیعه و اما حیوان روح القدس را

نداروا اما آن دو روح دیگر را دارد و سایر اشیاء کلاً و جمیعاً روح الطبیعه را دارند
حتی آسمانها با آن عظمت و زمینها با آن وسعت هم روح الطبیعه دارند پس چون
حضرت اسرافیل در صور میدمد همه ارواح جذب میشود تمامی اشیاء فانی و معدوم
و هلاک میشوند پس معنی انعدام اینست و در نفخه ثانی تمامی ارواح با اشیاء برمیگردد
و حال کیفیت دمیدن صور چه صورت است و چگونه واقع خواهد شد و این نفخات چه قدر
طول خواهد کشید اینها را دیگران نمیدانند همان عقیده اجمالیه کفایت میکند از حضرت
سؤال میکنند که این نفخات چه قدر است حضرت میفرمایند بقدر استقرار عرش است
بروی آب سؤال میکنند قرار گرفتن عرش بروی آب چه قدر است میفرمایند که
فرض کنید روی زمین تا زیر آسمان پر از خردل کنند بعد خداوند مرغی را خلق کند
و آن مرغ در سالی یکدانه از آن خردل خوراکش باشد و آن مرغ آنقدر
بماند تا آن خردلها تمام شود و جمیع آن خردلها را بخورد قرار عرش هزار هزار
مرتبه برابر اینست و در عظمت اسرافیل روایت زیاد است مختصرش اینست که
جثه ای با آن عظمت که اگر بال بگشاید بتمامی آفاق را پر میکند بزرگی خداوند
جل شانه

جل شانه از خطاب فرمودگی که در وقتیکه برادرت میکائیل مامور در خضوع و خشوع میشود
و داخل در دماغ او بشو و از دماغ دیگرش بیرون بیا خلاصه حضرت جبرئیل رفت در وقتیکه حضرت
میکائیل در حال خضوع و خشوع بود داخل در دماغش شد و از دماغ دیگرش بیرون رفت حضرت میکائیل
آید خبردار شد از دخول و خروج جبرئیل حال اینست میکائیل با آن عظمت را خطاب شد در وقتیکه
برادرت اسرافیل مامور در خضوع و خشوع ما است داخل شو در میان یک انگشتهای او خلاصه حضرت میکائیل
وقتی داخل شد حضرت اسرافیل را در حال قنوت دید چونکه مستحب است در وقت خواندن قنوت
قدری انگشتها از هم گشاده باشند الی ماه حضرت میکائیل دید که حضرت اسرافیل مامور در خضوع و خشوع
پروردگار است لهذا داخل در میان انگشتهای او شد و در میان انگشتهای او قرار گرفت بعد از تمام
عبادت اسرافیل او را دید پرسید تو کیستی که در میان انگشتهای من داخل شدی گفت برادرت میکائیلم
پرسید که باذن که در اینجا داخل شده گفت باذن پروردگار تو بود اسرافیل گفت بجلال و قدر
و عظمت شان خداوند قسم است تا نهیم ابدا از نزول تو خبردار نشدم و اما حضرت عزرائیل
نسبت بجبرئیل هم از همه کوچکتر است از همه مقربتر و بزرگتر حضرت اسرافیل است خلاصه انگشتها را
لزوم کرده بعد هم عقیده دیگر از امور که متعلق به معاد است که باید عقیده داشته باشیم [illegible]

صادق دانیم و مصدق که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین گفته‌اند و خبر داده‌اند از امور آخرت قیامت از برات و از
هر چه همه صدق است و حقیقت دارند و خبر داده‌اند بر آنکه نامه‌های اعمال را بدست خواهند گرفت اما مؤمنان
و فاجران اهل ایمان نامه‌های عمل ایشان از پیش رو خواهد آمد و بدست چپ ایشان میدهند و اما
کفار و منافقان و مشرکین نامه‌های عمل ایشان در پس سر می‌آید و دستهای ایشان را از پس گردن بسته میدهند بدست
ایشان میدهند و اما مؤمنان نامه‌های عمل ایشان از بدست راست ایشان میدهند و از امور آخرت دیگر که خبر
داده‌اند از ترازو و میزان و صراط که از ظلمانی تاریکتر است و از مو باریکتر است و از شمشیر تیزتر
همه حق است و حقیقت دارند و این اعتقاد و هم بطریق کلمه کفایت میکند امر دیگر از امور که متعلق بمعاد است
که ما باید اعتقاد داشته باشیم این است که خداوند عز و جل همان بدنهای ما را بهمان قسمی که از دنیا رفته‌ایم محشور
و مبعوث خواهد کرد و از محل قبرهای خودمان بیرون آمده با همان جسمی که از اول عمر تا آخر عمر در دنیا بوده‌ایم
محشور شویم بر خلاف وهمی و دانی تصوف که هر کدام چیزی میگویند پس اگر بنا بر این باشد باید تا خوبهای
ما هر کدام از مغرب تا بمشرق فرا گرفته باشد لهذا اعتقاد ما باید همان باشد که ذکر شد غیر از آن
اگر اعتقاد داشته باشیم از اسلام و ایمان خارج هستیم امر دیگر از امور که متعلق بمعاد است اینست که باید اعتقاد
داشته باشیم بر اینکه خداوند رب العزة وعده‌ها را که در بهشت و وعده که در جهنم فرموده است و آنچه را که

محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین خبر داده‌اند همه حقیقت دارند و باید اعتقاد داشته باشیم بر اینکه خبر داده‌اند
از نعمتها و قصرها و تختها و لباسها و درختها و نهرها و آبها و حورها و خوراک و پوشاک و جماع همه را
حقیقت دارند و هم خبر داده‌اند از عذابها و زنجیرها و مارها و عقربها و انواع عذابهای جهنم همه
حقیقت دارند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی فلق آن بزرگوار فرمود که
فلق دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار بوریا است و در آن
بوریا هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع
اهل جهنم را بر این دره گذر می‌افتد و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادی است
در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد و سی خانه است و در هر خانه
چهار زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است
و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر
جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاکت همه کافیست لهذا باید اینها را همه اعتقاد
داشته باشیم نه اینکه مثل جماعتی از صوفیه میگویند که چون ما ها در دنیا معتاد شده‌ایم
در لذت آن نعمتها و الم و محنت آن دردها لهذا خداوند همان [illegible]

قرب خود در انجور و قصور و درخت و میوه و بعد خود را مثال زده است و تشبیه کرده است
بمارها و عقربها و الا حور و قصوری و ماری و عقربی نیست بدانکه این جماعت خارج از
اسلام و ایمان هستند و گفته این غلط است و کفر و هذیان اهم بدان که از برای ذات
مقدس واجب الوجود بالذات جائی و مکانی و محلی نیست چنانچه در صفات ثبوتیه این
مطلب را اثبات کردیم اما اعتقاد ما آن که خداوند تبارک و تعالی محمد و آل محمد را از جمیع
موجودات برگزیده است و ایشان را امکانی و جائی و محلی عطا فرموده است که دست
هیچ یک از انبیای مرسل و ملائکه مقربان به مقام ایشان نرسد و مراد از قرب خدا
این است که هرگاه شخصی در دنیا عبادت و بندگی کند و اطاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
زیاد شد نزدیک بان بهم میرساند و اگر العیاذ بالله در مقام مخالفت بر آید و دوری از
مقام ایشان بهم میرساند پس هر کس این اعتقاد داشته باشد که بهشت و جهنم
قرب و بعد معنوی خدا است نه جائی و چیزی نیست از طریقه اسلام خارج است بلکه باید
معتقد باشیم که آنچه پیغمبر و امام خبر داده اند از بهشت و جهنم همه حق است و واقع نه اینکه
بگوئیم اینها من باب مثال و تشبیه است یا اگرچه باطن بهشت و جهنم قرب و بعد اند لکن ظاهر هم ظاهر

و حقیقت

و حقیقت هم دارند که جسمند و دیگر آنکه باید اعتقاد داشته باشیم باینکه بهشت و جهنم الآن
موجودند بالفعل نه آنکه بگوئیم بعد از این موجود میشوند چنانکه جماعتی هستند میگویند بعد از این
بهشت و جهنم خلق خواهد شد تا حال خلق نشده اند چنانچه ابا صلت حدیث از حضرت
امام رضا علیه السلام عرض کرد یا ابن رسول الله فدایت شوم جماعتی میگویند بهشت و جهنم خلق نشده اند
تا حال و بعد از این خلق خواهند شد آیا راست میگویند یا دروغ حضرت فرمود دروغ میگویند بهشت
و جهنم خلق شده اند و الآن موجودند بلکه از ابتدای خلقت بهشت و جهنم تا حال خالی از اهل
نبوده اند و نخواهند بود و بعد حضرت فرمودند ای ابا صلت هر که غیر این اعتقاد داشته باشد
کافر که او در سلک خدا و بروز جزا شده است و از اسلام و ایمان خارج است و باید اعتقاد
داشته باشیم که بهشت آخرت در فوق آسمانها است و جهنم آخرت در تحت طبقه هفتم
زمین است چنانچه از ابن عباس منقول است که دو یهودی که خدمت حضرت امیر المؤمنین
آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجا است حضرت فرمود که بهشت در آسمانها است
و جهنم در زمین است حال اگر کسی بگوید قطر آسمان معلوم است و بهشت هم در آیه شریفه عرض
معلوم شده است این چگونه خواهد شد و چه طور میشود این را ما در نمی‌یابیم خداوند حکیم قادر است

و باید اعتقاد داشته باشیم که بهشت هشت طبقه است و هر کدام از آن طبقات اهلی
و ساکنی دارند نه اینکه هر کس از کس باشد و جهنم هم هفت طبقه است و هفت در دارد
و هر کدام از آن طبقات اهلی و ساکنی دارند نه اینکه هر کس از کس باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود بهشت هشت در است از یک در پیغمبران و صدیقان
داخل میشوند و از دری دیگر شهیدان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و دوستان داخل میشوند
و من می ایستم بر صراط و دعا میکنم و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان
مرا و هر که مرا یاری کرده است و با امامت من اعتقاد داشته است و دوستدار ما در آن
حال ندا از میان عرش الهی در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم
در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان من که یاری من کرده اند و با دشمنان من جهاد
کرده اند بکردار و گفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان
و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از آن جماعتی که
اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهلبیت نباشد
در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که جهنم را هفت در است از یک در

فرعون و هامان

فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در دیگر
مشرکان و کافران داخل میشوند از آن جماعتی که هرگز ایمان بخدا نیاورده اند و از یک در
بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن شریک نیست
و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب السقر است و یک در دیگر باب الهاویه است
که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و او را
به طبقه بالای جهنم می افکند پس هفتاد سال دیگر فرو میرود و ابد الاباد در جهنم حال او
این است و یک در دیگر دری است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که
یاری ما نکرده داخل جهنم میشود و این در بزرگ این درهاست و گرمی آتشش از
همه بیشتر است و دیگر از اموری که ما باید اعتقاد داشته باشیم اینست که نعمتهای بهشت
تازه بتازه است و زیاده است هر دقیقه بدقیقه پس از هر قسم لذتی از برای
ایشان میرسد و عذاب جهنم هم آناً فاناً عذاب ایشان و المهای ایشان تازه بتازه است تا آنکه
و الم و رنج از برای ایشان است ابد الاباد هر روز و هر دم بر قول جمعی از شیعیان است که میگویند
اهل جهنم که مخلد در جهنم هستند و عادت نموده اند و مر ایشان را اذیتی و آزاری نمیرسد

بعلت آنکه عادی میشوند بهشتی نیست ربع شده که زنده کانیا او ابو حجر خاص است و آتش او را
اذیت نمیکند اما جهنم هم عادت کرده اند و گرمی آتش بر بدن ایشان تأثیر نمیکند زیرا
هر دو غلط است این جماعت و هر کس هم این اعتقاد داشته باشد خارج از اسلام
را یا نمیدانند بلکه اعتقادات حقه اثنی عشری این بود که عرض نمودیم و دیگر از جمله اموری که ما
باید درباب معاد اعتقاد داشته باشیم اینست که خداوند رب العزت بنده را که بهشت
و یا بجهنم میبرد بدون استحقاق نمیبرد اگر چه این مطلب در باب عدل گفته شد لکن فعل
عبث و لغو از خداوند جل شأنه صادر نمیشود و حال باید فهمید که احدی داخل در بهشت
نمیشود بدون استحقاق و همچنین احدی در جهنم داخل نباید شد مگر با استحقاق اما
بدانکه بدون استحقاق جهنم اتفاق نیست لکن در استحقاق بهشت فرق دارد بجماعتی
هستند که ایشان از فضله میگویند ایشان میگویند خداوند بنده را بدون استحقاق
داخل بهشت میکند به فضل و کرم خود و بعضی دیگر جماعت اشاعره هستند میگویند خدا
هر کس را که میخواهد داخل در بهشت میکند و اگر چه استحقاق بهشت نداشته باشد
را همچنین بدون استحقاق داخل جهنم میکند و این هر دو غلط است و کفر بلکه اعتقاد

اثنی

اثنی عشریه اینست که دخول بهشت و جهنم بدون استحقاق نیست و فضل و کرم الهی اگر استحقاق
و استحقاق حاصل است بنفس ایمان با شخص استحقاق پیدا کند باید فضل و کرم قبیح است
و فعل قبیح از حکیم علی الاطلاق صادر نمیشود ابداً خلاصه امر دیگر از اموری که ما باید اعتقاد داشته باشیم
در معاد اینست که اهل بهشت در بهشت حزن ندارند و حسرتی و اندوهی و تحسیری و حسدی از برای
ایشان نیست و حال آنکه میبینند منازل عالیه را در عین الحیات سند صحیح از ابو بصیر منقول است
که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که یابن رسول الله خبر از اوصاف بهشت بفرما که
مرا مشتاق گردانی فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه بوی بهشت را از هزار سال راه میشنوند
و پست ترین اهل بهشت را آنقدر میدهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند از
طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود و پست ترین اهل بهشت
چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او میآید چون پست میشود و در آن نظر مینماید از
زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها آنقدر که خدا خواهد چون حمد و شکر الهی را بجا آورد
میگویند باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند در آنجا نعمت و کرامتی چند میبیند که بنماید
که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا این را نیز بمن کرامت فرما خطاب

رسد که اگر امیر ابداهم مستاید که باز دیگر برایه طلبی او گوید همین مرا کافیست و از این
بهتر نمی باشد چون بان صفه بقیه در اید سر بست شادی او عظیم شود و سپاس و شکر حق
الهی بجا آورد پس خطاب رسد که در جنة الخلد را جودی او یک شاید اضعاف
آنچه در بهشت دوم دیده بود در این مشاهده نماید فرح و سپاسداری مضاعف گردد
دیگر گوید پروردگارا امر تراست حمدی که حقهای آن نتوان نمود که منت نهادی
بر من به بهشتهای و نجات بخشیدی مرا از آتش در حدیث دیگر در باب اهل جهنم
میفرماید سنگی که در جهنم عذاب آتش او از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دو پای
از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او کرده باشند و بند نعلینش از آتش
باشد که از شدت حرارت مغز سرش بجوشد و مثل دیگ در جوش باشد و گمان کند
که از جمیع اهل جهنم عذاب آتش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد اما
دیگر از امور یکه متعلق بمعاد است که ما باید اعتقاد داشته باشیم این است که گناه را
از مؤمنان معو موقوف بر مشیت خدا اگر میخواهد عفو میکند و اگر میخواهد عقاب میکند
بر خداوند لازم نیست عفو کند یا عقاب کند اگر چه این مطلب اهم در باب عدل ذکر شد

بالله ما را از

لکن ما ره از مذاهب را هم اینجا دو مرتبه ذکر میکنیم بجهة ضبط بدانکه معتزله اهل سنت
و جماعت و خوارج و جماعت عقاید اینها اعتقادشان این است که بر خداوند
لازم است که مؤمن عاصی را عقاب کند و جماعت مرجیه که فرقه از سنیان اند اسلامیین
اعتقادشان این است که میگویند بر خداوند واجب و لازم است که از مؤمن عاصی عفو
کند از گناه او نگذرد و اگر خداوند مؤمن عاصی را عذاب کند فعل لغو و کار عبثی
کرده است العیاذ بالله شبهات ظلم و دلیل فکری خودشان آورده اند میگویند آنکه
عقاب کردن فعل خدا است که بهر نوعی باشد عقاب کند فعل خدا هم عبث
و لغو و بی فایده نیست و آن فایده هم راجع بخود است بجهة آنکه خداوند غنی علی
الاطلاق است پس فایده راجع ببندگان است و فایده هم خالی از سه چیز
از الایام اعذاب میکند که تو و دیگران متنبه بشوید حرام و دیگر آنکه خداوند مرا عذاب میکند
که خود هم متنبه بشوم سهم و دیگر آنکه من باب معصیت کثافتی هم رو آورده است که غش
در من شده است از آنجهة خداوند مرا عذاب میکند که آن غش از من دفع شود
مثل طلا از آن غش بیرون بیاید پس فایده و غرض خدا از این سه یا بیرون نیست

و این نیز سه غلط است اولا آنکه تنبیه خودم و دیگران می‌نمایند از تکلیف است
در آخرت و دیگر تکلیفی نیست که متنبه نشویم لهذا عذاب شد حال دیگر باقی
غالب قبح و در میان است اگر رفع قبح منحصر باشد بعقاب میگویند خدا از
برای رفع قبح دو چیز دارد یا عفو کردن یا عذاب کردن و عفو کردن از قبیل
استعمال کافور است و عذاب کردن از قبیل مسهل خوردن است مثلا هرگاه حکیم حاذقی
در دنیا تشخیص مرض بعضی از اطبا بکند و مرضی در او پیدا شده باید که این مرض هم به مسهل
خوردن رفع شود و هم بخوردن کافور رسیده اند که مسهل خوردن بدتر است که باشد
حال اگر کافور را بکار برد و مسهل بدهد جمیع عقلا مذمت و تفضیح میکنند میگویند
که این مرض بخوردن کافور رفع میشد لازم مسهل نکرده بود حالا میگویند که خداوند
رب الغفور هم از برای رفع قبح دو چیز دارد یا عفو کردن و دیگری عذاب کردن لهذا
خداوند جل شانه حکیم علی الاطلاق است حکم میشود عفو را بکار دارد و عذاب نکند
اما اعتقاد خود اشعری عکس است که ما میگوییم خداوند میخواهد عفو میکند و میخواهد عذاب میکند
اگر عفو نکند بغصه دیگر مرض عفو کرده است و اگر عذاب نکند بعد ازش عذاب کرده حال علما

هرکدام

هرکدام از راهی آمده اند مرحوم شیخ بهائی اعلی الله مقامه از باب تجسم اعمال آمده است
میفرماید عبادات در صورت نعمتهای خدا می‌شود و معصیتی که میکنیم بصورت عذاب
و عقابهای خداوندی میشود خلاصه عبادت و معصیت متصور باین صورتها میشود
پس ما بفعل خودم گرفتار شده ام مثلا هرگاه من کاسه سفالی را شکستم فعل من است حال
باید غرامت بدهم و غرامت گلوی مرا گرفته است دست برنمیدارد حال کسی از خارج قرار
دارد غرامت مرا بدهد هرگاه بخواهد بدهد آزار کردن من رفع میشود و الا باید خودم
باید از عهده برآیم حال آن شخص خارج که قدرت دارد غرامت بدهد اما بر او واجب است
بدهد یا خیر حسن دارد که همچو تقصیر نکند میگویند واجب است بلکه حسن دارد مغفر باید
رای مسکه میگویند بر خدا واجب است عفو کند این عمل تو گریبان گیر است شده است
بر خدا انصاف است عفو کند واجب است در جواب میگویند این عرض را جوهر کردن
فعل کیست مثل آنکه فحش جزو هویت حال که بصورت مار میشود فحش را بصورت
مار کردن فعل کیست فعل خدا است و آن اشکال باقی میماند بکار خودش از ایجاد است
که حضرت شیخ و اهل تصوف فرمایند عرفان میگویند که این ملا ... قیصری ...

نفهمیده اند ما میگوییم باز هر چه است از زیر دست این ملاهای قشری بیرون
می آید چونکه اینها چشم از همه چیز و از همه جهة پوشیده اند و چشم را اند چه اند
بسوی اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام میگویند خوب هر چه را
که شما مقدمه آورده اید و گفته اید ما همه را قبول داریم گفته اید عذاب فعل خدا است
و فعل خدا هم عبث و لغو و بی فایده نیست و فایده هم راجع بسوی بنده است
همه را قبول داریم و آنکه گفته اید فایده از ۳ قسم بیرون نیست اینها را از کجا
میگویید اگر بدلیل عقل خودتان میگویید عقل شما ناقص است فهمیدن
اینها و اگر مخبر صادق خبر داده است خیلی خوب و الا عقل شما معرفت بحقیقت
اشیاء کما هو حقه ندارند و معرفت بحقیقت اسماء خدا [illegible] امام دارند
و ایشان میفرمایند اگر خدا بخواهد مؤمن عاصی را عفو میکند و اگر بخواهد عذاب میکند
و تصدیق لازم است امر دیگر از اموریکه متعلق بمعاد است که ما باید اعتقاد
داشته باشیم این است که آیا بعد از ایمان که او و برسول خدا و بروز جزا عفو خدا بدون
سبب میشود یا خیر بعضی از علما رضوان الله علیهم میفرمایند که عفو خدا بعد از ایمان

که او را

که او رسول خدا او روز جزا سبب نمیخواهد و جمیع دیگر از اعاظم علما بلکه
مشهور میان علما میفرمایند که گذشت خداوند بعد از ایمان بدون سبب نمیشود
اما اینها که فرموده اند که عفو خدا سبب نمیخواهد تمسک زده اند بیک فرقه اسلام
اختیار کرده الا نزد [illegible] و همچنین فرق دیگر از اسلامیین غیر شیعه
اینکه خداوند عفو میکند گناهان او را پس بعد از ایمان عفو خدا سبب دیگر نمیخواهد
اما فرقه [illegible] که میگویند عفو خدا بدون سبب نمیشود میفرمایند اولا این مثال را
در شما زدید خارج از محل نزاع ما است آن شخص کافر که اسلام را اختیار کرد
حال او تکلیف است ما در مؤمنان عاصی حرف داریم که هیچ وجه عمل خیری
از او صادر نشده و ثانیاً آنکه اسباب که گذشت خدا را سه چیز است یکی
حسن ظن که با خوف و رجا و مأیوس نبودن از رحمت خدا و امن نبودن از عذاب
او و توبه و دیگر شفاعت با تمام عمل [illegible] حالت داشته باشد چنانچه
از حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که آن
فرزند خود را وصیت فرمود ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را

داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه
او روی ترا رحم خواهد کرد و بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میفرمود هیچ مؤمنی
نیست مگر آنکه دو نور در دل اوست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را
با دیگری بسنجند بر آن زیاد نمیکند از حضرت سؤال کردند که مقارن با کفر
چه چیز است حضرت فرمودند دو معصیت مقارن با کفر است الیأس و الامن
و اکبر یکی تکبر است حضرت میفرماید تکبر مقارن با کفر است نه آنکه حکم کفر را جاری
بشود و لکن در عقاب عقاب کفر بر او میکنند دویم میفرماید مقارن با کفر ناامید
شدن از رحمت خداست و ایمن بودن از عذاب او حضرت عرض
نمودند که از این دو معصیت کدام یک بدتر است فرمودند کسی که از رحمت واسعه خدا
ناامید بشود بدتر است از متکبر و دیگر نزدیک تر است به رحمت خدا از کسی که مایل
از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب او و ناامید شدن از رحمت واسعه خداوند رحیم
رحمن است احمد ابن قحطبه معلوم میشود و دارد که این احمد ابن قحطبه از والیان بود در
صفحه خراسان که از جانب مأمون علیه اللعنه والی بود شخصی روایت میکند میگوید
در زمانی

در زمانی که احمد ابن قحطبه از جانب مأمون والی بود من در ماه مبارک رمضان بر او
وارد شدم دیدم سفره طعام آورده اند چندین بمن گفت بنشین گفتم روزه ام نمیخورم
پس او مشغول شد بخوردن من با او گفتم در تو مرضی نمی بینم پس چرا طعام میخوری
در جواب من گفت ای مرد من که میدانم از اهل نار هستم در این صورت چرا
لذت دنیا بر خودم حرام بکنم من با او گفتم ای مرد چگونه ناامید از رحمت واسعه حق
سبحانه و تعالی شده ناامیدی از رحمت واسعه خداوند رحیم رحمن کفر است پس احمد
گفت بشنو حکایتی از برای تو تعریف بکنم گفت شبی از شبها رشید ملعون
غلامی را فرستاد و بطلب من و آن غلام آمد بمن گفت ای پسر قحطبه خلیفه ترا
میخواهد من رسیدم جمیع وصایای خود را با اهل و عیال کردم و با غلام رفتیم تا در قصر العماره
رسیدیم دیدم پرده را آویزان کرده اند از طرف پرده نگاه کردم دیدم رشید ملعون
مثل خوک تیر خورده نشسته است و شمشیری در سر زانوی اوست و پاره از لوسنه جلیسی شعر روی
اوست و آن ملعون از شدت غیظ زانوی او میلرزید پس من پرده را بلند کردم و بر او
سلام کردم سرش بلند کرد مرا دید گفت ای پسر قحطبه تو در دوستی من چگونه عرض کردم

جانم متعلق در راه شماست گفت برو پس از نزد او بیرون آمدم همینکه بخانه خود رسیدم
هنوز قرار نگرفته بودم دیدم باز آن غلام آمد گفت بیا خلیفه ترا میخواهد دفعه دویم رفتم
رسیدم گفت ای پسر قحطبه تو با ما در دوستی چگونه گفتم امیر جانم مالم عیالم همه متعلق در راه
شماست گفت برو باز برگشتم بخانه خودم قرار نگرفته بودم دیدم باز آن غلام آمد
گفت بیا خلیفه ترا میخواهد دفعه دیگر قطع زندگی از خودم کردم رفتم چون مرا دید
گفت ای پسر قحطبه تو با ما در محبت و دوستی چگونه گفتم ایها الامیر جانم و مالم و عیالم و دینم
همه در راه شماست همینکه اینرا گفتم دیدم شمشیر در صورت او ظاهر شد و آن
شمشیر را بمن داد گفت با این غلام برو هر چه میگوید چنان کن من با غلام رفتم داخل در حویلی
شدیم دیدم چاهی کنده اند پس آن غلام ملعون در اطاق را باز کرد دیدم سی نفر
از سادات همه جوانان اند از اولادان علی و فاطمه آن غلام گفت بزن گردن
اینها را پس من رحم بر اینها نکردم همه را کشتم آن غلام ملعون باین اکتفا نکرد
در اطاق دیگر را باز کرد دیدم سی نفر از اطفال سادات صورتهای ایشان
مثل کوکب دری درخشنده و همه از ذریه علی و فاطمه غلام بمن گفت اینها را هم گردن بزن

من هم اینها را

من همه اینها را گردن زدم باز باین اکتفا ننمود باز آن طریق بدکردار در اطاق دیگر را
گشود دیدم سی نفر از سادات ذوی العز والاحترام همه پیرمردان ریش سفید
نورانی و صورتهای ایشان مثل ماه چهارده درخشنده همه از اولادان
علی و فاطمه پس آن غلام شقی گفت گردن اینها را بزن من بگفته آن غلام اینها را
نیز گردن زدم یکی از ایشان باقی ماند خواستم که او را هم گردن بزنم برگشت
نگاه غضب آلوده بمن کرد گفت ای پسر قحطبه فردای قیامت جواب پیغمبر و
علی و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین را چه جواب خواهی داد خدا ترا از شفاعت اجداد
ما محروم فرماید نصیب نفرماید پس من بر او رحم نکردم و گردن او را هم زدم لهذا
با این عمل چگونه ناامید از رحمت خدا نباشم پس ناامیدی از رحمت واسعه خداوند
رب العزه کفر است شیطان با آن شقاوت و خباثت ناامید از رحمت خدا
نیست خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودند حسن گفته که اجرای جرأت
فرمودند حسن چنین گفته است که جرأت ننموده بر معصیت کردن خدا این عزیزان
شیعی باید از همه چیز گذرد از دیگر گناه زود دیگر آنکه ناامید شدن از رحمت خدا

نباشد ناامید شدن از رحمت خدا مثل احداث قطعیه میشود دویم از سبب عفو
حضرت خداوند توبه است و حقیقت توبه هم سه چیز است تا آن سه چیز نباشد توبه
محقق نمیشود یکی توبه عبارت است از پشیمانی از آنچه که از او صادر شده است
خلاف امر خدا بوده است دویم عزم کردن بطریق جزم بر اینکه دیگر مرتکب آن عمل نشود
سیم اداکردن آنچه را که خدا اقرار داده است اداکردن او را که از او فوت شده
است تا این سه چیز نباشد توبه محقق نمیشود و توبه عبارت از این سه چیز است
نه اینکه بلفظ بگویند استغفر الله ربی واتوب الیه و واجب در این باب زیاد
از حد و حصر است سیم از سبب عفو خداوند شفاعت است و شفاعت
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و شفاعت صدیقان و شهدا و صلحا
و مقدسین و برادران دینی و خیال باشد امیر ابدا آنکه شفاعت عبارت است
از درخواست کردن شخص بزرگی که در نزد خدا قرب و منزلتی داشته باشد که گذشت
کردن و عفو نمودن خداوند رب العزه او را امر دیگر از امور یکه متعلق باعتقاد است
که ما باید اعتقاد داشته باشیم این است که آیا عفو خدا با این اسباب واجب است

یا جایز

یا واجب نیست اما اعتقاد فرقه امامیه کثر الله وجودهم و زاد الله امثالهم
براینست که خیر واجب نیست بلکه بنابر تفضل است و اما فرقه خوارج و فرقه
عطائیه و فرقه کلامیه میگویند عفو خدا واجب است این غلط است و کفر
هر کس اعتقادش این باشد خارج از ایمان است حال بدانیم وعده و وعید خدا
تکلیف بردار هست یا آنکه تکلیف بردار است اعتقاد امامیه اینست که خداوند
جل شانه وعده خیر را که فرموده است تخلف نمیکند لکن خدا اهل عاصی
تکلیف بردار هست و باید اعتقاد داشته باشیم که وعده که خداوند بکفار و منافقین
بغضب و آتش فرموده است تکلیف بردار نیست امر دیگر از امور یکه متعلق
بمعاد است و باید اعتقاد داشته باشیم اینست که باید معتقد باشیم که اهل بهشت
دایمی و همیشه در نعمت تازه است کلالی و ملالی از برای ایشان نیست و اما
کفار و منافقین و مشرکین مخلد هستند در نار دایمی و هر آنی و هر دقیقه عذاب تازه
باشد و هیچ الم و رنج از برای ایشان
هست ابدالدهر

بیش و کم گردیدم تمت الکتاب بعون الملک الوهاب [illegible]
بخط حقیر الفقیر المذنب الراجی میرزا حسین [illegible]
ولد مرحوم [illegible] مراد
غفر الله [illegible]
[illegible] دنیا

که هرگز تمامی ندارد تا مادام الامر [illegible] زیرا که آدمی جان میکند در [illegible]
[illegible] که از دنیا ندیده باز حضرت خداوندی قابض ارواح
جانش میگیرد انا لله و انا الیه راجعون

گر بهم بر زده بینی خط من عیب مکن — که مرا گردش ایام بهم بر زده است

حسب الفرمایش سرور معظم محترم مکرم [illegible] عمدة المحققین و المقدسین [illegible] دام
اقباله و شوکته [illegible]
التماس دعا از خواننده و شنونده دارم [illegible] مرحوم حاجی ملا عباس را [illegible] نماید
تاریخ یوم سه شنبه هشتم شهر ذی حجه الحرام ۱۲۹۵

میرزا آقا [illegible] حقگو